

نظیر الدین محمد بابر شاہ

دش محرم ۸۸۸ - دش جمادی الاولی ۹۳۷ھ

نویسنده

پروفانڈ عبدالحی حبیبی



نشر کردہ: ذیہتی کتاب خیر و انوار

کابل ۱۰۵۴ قسطنطنیہ

تصویر ایام جوانی بابر، کہ در سنہ ۱۵۰۵ م
در کابل کشیدہ شدہ (موزہ برتانیہ)

ستی:

بخش اول

ظهور الدین محمد بابر

ووقایع زندگانی او

دودمان و اسلاف او



محمد بابر ولد عمر شیخ، بن سلطان ابوسعید میرزا، بن محمد میرزا، بن میرانشاه ولد امیر تیمور است که سلسله نسب او در دودمان چنگیز به قراچار نوین میسر شد. و مادرش قتلق نگار خانم دختر یوزس خان فرما در وای مغولستان است (۱) که نسب بابر از طرف همین مادر به (۱۵) و اسطه به چنگیز خان و اصل میگردد (۲) بعد از مرگ امیر تیمور (۱۷ شعبان ۸۰۷ هـ = ۱۸ فروری ۱۴۰۵ م) ممالک وسیع او در خراسان و ماوراءالنهر بین اخلاف او تقسیم شدند، که از آن جمله وسعت مملکت سلطان ابوسعید میرزا جد بابر در سال وفاتش ۸۷۳ هـ = ۱۴۶۸ م از آذربایجان تا سرحدات هند و از مکران تا ریگستان تا تار میر سید (۳) و بعد

(۱) این سلسله چنین است: ۱- بابر ۲- قتلق نگار ۳- یوزس خان ۴- ویرس خان ۵- شیر علی او غلان ۶- محمد خان ۷- خضر خواجه ۸- تغلق تیمور ۹- ایش بوقا ۱۰- دواخان ۱۱- برکا ۱۲- ایسان بوقا ۱۳- متوسکان ۱۴- چغتای ۱۵- چنگیز خان.

(۲) فرشته، عمل صالح، پادشاهنامه، اکبرنامه، انشا و کلو پیدی اسلام ۸۴۷۱، بابر نامه ترجمه انگلیسی جان لیدن John Leyden و و لیم ارسکن W. Erskine ۱۶۰۲، بابر نامه فارسی، ج ۱، ج ۲، پخ رشیدی خطی و ورق ۹۵

مؤسسه شرق شناسی لیدن گراد.

(۳) ترجمه انگلیسی بابر نامه جلد اول مقدمه (Cvi).

برده بود، در محیط مدنیت اسلامی و فرهنگ روشنی پرورش دیده بود، و بنابراین همواره علما و سادات و روحانیون صوفی مشرب و هنروران را که حامل موارث فرهنگی خراسان و ماوراءالنهر بودند دوست داشت. خود وی گوید:

« من همواره مجدثان و ارباب قصص و اخبار را میخواستم و از ایشان سرگذشت‌های انبیا و اولیا و سلاطین را می‌شنیدم. علل عروج و زوال شاهان را درک میکردم.

از صحبت مشایخ و صوفیان و عارفان نیز بهره‌ها گرفتم، و احترام ایشان بجا آوردم. (۱)

در سفرهای جنگی اسیر تیمور نیز دانشمندانی همراه او بوده‌اند، که هنگام فتح و نصرت، انعام و اکرام می‌یافتند (۲) و شرف الدین یزدی گوید:

(در وقت تعیین مواضع سروران و اعیان، مرحمت حضرت صاحبقران در همه حال شامل احوال اهل علم و کمال بودی، از جمع علما رفیع مقدار

ملازم رکاب همایون آثار بودند، مثل خواجہ فضل پسر مولانا شیخ الاسلام سعید جلال الدین کشی و مولانا عبدالجبار پسر اقصی القضاة مولانا نعمان الدین خوازمی. (۳)

در هنگام قتل و غارت بلاد توجه اسیر تیمور با اهل علم چنین بود که حین فتح دهلی توجه خاصی به حفظ علما نمود:

«و هنگام تهاخت همایون اشارت علیه صدور یافت که سادات و قضات

و علما و مشایخ در مسجد جامع جهان پناه (دهلی) جمع آیند، و از ملازمان خاص یکی را بر ایشان داروغه گماشت تا نگذارد که از جنبش سپاه ظفر پناه زحمت و

۱- تزک تیموری طبع بمبئی ۱۱۲ تا ۱۱۳

۲- ملفوظات تیموری، ایت ۳۷۵، ۳

۳- ظفر نامه ۱۱۲ تا ۱۱۳

ملاک بر دامن روزگار آن طایفه گرامی نشیند. (۴)

این روایات علم دوستی و هنر پروری درخاندان امیر تیمور به اخلاص و

نیز انتقال کرد چنانچه در همین خاندان میرزا شاهرخ فرزند تیمور در هرات رنسانس هنری دوره تیموریان را شالوده گذاشت و فرزندان او الخ بیگ یحیی از

علمای ریاضی و فلک شناسی و رصد بود و شهزادگان تیموری هرات از پسران

شاهرخ با یسغرم توفان (۱۳۳۲ هـ/۱۳۳۷ م) و میرزا ابراهیم حدود (۸۴۷ هـ/۱۴۳۲ م)

ویدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین بایقرا حدود (۹۲۳ هـ/۱۵۱۷ م) خطاطان

ماهر و هنرمندی بوده‌اند و خود پدر بابر عمر شیخ میرزا که بابر از ذخیره

فرهنگک اندوخته بود نیز حامل همین موارث ثقافتی و ذوق علمی بود و

درین باره بابر گوید:

«اخلاق و اطوارش خفنی مذهب پاکیزه اعتقاد مردی بود پنج وقت نماز

ترک نمیکرد قضای عمر خود را به تمام کرده بود اکثر تلاوت میکرد

بحضرت خواجہ عبیدالله احرار ارادت داشت و صحبت ایشان بسیار مشرف شده بود

و حضرت خواجہ هم فرزند گفته بودند. سواد روانی داشت نخستین (خمس)

نظامی و خمسہ خسرو و کتب مثنوی و تاریخها خوانده بود اکثر شاهنامه میخواند

اگر چه طبع نظمی داشت اما شعر پرا نمیگردد... خوش خلق و حراف و فصیح

و شیرین زبان و شجاع و مردانه کسی بود... (۲)

این ذکر مختصری بود از پدر و اجداد بابر که حتماً در تربیه و تشکیل

شخصیت او مؤثر بوده‌اند اما مادرش قتل نگار خانم نیز از پدر خود پیوسته خان

مواریث نیکوی فرهنگی داشت که میرزا حیدر دوعلت درباره او گوید:

«پیوسته خان دوازده سال با مولانا شرف الدین علی یزدی محشو روز و کسب

فضایل کرده بود و بعد از مرگ یزدی در عراق و فارس و آذربایجان از

معاقل علماء بهره‌مند و خت گدیده نام استاد پیوسته خان شهرت یافت در قرائت

قرآن و موسیقی و مصوری ماهر بود و ذوق لطیفی داشت... (۳)

۱- ظفر نامه ۲، ۹۸

۲- بابر نامه ۶

۳- ترجمه انگلیسی تاریخ رشیدی از دین سن را ۱۵۵

بایر از چنین مادر و پدر، درس زندگی گرفت، سپاهی لژی و لشکر کشی توأم با ذوق ادبی و هنری و میل به عرفان و خداپرستی در محیط خانواده و زندگانی او بود، و در آنوقت هر فیودال زاده ماوراءالنهر بچنین صفات پرورده میشد، و جنگهای ملوک طوایف هم شهزادگان دودمان تیموری را اشخاص دلیر و خونریز بار می آورد.

برای پرورش این شاهزاده اند جان نیز رجال تجربه کار در بار میرزا عمر شیخ و علمای نامدار گماشته شده بودند که ازان جمله خود بایر نام شیخ مزید بیگ و باباقلی بیگ و خدای پودی بیگ راسی برد که (بیگه اتکه) او بوده اند و مراد ازان پرورنده و مربی باشد.

از علمائی که بایر با و عقیدت و مقام شاگردی داشت خواجه قاضی مولانا عبدالله بن سلطان احمد قاضی است که در باره او گوید:

«او استاد و پیر من خواجه مولانای قاضی باشد... نسب او از طرف پدر شیخ برهان الدین قلیچ منتهی میشود و از جانب مادر سلطان ایلک ساسانی میرسد در ولایت فرغانه این طبقه مقتدا و شیخ الاسلام و قاضی شده اند، مرید خواجه عیبدالله بود از ایشان تربیت یافته بود در ولی بودن خواجه قاضی مر هیچ شکئی نیست...»

عجب کسی بود ترسیدن در و اصلاً نبود... این صفت هم دلیل ولایت است. و ا.

اگر چه این شرح را بایر در هندوستان در اواخر عمرش نوشته است ولی مریدی و شاگردی او از خواجه قاضی به زمان جوانی او در اندجان تعلق دارد که صحبت چنین اشخاص در پرورش شخصیت او مؤثر بوده است.

تخت نشینی بایر و حواریت ماوراءالنهر

پدر بایر عمر شیخ میرزا روز دوشنبه چهارم رمضان ۸۹۹ هـ ۹ جون ۱۴۹۴ م در قلعه آخشی حین کبوتر بازی از فراز عمارتی در چرخه ق با تین افتاده و هلاک شد (۱) و یک روز بعد سه شنبه ۵ رمضان همان سال اسرای در بار شهنشاه کوچکی را بن ۱۲ سالگی بشاهی برداشتند. (۲) بایر پادشاه جوان فرغانه به مکر دیگر برار دیگر شاهی نشست با دسته یی از رقبای قوی و فیودالان ماوراءالنهر و پروگر دید ولی چون با بر حسب عنعنات تورانی از طرف پدر و مادر به مشاییر جهانگیران مغول (چنگیز-تیمور) منتسب بود و صفات جهانداری و دلیری را هم داشت بنابراین با داشتن چنین نسب و حسب لایق مقام پادشاهی شمرده میشد و با وجود دیگر در حوادث سن بود در مقابل حرکات عنودانه عم خویش سلطان احمد میرزا حکمران سمرقند و خال خود سلطان محمود میرزا فرمانروای قتلوز و بدخشان مقاومت نمود و برخی اسراموایان در بار پدر هم او را یاری کردند تا که در اواخر ربیع الاول سال ۹۰۳ هـ نوامبر ۱۴۹۷ م سمرقند را هم بدست آورد. حکمرانی بایر در سمرقند تا صد روز دوام کرد ولی در پنجایری از سرداران لشکرش مانند ابراهیم بیگ و جان علی و سلطان احمد و غیره که در سمرقند بتاراج اموال مردم گذاشته نشدند بروشوریدند و برادر بایر جهانگیر میرزا را که منتظر چنین فرصتی بود به تسخیر اندجان تشویق کردند. بایر چون اوضاع را بر پشان دید در سه رجب ۹۰۳ هـ ۱۴۹۷ م از سمرقند به اندجان حرکت کرد ولی این شهر پیش از وصول بایر سقوط کرده و طرفداران وی مانند مولانا قاضی و غیره در آنجا کشته شده بودند.

بایر که با سختی پندرسود اندجان و هم سمرقند را از دست داده بود، مدتی
آواره و سرگردان ماند و مدتی در جلگه آهن گران و آخشی و خجند بسر برد و بقول
خودش: چون داعیه ملک گیری داشت ناکا میها همت او را پست ساخت
و بغیال تسخیر اندجان و طلب کمک به تاشکند رفت و ۷۰۰ تا ۸۰۰ کس را
از انجا کمک گرفته و بعد از تاخت و تاز در فرغانه به تسخیر اندجان همت گماشت
تا که در ذی قعدة ۹۰۵ هـ جون ۱۳۹۹ م آن شهر را تصرف آورد (۱)
در اواخر محرم ۹۰۵ هـ ۱۳۹۹ م لشکری را بسوی اوش برد و رقبای او
جهانگیر میرزا و سلطان احمد تنبل که سر اقب فرصت بودند لشکر کشی کرده
و اندجان را به محاصره کشیدند و لی بایر بعد از تلاش و جنگهایی که
در حوالی قریه خویان و غیره روی داد بایر ادر خود جهانگیر میرزا چنین صلح
کرد که ولایات آنطرف آب خجند و آخشی به جهانگیر و ولایات اینطرف
اندجان بایر باشد و هر دو باتفاق بر سمرقند تصرف کنند و بعد از آن سمرقند
به بایر و اندجان به جهانگیر تعلق گیرد.

پس از این مصالحه بایر عایشه سلطان بیگم دختر عم خود سلطان احمد
میرزا را که نامزدش بود بزن گرفت و در ماه ذی قعدة ۹۰۵ هـ ۱۵۰۰ م باتفاق
برادر خود عزیمت تسخیر سمرقند کرد و اولی چون این شهر را قبلا شیبانی خان «۲»
گرفته بود بایر در کشوقاف کرد.

۱- بایر نامه ۳۱ فرشته ارم ۱۹۰۰

۲- ابو الفتح محمد شیبانی خان بن شاه بذاق سلطان بن ابو الخیر خان از نسل
شیبان بن جوجی بن جنکیز خان است که در سنه ۷۰۶ هـ در ماوراء النهر پادشاه شد
و در سنه ۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م در قریه محمودی سرو در جنگ صفویان کشته گردید.
از اجداد دختری او جانیان استراخان از ۱۰۰۷ تا ۱۲۰۰ هـ شاهی کردند
و دیگر افراد خاندانش تا ۱۰۰۷ هـ در ماوراء النهر و بلخ و بخارا و سمرقند حکمرانی
داشتند فتوحات شیبانی خان در افغانستان تاهرات و سیستان و قندهار رسیده بود
(دول اسلامیه ۳۱ مذكر احباب خطی ۱۳)

وی گوید: که من جوان نوزده ساله و رقیب من شیبانی خان مرد بر
تجربه و پیر کار دیده می بود یا وجو داین هم یاری دوستان و چهل تن شیبانی
سمرقند تا ختم و از راه پل مفاک بر حصار برآمده و شهر را اگر قتم (۱) و شیبانی
خان با هفت و هشت هزار سواریکه داشت هزیمت یافت و بسوی بخارا پس
نشست ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م

شیبانی که شخص آهنگین و سرد سالخورده تجربه کاری بود رقیب جوان
خو در ادر سمرقند آرام نگذاشت و در زمستان همان سال قراکول و دیگر بلاد
را گرفت. بایر که این حریف قوی را در مقابل خود می دید از حکمرانان و شهزادگان
تیموری استمداد نمود ولی چون کمکی ندید در شوال ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م
لشکری فراهم آورد و در کازرون یک فرسخی سمرقند بالشکریان شیبانی و صافها
داد و شیبانی خان پای حصار سمرقند و سیدمدت سه تا چهار ماه سمرقند محاصره
بود و در حوالی آن زد و خورد سپاهیان طرفین ادامه داشت و ذخیره و خوراک هم
در شهر ناپدید شد بنابراین بایر در اوائل ۹۰۷ هـ ۱۵۰۱ م سمرقند را بدو
گفته و به تاشکند نزد سلطان محمود میرزا خال خود رفت (۲) درین وقت تاشکند
در دست سلطان محمود خال بایر و اندجان متعلق به سلطان احمد تنبل و سمرقند
و بخارا بایشیبانی خان بود. بایر مدتی در تاشکند پیش خال خود بماند و بعد
از سپری شدن موسم زمستان بمدد خال خود اوش فرغانه را گرفت. تنبل از شیبانی
خان مدد خواست و در جنگی که بین او و بایر واقع شد بایر زخمی برداشت و بسوی
آخشی پس نشست ولی شیبانی خان با فوجی گران تاخت و در ارچیان ARCIYAN
بایر و خال او را در ذو الحجه ۹۰۸ هـ - جون ۱۵۰۳ م شکست و تاشکند را هم
بگرفت (۳)

۱- بایر نامه ۵۳

۲- بایر نامه ۶۰

۳- بایر نامه ۶۸

سال ۹۰۹ هـ - ۱۵۰۳ م ایام آوارگی و پیرشانی بابر است زیرا حضرت دلیز کهنسال او خیبانی خان نظام خاوره التهر را بکرمیت و بابر چون در آن سرزمین جانی و قرارگاهی برای خود ندید مدتی را درین قبایل کوچی آنجا به عسرت تمام گذرانید که بدست دشمن نیفتد. ولی وی اندرین عسرت هم همت نباخت و برای خود جولانگاهی را در خراسان و این طرف آمو گشود و خواست که خود را بکابل یعنی محل حکمرانی اعمام خود برساند. و ازین وقت به بعد است که اعمال این جوان دلیر در افغانستان آغاز میگردد.

بابر در افغانستان :

بابر در محرم ۹۱۰ هـ جون ۱۵۰۳ م بقول خودش از ولایت طرغانه بقصد خراسان به ولایت حصار آمد و پیش او پیش از سه صد کس نبود گه اکثر ایشان پیاده و چاروق پوش و چوب بدست بودند و زیاده از دو چادر خیمه نداشت (۱) در چنین حال خود را به نزد دیکه‌های ترسیده و برگذرگاه یو باج (۲) به همراهی باقی چغتایانی برادر خورد خسر و شاه (۳) از آب آمو گشته و به کهمرد و باسیان آمد که درینجا احمد قاسم پسر باقی و خواهر زاده خسر و شاه حکمرانی داشت.

بابر که مرد داعیه طلب و فعالی بود در قندز و ایبکه و دوشی و آجر مردم و لشکریان خسر و رابغود جلب کرد و در او اسطر بیع الاول ۹۱۰ هـ از

(۱) بابر نامه ۷۵

(۲) در بابر نامه مطبوع بمبئی یو اچ ولی در ترجمه انگلیسی (۲۰۳) UBAJ است.

(۳) خسر و شاه از قوم قباچاق ترکستان و از امرای خال بابر سلطان محمود میرزا بود که ۲ هزار نوکر داشت و حکمران سرزمین جنوب آمو تا هندوکش بود ولی بقول بابر فسق و ظلم بر سرزاج او غلبه داشت (بابر نامه ۱۹۱)

آب اندراب گذشته و دو دوشی نزول نمود در اینجا خسر و شاه برای عرض اطاعت پیش او آمد ولی از صبح تا دگر تمام اتیان خسر و از و برگشته و به بابر پیوستند و بابر هم با و و عده داد که آ زاد گذشته شود تا از راه دهانه غوری بطرف خراسان رود. (۱)

بدین نحو اولین تقسیم با بر در جوالی هند و کش ازین رفت و اسوال و ثروت و سلاح او بدست بابر افتاد و خرد خسرو پیش بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین بایقرا بسوی سیمنه و هسپار گردید.

چون خسر و ازین رفت اکنون سهم کابل در پیش بود که در اینجا محمد متیم بن امیر ذوالنون (۲) حکم میراند و او این شهر را در سنه ۹۰۸ - ۹۰۷ م از میرزا عبدالرزاق پسر الخ بیگ گرفته بود چون بابر در اواخر ربیع الاول (۹۱۰ - ۱۵۰۳ م) از هندوکش گذشته و از گذر هو بیان بسوی کابل روی آورد. محمد متیم را غورنی در حصار شهر متعین گردید ولی بعد از چند روز باقی چغتایانی را وسیله ساخته و از بابر اسان گرفت و بتند هار رفت و بدین

(۱) بابر نامه ۷۸

(۲) در عصر سلطنت شهنشاهان تیموری امیر ذوالنون از غورن بن میر حسین بصری در بلکنه ملازمان ابو سعید تیموری بود و بدلاوری در هرات و با و راه التهر شهر به یافت سلطان حسین بایقرا با دشمن هرات را حکمرانی نمود و در سندهار و قندهار داد (۹۰۳ - ۹۰۸ م) چون سلطنت هرات بعد از بر که سلطان حسین بایقرا ضعیف گردید ذوالنون از غورن در قندهار استقلال یافت و ولایت شال و مستونک (بلوچستان کنونی) را هم بدست آور و ولایت سند را هم فتح کرد و در محاصر هرات و جنگ بسا شیبانی خان در هرات کشته شد (۹۱۲ - ۱۵۰۷ م) و بعد از و دو پسرش شاه بیگ و محمد متیم در قندهار و کابل و سند حکم راندند.

صورت شهر کابل در آخر ربيع الآخر بدست بابر افتاد. (۱)
در الوقت کابل مرکز تجارتی بزرگی بود که بقول بابر متاع خر اسان
و عراق و روم و چین در آن یافت میشد و مالیات آن با نعمان هشت صد
هزار شاهر خي بود. (۲). بابر درین شهر بزودی شوکتی بهم رسانید
و در سال ۹۱۱ هـ ۱۵۰۶ م به تسخیر غزنی و گردیز و کوهات و بنو و تهل
و وادی گومل تا کلات و شرقاً تا دره خیبر پرداخته و برادر خود
جهانگیر میرزا را به حکومت غزلی گماشت.

بابر می دید که رقیب دیرین وی شیانی خان اکنون مالکک بلاد منازع
اراضی ما و راه النهر از اقامتی تاشکند تا سر و استونیز و ثی عظیم دارد و
ممکن است که در افغانستان نیز با او رو برو گردد در حالیکه سلطان حسین
بایقرا در هرات آخرین مراحل زندگانی خود را سپری می کرد و چهارده پسرش
با بابل و الوس او در فسق و فجور غرق بودند. (۳)

بابر اهمیت مرکز شاهی تیموریان یعنی هرات را نیز درک کرده بود و بقول
خودش همواره «دغدغه خراسان و هری داشت» (۴) درین وقت خطر حمله
شیانی بر بلخ و هرات نیز نزدیکتر بود و سلطان حسین میرزا با سیله سید
افضل ولد سلطان علی خواب بین از و استمداد نمود. اگر چه سلطان حسین
میرزا بایقرا در عین لشکر کشی در مقابل شیانی تاریخ ۱۱ ذی الحجه ۹۱۱ هـ ۱۵۰۵ م
بمر ۷۰ سالگی بعد از سلطنت ۳۹ سال در منزل بابا الهی از جهان رفت ولی
بابر در محرم ۹۱۴ هـ ۱۵۰۶ م از راه غور بند و شمیر و قلعه ضحاک (هلمیان)
در قلب افغانستان گذشته و خود را از راه قبایل اوساق به دره بام از توابع

(۱) بابر نامه ۸۰

(۲) بابر نامه ۸۱-۸۹

(۳) بابر نامه ۱۰۸

(۴) بابر نامه ۱۱۷

بادغیس را سائیده چون شهزادگان تیموری هرات در مقابل شیانی برکنار
آب مرغاب فراهم آمده بودند بابر از سرو چاق گذشته و در منزل گل باغان
روز دوشنبه ۶ جمادی الاخری ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م با شهزاده گان ملاحتی شد. (۱)
اما شیانی خان چون اتفاق شهزادگان تیموری هرات و کابل را در
مقابل خود دید از جنگ و تعرض منصرف گردید و ازینطرف هم زمستان
بود و کسی نمی توانست از آب آمو بگذرد بنابراین در ماه رجب همین
سال عساکر شهزادگان هرات از آب مرغاب برگشته و بابر هم بدعوت
بدیع الزمان میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا تا ۲ روز در منازل علی
شیر بیگ در هرات توقف کرد. (۲)

اما در کابل: بعل از رفتن بابر بصوب خراسان فتنه نوی ظهور کرد
و محمد حسین میرزا دوغلت و سلطان سنجر بر لاس حاکم ننگرهار و جمعی
از مغولان را که در کابل مانده بودند با خود مددگار ساخت و خان
میرزا عموزاده بابر راه پادشاهی کابل برداشتند (۳) و طرفداران بابر مانند
ملابابای ساغرچی و خلیفه محب علی قورچی و احمدیو بیگ و احمد قاسم
را در قلعه کابل محصور کردند. (۴)

(۱) بابر نامه ۱۱۷ بعد تاریخ فرشته ۱۹۸۱

(۲) بابر نامه ۱۱۸

۳- خان میرزا سلطان و بی میرزا پسر کاکای بابر سلطان محمود میرزای
حصار بود که هم خاله زاده او میشد و مادر او شاه بیگم دختر شاه سلطان
محمد پادشاه بدخشان بود و محمد حسین میرزا دوغلت شوهر خاله بابر
و حکمران اوزه تپه بود که شیانی خان او را از آنجا کشید (حاشیه ترجمه)

بابر نامه ۲۶۲

(۴) - بابر نامه ۱۲۵

بایر چون این واقعه را در هرات شنید، بتاريخ هفتم شعبان ۱۰۶۵۹۱۲ م از راه باد غمخس و غرجستان و چخچران و یکم اولانک و بامیان و غور بند روی و کابل نهاد و در عین زمستان بعد از دیدن مشقت های فراوان که بقول بایر و در بدست العمید شیره از آن ندیده بودی خود را بکابل رسانید و این شهر را باز گشود و خان میرزا یونس بن قندهار و محمد حسین میرزا د و غلات را بطریقه فرما و سیستان اجازه داد (شوال ۱۰۶۵۹۱۲ م).

بایر بعد از آنکه کابل برای اعانه عسکر و فرام آوری مبارک لشکر کشی های خود در سال ۱۰۶۵۹۱۳ م قبایل خلجی و همچند افغانی را تاراج نموده و یک صدهزار و گوسفند را از ایشان به یغما برد، و این تاراج تا حدود کتک و از شرق جنوبی غزنی رسید و امیرانی که درین تاراج از افغانان بهیست او اتاده بودند، همه را کشت و کله مناری از آن بر خیزانیده شد. (۱)

فتح قندهار:

در صحر ۱۰۶۵۹۱۴ م قوای شیبانی خان از میر غاب گذار شده و شهر هرات را گرفت و از آنجا تا فرام و کر میر پیش آمد. اگر چه شاه یگانه محمد مقیم پسران ذوالنون از غون که حکمرانان آن صفحات بودند، از یک طرف به شیبانی خان اظهار انقیاد نموده و سکه و خطبه را بنام او قبول کردند، همچنین پیامی در کابل به بایر فرستادند که بقندهار آید و در مقابل شیبانی به آنها پوری کند (۲)

پیشرفت قوای شیبانی از هرات بطرف فرام و سیستان، بایر خطری بزرگ بود، زیرا همین رقیب او را از ما و راه النهر دو آئینه بود، بنابراین از راه غزنی و کلات به قندهار و زمین داور گردید.

(۱) بایر نامه ۱۲۹

(۲) بایر نامه ۱۳۱

شاه یگانه و محمد مقیم هر دو مقاومت کردند و به بایر اقیانوس نمودند، و در حدود خلیشک غربی شهر قندهار با او مصاف دادند که در نتیجه بایر پیر و زآمد و شهر قندهار را با گرفت و شاه یگانه بسوی شال و مستونک گریخت و محمد مقیم بطرف زمین داور رفت. (۳)

بایر بعد از فتح قندهار این شهر را به برادر خود ناصر میر و اسیرد و خود وی با سواران فراوان هازم ککناصل گسر دجه و لسی بعد از پیشت شاه شاه یگانه و محمد مقیم به مدد شیبانی خان بر قندهار حمله آوردند و ناصر میر را از آنجا گشیدند که بکابل نزد بایر گریخت. شیبانی خان قندهار را به شاه یگانه و محمد مقیم سپرده و به هرات بازگشت. چون درین وقت محمد مقیم بمرد قندهار تنها به شاه یگانه ماند. (۴)

دبیره در کابل و قول عبدالرزاق میرزا

عبدالرزاق میرزا الخ یگانه (۴) بود که ۵۸ سنه ۱۰۶۵۹۰۸ م حکمرانی غزنه و کابل را از دست داد و در فتح قندهار بایر همراه بود و حکمرانی کلات و وادی ترنگ بدو سپرده شد. چون شیبانی خان قندهار را گرفت وی کلات را گذاشته و در کابل به بایر پیوست. درینوقت پیشرفت قوای شیبانی بایر و همراهان او را مشوش ساخت و خواستند که بطرف هندوستان روند. و ازین دشمن قوی دور تر باشند (۵) بنابراین کابل را

(۱) بایر نامه ۱۳۴

(۲) فرشته ۱۹۹۱

(۳) میرزا الخ یگانه فرزند سلطان ابو سعید و هم بایر است که در ۱۰۶۵۹۰۸ م دو غزنی مرده و هندوستان مدفون است.

(۴) بایر نامه ۱۳۵

به عبدالرزاق و بدخشان راه خان میرزا سپردند و خود بابر درجما دی
الاولی ۹۱۳ هـ سپتامبر ۱۵۰۷ م از راه خورد کابل بطرف شرق افغانستان
و آدینه پور ننگرهار در حدود غربی (جلال آباد کنونی) رهسپار گردید و
لغمان و ننگرهار و وادی کنر را بدست آورد و آثرا به عبدالرزاق میرزا که از
کابل آمده بود سپرد.

در بهار سال ۹۱۳ هـ می ۱۵۰۸ م بابر بتاخت و تاز قبیله مهمند افغانی
پرداخت ولی در غیاب وی برخی از مغولان و بقایای اسرای خسرو شاه در
کابل دست به دسیسه زدند و در حدود دوسه هزار جوان را بدور خود در نواحی
خواجه رواش (میدان هوایی کنونی کابل) فراهم آورده بودند. عبدالرزاق میرزا
که خود داعیه طلب حکمرانی کابل بود، خود را از ننگرهار درین ایشان
رسانیده و در دیه افغانان متصل کابل مرکز گرفت و بدور او سردارانمانند
علی بیگ شیکور سیستانی و محمد علی شیانی و نظیر بهادر و یعقوب بیگ بابر
جنگ و عبدالله صفت شکن و غیره فراهم آمدند تا او را به سلطنت کابل و غزنی
تا بدخشان و ختلان بردارند. عبدالرزاق میرزا که خود را وارث حکمرانی کابل
و غزنی میدانست درین هنگامه دستی داشت ولی مانند بابر مرد فعال و جنگجوئی
نبود و این مهم را کماحقه پیش برده نیتوانست.

بابر برای خموشی این دسیسه سخت کوشید بحیث سپاهی جنگ که کرد
و مانند یک سپه سالار لشکر کشی و دفاع نمود و در اطراف کابل به قلعه داری
و حمله و قیادت لشکر پرداخت و تمام مخالفان خود را در میدان جنگ از بین
برد. عبدالرزاق میرزا رقیب آخرین بابر در جنگ و بابا مر او کشته شد (۱)

(۱) عبدالرزاق میرزا در گنبد مدفون پدرش الخ بیگ در غزنی در حوالی قبر سلطان
محمود دفن شد که اکنون موزه غزنیست بر مزار او تیاریخ و فاش
چنین است.

شاهی که زفرتش فلک گشته خراب
شمن و قمار از هجرش در تب و تاب
تا ریخ و فات آن شهشاه شهید
بر لوح فلک نوشته باخیر و صواب
در ریاض الآلواح ۱۲۲

کلمات و خیر و صواب بحساب جمل (۹۱۵) هـ - است.

و حکمرانی کابل غزنی اکنون بلامنازع به بابر ماند (۱) ۹۱۵ هـ ۱۵۰۹

زیر راعی:

چون بابر به اسیر کابل مشغول ماند قوای شیانی خان تمام ولایات هرات
و سیستان را تا قندهار و هم ولایات شمالی را از میمنه تا بلخ و بدخشان بدست
آوردند ولی مردم بدخشان که در کوهسار خود به آزادی زندگی میکردند بدو
اسرای محلی فراهم آمدند و دست شیانی خان را کوتاه ساختند و یکی ازین
آزادپروهان بومی بدخشان زیر شبان بود که بدخشان را از دست قوای
شیانی خان و بابر کشید، وی شبان دلاوری بود که بسا از مردم بدخشان را فراهم
و یک حرکت ملی بوجود آورد.

بابر چون اوضاع را چنین دید در سنه ۹۱۵ هـ ۱۵۰۹ م خان میرزا
عموزاده خود را که از طرف مادر با شاهان بدخشان قرابت داشت از کابل بداند
فرستاد ولی وی شکست خورد و به زیر راعی تسلیم شد. اما یوسف علی یکی
از کار داران خان میرزا برای ازین بردن زیر راعی دسیسه یی انگیزخت و او را
بکشتند و خان میرزا در حکمرانی بدخشان تا سرگ خود (۹۲۷ هـ ۱۵۲۰ م) بماند
و نفوذ بابر بدین وسیله در بدخشان باقی بود. (۲)

کشته شدن شیجانی خان:

در سنه ۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م در خراسان واقعه یی روی داد که برای بابر
در نهایت اهمیت بود. چون رقیب قوی بابر یعنی شیانی خان بر بلخ و
هرات و قندهار تغلب جست و در ماوراءالنهر قوه عظیمی بهم رسانید
و بدیع الزمان میرزا و شهزادگان دیگر تیموری هرات را مغلوب کرد

(۱) فرشته ۲۰۰ منتخب اللباب ج ۱ ترجمه انگلیسی بابرنامه ۳۲۲

(۲) فرشته ۲۰۰ منتخب اللباب ج ۱ ترجمه انگلیسی بابرنامه ۳۲۲

این اوضاع موجب تشویش شاه اسماعیل صفوی پادشاه فارس گردید و در اواسط شهر همین سال متوجه خراسان گشت و در ۲۰ شعبان به مرور رسید، شیبانی خان حصار مرو را مستحکم ساخته و روز جمعه ۲۶ شعبان ۹۶۹ هـ ۲ دسمبر ۱۵۱۰ م با قوای ۱۵ یا ۲۰ هزار ی خود بر لشکریان صفوی بتاخت و در جنگ عظیمی که در یک منزلی مرو واقع گردید، خود شیبانی پادشاه هزار نفر لوزیک کشته شد و هزار نفر از سرداران و نسوان قوای شیبانی بکشتن فارسیان اسیر گردیدند (۱).

سفر ماوراءالنهر:

شیبانی رقیب بزرگ بابر در مقابل قوای صفوی از بین رفت و بابر هم در کابل این وقایع را بدقت می دید تا که خان میرزا از بدخشان باو نوشت که به تسخیر فرغانه همت گمارد. بابر نیز فرصت از دست نداد و در شوال ۹۶۹ هـ (جنوری ۱۵۱۱ م) از هندو کش گشته و به قندوز رسید بعد از آنکه با شاه اسماعیل صفوی مکاتبه و از او استمداد کرد از طرف دربار صفوی احمد سلطان صفوی و صوفی علی و علی قلی خان و شاه رخ افشار با لشکریان صفوی بیاوری وی رسیدند و هم قوای خان میرزا از بدخشان بدو پیوستند.

درینوقت از بازاماندگان شیبانی خان، عموزاده اوجانی بیگ فرزندی خواجه محمد سلطان قیادت قوای او زیگه در دست داشت و عبیدالله خان برادر زاده شیبانی خان در بخارا حکم میراند و تیمورخان فرزند شیبانی در سمرقند بود.

بابر از طرف قندوز بر دریای آمو گذشته و نواحی حصار (تاجیکستان کنونی) را بوسیلهٔ مسکرتشعت هزاری خود بدست آورد ولی والی حصار قلعهٔ این شهر را مستحکم ساخت و مقاومت میکرد و مردم قباہل اطراف هم

(۱) فرشته ۲۰۰ لب التواریخ ۲۵۲ ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه ۲۸۲

بمدش رسیدند. بنابراین بابر وی به فتح سمرقند نهاد و در نیمهٔ رجب ۹۶۷ هـ اکتوبر ۱۵۱۱ م این شهر را بار سوم فتح نمود. و از آنجا ناصر میرزا برادر خود را به حکومت کابل گماشت.

اگر چه بابر درینوقت از طرف شاه اسماعیل صفوی تقوید میشد و او هم شاید سکه بنام او زد و تظاهربه مذهب شیعه نمود، ولی قوای عبیدالله خان او زیگه او را در قول ملک در صفر ۹۶۸ هـ می ۱۵۱۲ م شکستی دادند که نتوانست شهر سمرقند را حفظ کند و هم چون شهر غجدوان باشکست و عزل نجم ثانی اصفهانی سپه دار صفوی از دست وی رفت (۳ رمضان ۹۶۸ هـ ۱۲ نومبر ۱۵۱۲ م) بابر آخرین قوهٔ مقاومت خود را در ماوراءالنهر از دست داد و از دریای آمو گذشت و مدت دو سال را در صفحات شمال هندو کش و قندوز گذرانید و بعد از آن بکابل برگشت. ۹۲ هـ ۱۵۱۳ م (۱) و چون در سنه ۹۲۱ هـ ۱۵۱۳ م شاه حسن فرزند شاه بیگ حکمران ارغونی قندهار بکابل گریخت از طرف بابر باحرارت پذیرائی شد و یکسال بعد در ۹۲۲ هـ ۱۵۱۵ م بابر به تسخیر قندهار کمر بست، و در سال دیگر این شهر را محاصره نمود، تا که در ۹۲۳ هـ ۱۵۱۶ م به تسخیر آن موفق آمد (۲).

چون بابر مساعی مکرر خود را در تسخیر ماوراءالنهر فاکام دید و در خراسان هم پیشرفتی برای تسکین جاه طلبی او بسبب قوهٔ صفویان ممکن نبود، بنابراین بعد ازین توجه خود را بفتح هندوستان میذول داشت و لشکرکشی های خود را بطرف شرق افغانستان معطوف نمود، که در بابرنامه شرح داده است.

(۱) فرشته ۲۰۱ انسکلوپیدی اسلام ۸۳۸

(۲) انسکلوپیدی برتانیکا ۳۵۳ تاریخ سند ۱۱۲ طبع بمبئی ۱۹۳۸ م

لشکر کشی های بابر، برهند

بعد از سن ۳۷ سالگی در حیات بابر دوره مهمی آغاز میشود، بدین معنی که در همین سال ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م لشکر کشی های خود را برهند آغاز کرده است وی گوید:

«در تاریخ ۹۱۰ که ولایت کابل مسخر شد، ازان تاریخ تا حال همیشه هوس هندوستان کرده میشد، گاهی از جهت سست رانی امرا، گاهی از همتائی برادران، یوزش هندوستان میسر و ممالک او مسخر نمیشد. آخر اینچنین موانع ثماند» (۱)

بابر این سالهای اخیر را به تنظیم امور و تهیه لشکر گذرانید، و چون از دریای آمو تا قندهار مستولی شد، ورقیبی را در این سر زمین نمی دید، بنابراین به تسخیر هندوستان همت گماشت و بقول خود او «باید از پنج لشکر کشی به فتح دهلی نایل آمد» (۲).



لشکر کشی اول

در تعیین سنین حمله های بابر برهندوستان مؤرخان مابعد مختلف اند (۳) ابوالفضل علامی مؤرخ دربار اکبر در حدود ۱۰۱۳ هـ ۱۶۰۵ م لشکر کشی اول را در شعبان ۹۱۰ و دوم را جمادی الاولی ۹۱۳ و سوم را در غره محرم ۹۲۵ هـ می نویسد (۴) در حالیکه محمد قاسم فرشته در حدود ۱۰۱۵ هـ ۱۶۰۶ م حمله اول را در اوائل ۹۲۵ هـ و دوم را در اواخر ۹۲۵ و سوم را در ۹۲۶ هـ نوشته است و در تعیین سنین سفر چهارم ۹۴۰ هـ و لشکر کشی پنجم ۹۳۲ هـ - هردو ابوالفضل و فرشته متفق القولند.

بهر صورت: ابوالفضل سفر های جنگی با بر را در حوالی شرقی

(۲) بابرنامه ۱۷۷

(۱) بابر نامه ۱۷۷

(۳) کیمبرج هستری آف اندیا ۱۰۳۳ (۴) اکبرنامه ۹۲۹ و ۹۱۱

افغانستان و آویزشهای او با قبایل پختون، نیز در لشکر کشی های هند شمرده است که ما در اینجا شرح سفر های جنگی او را در هند از روی بابر نامه و فرشته و میر خواند و خافی خان و محمد معصوم اقتباس میکنیم.

لشکر کشی اول. بابر قرار نوشته خودش روز دوشنبه غره محرم ۹۲۵ هـ.

۳ جنوری ۱۵۱۹ م از جندول (وادی کنر علیا) بطرف باجور بود. قلعه باجور درین وقت مرکز حکمرانی یکی از امرای محلی قبیله دلازاك افغان بود، که بابر او را (سلطان باجور) میخواند (۱). بابر یکی از رجال معتبر دلازاك را به باجور فرستاد تا اطاعت کنند و قلعه را بد و سپارند.

ولی سلطان مذکور فرمان بابر را نپذیرفت. بنا برین روز پنجشنبه ۳ محرم به قوای بابر امر حمله بر قلعه باجور داده شد، درین جنگ لشکریان بابر يك دسته تفنگ اندازان Matchlocks-Men بقیادت استاد علی قلی

داشتند، که چندین نفر باجوری را بدین وسیله بکشتند، و روز دیگر که جمعه ۵ محرم بود، این قلعه در حالتی فتح شد که در حدود سه هزار کس کشته و بسی هم اسیر شده بودند، و سرهای کشتگان بکا بل و بد خشان

و بلخ فرستاده شد. و هم از سرهای بریده بر بالای تپه‌ئی، کله منار (Pillar of Skulls) ساختند.

بابر روز یکشنبه ۱۱ محرم حکمرانی باجور را به یکی از امرای خود خواجه کلان سپرده، و برای سرکوبی افغانان یوسفزئی بطرف سوات حرکت کرد. درینوقت در سوات سلطان و سواتی حکم میراند، و رئیس یوسفزئیان این سر زمین شاه منصور پسر ملکه سلیمان شاه نام داشت و هم سلطان علاء الدین سواتی از رجال نامدار به بابر اطاعت کردند، و هم طاووس خان برادر خورشاه منصور بحضور بابر رسید، و بدینصورت توانست قبایل یوسفزائی را که بر سر راه هندوستان افتاده بودند بخود مطیع سازد.

(۱) بابر نامه ۱۳۷

چون بابر اهمیت سوق الجیشی سرزمین یوسفزائی را میدانست، خواست با مردم آن روابط قریب داشته باشد، درین مورد دروش سبکتگین پدر سلطان محمود را پیروی نمود (۱) و دخترش را منصور را که بی بی مبارک نام داشت (۲) ازدواج کرد که درین باره خود وی گوید:

«روز جمعه ۲۶ محرم در ولایت مانیس... بجهت مصلحت الو س یوسف زئی، دختر او (شاه منصور) طلبیده شده بود، درین منزل خبر رسید، که دختر شاه منصور را با مال یوسف زئی می آرند.» (۳)

بدین صورت بابر یک حصه قبایل یوسفزائی را که در رهگذر هندوستان افتاده اند، و سکندر مقدونی هم ازین راه بهند گذشته بود، بغود نزدیک ساخت و افغانان دیگر را هم با جنگ و زور مطیع گردانید، و تمام این مهمات را تا آخر ماسحرم انجا م داد و از راه کوتل امبهر Ambahr و کاتلنگر و پنجشنبه ۱۶ صفر ۹۲۵ ۱۷۸۹ فروری ۱۵۱۹ م متوجه گذر دریای سند نیلاب شد و چون از دریای سند بگذشت، بار اول قدم خود را در خاک هند گذاشت و ولایت بهیره پنجاب را بتصرف خود آورد، که حاکم آن علی خان پسر دولت خان بود، وی پیامی بوسیله ملا مرشد ایلچی به سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی افغان پادشاه هندوستان و دولت خان بن تاقار خان یوسف خیل افغان حاکم لاهور فرستاد، و این ولایت که قباله ترك (اخلاف تیمور) تعلق داشت طلبیده شد، و مردم آنجا در مقابل پرداخت چهار صد هزار شاخرخی (تقریباً ۲ هزار پوند سترلنگ) امان داد، و روز دوشنبه ۵ ربیع الاول ۹۲۵ ۷۸۹۲ مارچ ۱۵۱۹ م ولایت بهیره ابه هندو یک

(۱) بقول سیاست نامه نظام الملک و تاریخ گزیده: سبکتگین دختر یکی از روسای زاول را بزنی گرفته بود، که مادر سلطان محمود باشد، و او را بدین سبب زاولی گفته اند (خجسته در که محمود زاولی در یاست...)

(۲) ابوالفضل و اخوند درویش نام این دختر را بی مبارک نوشته اند (پنهانها ۱۵۹ و یوسفزائی افغان ۳۱۷) که برادرش میر جمال بابر در فتح هند اشتراک کرد، و وی خواهرش در عصر اکبر در هندوستان مرده اند. (ترجمه بابرنامه ۸۷ و ۲)

(۳) بابرنامه ۲۳۹

ولایت پنجاب را به حسین اکزاک (۱) سپرده و ضمناً بر قبیله گهکر (۲) (بن نیلاب و بهیره تادامنه های کوهسار کشمیر) بتاخت و قصبه پرهاله را که مرکز حکمرانی تاقار گهکر وهاتی گهکر بود، با خزاین آن بدست آورد و روز یکشنبه ۱۱ ربیع الاول ۹۳۱ مارچ از بهیره بعزم کابل رهسپار گردید و حکومت میان بهیره و دریای سند را به محمد علی جنگ بنگه سپرد.

بابر از راه پشاور و دره خیبر و گندسکه گذشته و روز جمعه غره ربیع الاخر - اول اپریل در ارگ کابل مجلس نشاط و شراب آراست. (۳)

بابر در کابل به عیش و نوش و گردش در منتزهات آن جاشغول ماند، ولی بعد از یکماه افغانان هندوستان و مردم زمیندار ولایت بهیره فراهم آمدند، و حکمران گماشته بابر، هندو یک را از انجا راندند. وی از راه نیلاب بکابل پیش بابر رسید (۴) و هم ملک شاه منصور یوسفزائی باشی فکر کلانتران آن قبیله از سوات بکابل آمدند، و روز دوشنبه ۵ غرمجمادی الاخری ۹۲۵ ۵۲۰ مئی ۱۵۱۹ م بعد از اخذ خلعت های بابر، واپس رفتند و مالیات اراضی باجور و سوات را بشی هزار خروار شالی قبول کر کردند، که به خزانه بابر پیردارند (۵)

در همین سال بابر بطرف ولایت گردیز نیز متوجه شد، زیرا افغانان قبیله ادرسان (۶)

(۱) دو ترجمه بابرنامه Tuzak و در مطبوع بمبئی انکر الشامت (ص ۱۳۳)

(۲) Gakkar

(۳) بابرنامه ۱۳۷ تا ۱۳۹ (۴) بابرنامه ۱۵۰ (۵) بابرنامه ۱۵۱

(۶) در بابرنامه عبدالرحمن افغانان است (ص ۱۵۲) این قبیله افغانی بنام ادرسان شعبه نیست از قوم خوگیانی نسل کرمان (کرلان) که در متون مربوط خواست پیشه زمینداری داشتند، و به شش طایفه تقسیم میشدند: جاجی خیل - سودی خیل احمد خیل - مدی خیل - گوندی - بنگشی.

عدد ایشان در قرن ۱۹ یک هزار بود میرسید، و در تحت اداره حکومت کابل بودند (صولت افغانی ۵۰۳)

که در سرحد گردیز بوده اند، بقول خود وی «در مال و معامله رایج نبودند، و کاروانیان آیند و رونده ازینها متضرر بودند» (۱)

چون مسکن این مردم بر راه تجارتی هندوستان واقع بود و بابر خواست ایشانرا مطیع گرداند بنابراین روز چهارشنبه ۹ رجب ۹۲۵ هـ ۲۷ جولائی ۱۵۱۹ م از راه کوتل تیره بطرف گردیز پیش رفت و لشکریانش تا کرماش (وادی کورم) بتاختند و پس از افغانان را بکشتند و از سرهای کشتگان کله مناری برپا کرده، روز یکشنبه سوم شعبان ۳۱ جولائی از راه محمدآغه لوگر بکابل آمد. (۲)

لشکر کشی دوم

لشکر کشی دوم بابر به ماورای خیبر روز پنجشنبه ۱۳ رمضان ۹۲۵ هـ ۸ سپتمبر ۱۵۱۹ م بود، وی گوید که: بجهت رفع و دفع یوسف زئی عزم جزم کرده شد. (۳)

چنین بنظر می آید، که یوسفزائیان علیا در باجور و حدود سوات بوسیله ازدواج دختر شاه منصور و آمدنش بکابل مطیع شده بودند، ولی یوسفزائیان و قبایل افغانی وادی پشاور در مجاری دریای کابل با و اطاعت نمی کردند، بنابراین درین سفر از راه خیبر به وادی هشنغر حرکت کرد، وی گوید: که موسی خان و کلانتران دلازاک گفتند که در هشنغر الوس بسیار است، غله هم بسیار یافته میشود. بنابراین عزم شد که افغانان آن نواحی را تاخته قلعه هشنغر با قلعه پشاور بدست آورد. (۴) بابر بدین نیت به وادی هشنغر آمد، ولی بقول خودش: چون در میان غله های افغانان فرو آمده شد نصف آنچه تعریف کرده بودند بلکه چار یک آنهم غله

یافت نشد. (۱)

قلت خورا که رسیدن خبر عزیمت سلطان سعیدخان (۲) از کا شغر بطرف بدخشان او را از پیشرفت به سوی دریای سند باز داشت و هم چون افغانان خدر خیل با او در آویختند، از آویزش با افغانان هشنغر فسخ عزیمت نمود، و از کنار آب سوات و مجاری دریای کابل برگشت.

بقول فرشته: میرزا محمد سلطان اویس بن منصور بن عمر شیخ را که از اتاریش بود، با چهار هزار سوار به پنجاب فرستاد و خود وی از راه خیبر و ننگرهار و گندمک تا اواخر شوال ۹۲۵ هـ ۲۰ اکتوبر بکابل رسید. (۳)

طوری که پیشتر گفتیم: در سال ۹۱۳ هـ ۱۵۰۶ م بابر بفتح قندهار موفق شد، ولی بعد از چند ماه واپس شاه بیگ ارغونی آنرا گرفت و بقول محمد معصوم وی به امرا و لشکریان خود گفت: «بابر درین مرتبه تشریف آورده و ما قندهار را دیدند، و سال دیگر لوای عزیمت تسخیر خواهند افراخت و تا ما را ازینجا بیجا ن سازند، آرام نخواهند گرفت.... ما را فکر خود باید کرد» (۴)

بدین نهج شاه بیگ برای خود محل آینه حکمرانی را در آنطرف دره بولان و سند تهیه دید، و طوری که پیش بینی کرده بود، بابر در اوائیل ۹۲۶ هـ ۱۵۲۰ م قندهار را به محاصره کشید، و در صدد نقب کردن قلعه آن برآمد، ولی در لشکریان او در اول تیرماه مرض تب افتاده و پاشاه بیگ بمبالغه کرد و بالضروره در ماه رجب ۹۲۶ هـ جون ۱۵۲۰ م بکابل آمد. (۵)

(۱) بابرنامه ۱۵۶ (۲) سلطان سعیدخان بن احمد خان الجه بن یونس خان از امرای کاشغر و ماما زاده بابر است که از ۹۲ تا ۹۳ هـ حکمرانده است (ز مبادور ۳۷۰) در روضة السلاطین (ص ۲۶) در سلك شعراى تركى زبان ذکر آورده است.

(۳) بابرنامه ۱۵۸ (۴) تاریخ سند ۱۱ (۵) تاریخ سند ۱۱۱
تعلیق بیورج بر بابرنامه ۳۳۱

(۱) بابرنامه ۱۵۴ (۲) بابرنامه ۱۵۳
(۳) بابرنامه ۱۵۸ (۴) بابرنامه ۱۵۵

لشکر کشی سوم (۱)

در تعین تاریخ لشکر کشی سوم فرشته و خانی خان متفق القولند، که اواخر سال ۹۲۶ هـ ۱۵۲۰ م باشد. بقول فرشته بابر در راه پنجاب باز قبایل افغانی را که مانع پیشرفت او بودند تاراج نمود، و چون از دریای سند گذشت به کسانیکه در بهیره بر خلاف او جنبش کرده و کارداران او را زنده بودند جزای سنگین داد، و برخی از افغانان را از اینجا کشید و بطرف سیالکوٹ پیش رفت مردم اینجا بدو ن مقابل به او اطاعت کردند و نجات یافتند. ولی مردم سیدپور با او مقابل گردیدند و دست بسلاح بردند.

بابر قهرآ ایشانرا مغلوب و قتل عام نمود، زنان و اطفال را اسیر ساخت و تمام اسوار مردم را بتاراج برد. (۲)

در اینجا بابر شنید: که شاه بیگ ارغونی حکمران قندهار بر اراضی متصرفه او تجاوز کرده و خطری به غزنی و کابل متوجه است، بابر بن بزدلی بکابل برگشت و چون خان میرزا در بدخشان وفات یافت بابر دوسنه ۹۲۷ هـ ۱۵۲۱ م فرزند کلان خود، همایون را به حکمرانی بدخشان فرستاد. و بسوی قندهار حرکت کرد و شاه بیگ رادرا انجام حضور داشت شاه بیگ در آن حصارهای فشرد و از شهزاده طهماسب صفوی که به هدایت امیرخان برخراسان حکم میراند استمداد کرد امیرخان نیز بابر را بجزای صدمتدهار واداشت، ولی وی قبول نکرد، تا که شاه بیگ از آمدن او بدخشان برگشت و آمدن فرزندش بیگ ابوسعید پورانی (هروی) را بغرض مصالحه و معاهده فرستاد، بابر نیز خواجه محمود و خواجه عبدالعظیم

(۱) از ۹۲۶ هـ تا ۹۳۲ هـ حوادث شش ساله زندگانی بابر در بایرنامه نیست. بنا برین شرح لشکر کشی سوم و چهارم بابر در اینجا از منابع دیگر مانند اکبرنامه ابوالفضل و تاریخ فرشته و منتخب الباب خانی خان و تاریخ سند محمد معصوم و ترجمه انگلیسی بایرنامه گرفته شد. (۲) فرشته و منتخب الباب ج اول.

رادرون قلعه قندهار ارسال داشت و برین قراردادند، که سال آینده قندهار را به بابر سپارند.

مطابق این معاهده، کلید شهر قندهار بتاریخ ۱۳ شوال ۹۲۸ هـ اول سپتمبر ۱۵۲۲ م بسویله میرغیاث الدین فیروز خواندمیر (مؤلف حبیب السیر) بدر بار بابر فرستاد و شاه بیگ بولایت شال (کوئته) و داد و سیوستان پس نشست، و حکمرانی شهر قندهار از طرف بابر به پسرش کاسران سپردند و وسعت قلمرو بابر تا دریای هلمند رسید (۱).

لشکر کشی چهارم

بابر در سال ۹۲۹ هـ ۱۵۲۳ م در داخل قلمرو خوش به ضبط و بطوینطیع ساختن افغانان مشغول ماند، درینوقت در هندوستان پنج حکمدار مسلمان و دو حکمدار هندو وجود داشت:

- اول - امپراتوری لودیان دهلی که از بهیره پنجاب تا بهار وسعت داشت.
- دوم - سلطان محمد بیگلر در گجرات (پادشاه هفتم خاندان ملوک گجرات بن محمود تولدش ۸۷۳ جلوس ۹۱۷ هـ)
- سوم - بهمنیان در دکن (اخلاف حسن کافکو ۷۳۸-۹۳۲ هـ ملوک آخرین آن ولی الله در ۹۲۹ هـ و کلیم الله در ۹۳۲ هـ)

- چهارم - محمود خلجی بن ناصر در مالوه (۹۱۷ تا حد و ۹۳۷ هـ)
- پنجم - نصرت شاه در بنگال (بن علاء الدین حسین بن سید اشرف ۹۲۵ - ۹۳۹ هـ)
- ششم - راجه بیجانگر Vijayanagar
- هفتم - راناسنگادر چیتور (2) Chitor

از جمله این حکمرانان، اولین برخورد بابر با لودیان بود، که قلمرو ایشان تا کنار های سند میرسد و چون بابر از اختلاف امرای لودی اطلاع داشت، این فرصت را غنیمت شمرد، و در سنه ۹۳۰ هـ ۱۵۲۳ م از دریای سند گذشته و بر لاهور تاخت،

(۱) تاریخ سند ۱۱۱ - کتیبه چهل زینت قندهار - ترجمه بایرنامه از بیورج

۳۳۲ تاریخ هند ارکن ار ۳۵۵

(۲) بایرنامه ۱۸۹ کیمبرج هستری آف اندیا ۳۹۹ زیبا و ۳۷۷ بعد

هرچند جمعی از افغانان مقتدر پنجاب چون بهارخان و مبارک خان لودی و یکن خان لوحانی درشش گروهی لاهور بآبایر مصاف دادند، ولی اختلاف برای مذکور وسیله شکست وضع ایشان گردید، و بآبایر لاهور را گرفته و به آتش سوزانید و بعد از چند روز دیوال پور را گرفته و قتل عام نمود. و لاهور را به میر عبدالعزیز و سیالکوت راهب خسروگو کلتاش و دیپالپور را به بابا قشقه مغول و کلانور را به محمد علی تاجیک سپرد.

بآبایر درین سفر قاحدود سرهند پیش رفت و دولت خان لودی حکمران لاهور را که بعد از بغاوت بر سلطان ابراهیم لودی در قبایل بلوچی پناهند شده بود، به جاگیر خودش در سلطان پور فرستاد و سلطان علاء الدین را در سلطان ابراهیم راتحت اداره

بابا قشقه در دیپالپور جای داد. ولی بعد از حرکت بآبایر بکابل رسیدنش بدرهای سند دولت خان و پسرش غازی خان، سلطان علاء الدین و بابا قشقه را از دیپالپور اخراج کرده و پنج هزار افغان را بگرفتن سیالکوت فرستادند، که میر عبدالعزیز حکمران لاهور آنها را شکست داد (۱۵۲۵ هـ ۹۳۱ م)

بآبایر بزودی خود را بکابل رسانید، و علاء الدین نیز در کابل بدربار آمد، و چنین فرمان گرفت که تمام سپه داران هندوستان با علاء الدین در تسخیر دهلی همراهی کنند، و بعد از او تمام ولایات غربی لاهور به بآبایر و دهلی به علاء الدین تعلق داشته باشد. با چنین تعهد علاء الدین از کابل بهند رفت و بآلشکر سی تاجپهل هزاری خود دهلی را محاصره نمود، ولی سلطان ابراهیم بایشان شکست فاحش داد و جمیع آنها را متفرق کرد (۱)

اما خود بآبایر بعد از ازامام علاء الدین بهند بطرف بلخ متوجه گشت (۲) و بزودی خود را به لشکر کشی آخرین خود بر هند مهیا گردانید.

(۱) بآبایر نامه ۱۶۷ ترجمه بآبایر نامه ۱۵۴۲ بحواله اکبر نامه و خانی خان

و فرشته.

(۲) بآبایر نامه ۱۶۶

لشکر کشی پنجم و فتح دهلی

قبل از شرح حرکت پنجم بآبایر بر هند به مطالعه اوضاع آنجا باید پرداخت تا روشن گردد که در فتح هند بدست بآبایر چه عواملی دخیل بوده است؟

در جمله حکمرانان هند لودیان در دهلی بصفت شاهنشاهان و قویترین عناصر حاکمه هند بوده اند، لودی یک قبیله افغانی از شعبه بیتنی است (۱) که یک خاندان آن در حدود ۱۰۰۹۵۰۰ م از نسل شیخ حمید لودی از لغمان تاملتان حکمرانی داشتند و مرکز شاهی ایشان در ملتان بود (۲).

بعد از این بسا رجال قبیله لودی در هندوستان بمصدر کارنامه های لشکری و اداری بوده اند که از آن جمله ملکه بهلول و ملکه کالادر سر هند بعد از وفات اسلامخان در ۲۵ ذیحجه ۸۵۵ هـ دسمبر ۱۴۵۱ م بر تخت شاهنشاهی هند نشست چون در سنه ۸۹۳ هـ ۱۴۸۸ م از جهان رفت بعد از او سلطان سکندر پسرش (۸۹۳-۹۲۳ هـ ۱۴۸۸ م) و بعد از او سلطان ابراهیم بن سکندر (۹۲۳-۱۵۱۷ هـ ۱۵۲۵ م) بشاهی رسیده اند.

دوره ۷۰ ساله شاهنشاهی لودی در عهد سلطان بهلول و سکندر رغبر آرامش و عدالت وسط بیانی مدنیت بود. زیرا اکثر برای قبایل افغانی مانند لودی، فرملی لوحانی و غیره با تفاق و همکاری کار می کردند. امور لشکر داری و مالیات و عدلیه و زراعت تنظیم یافته بود و تمام قبایل افغانی از سمت مغرب به مرکز شاهنشاهی قوت میدادند ولی این وضع بعد از جلوس سلطان ابراهیم لودی برقرار نماند و سلطان جلال الدین برادر کوچک او در جنوب و اعلان شاهی داد تا که در آخر بدست سلطان ابراهیم اقتاد و کشته شد.

سلطان ابراهیم لیاقت اداره را کمتر داشت و بر مزاج او استبداد رأی غالب بود

(۱) مخزن افغانی ۶۰۳/۲

(۲) پته خزانه ۶۸-۴۵۳ فرشته ۱۰۷ حیات افغانی ۴۴ خورشید جهان ۶۷ ملیسون در تاریخ افغانستان ۴۴

بنابرین اکثر اسرای در بار لودی ازو رنجیدند ، برخی کشته و جمعی فراری شدند و تزلزلی در بنیاد سلطنت لودی افتاد ، از آنجمله حبس و قتل بنیان بهوموزیر پدرش واعظم همایون بن بایزید عمزاده اش موجب تشویش تمام اسراء گردید و دولت خان بن تاتار خان لودی حکمران پنجاب که با سه پسر خود دلاور خان و غازی خان و حاجی خان از ارکان بزرگشا هنشاهی لودی بودند ، از سلطان ابراهیم برگشتند و اسرای بزرگ دیگر هم بهر طرف دست به اغتشاش و بغاوت زدند . (۱)

در این اوضاع که وسیله سقوط شاهنشاهی لودی گردید ، اولاً استبدادرای و عاقبت نیندیشی خود سلطان ابراهیم دست داشت که تمام اسرای در بار لودی و ارا کین شاهنشاهی را بوسیله قتل و حبس و زجر از خود رنجانید ، دوم کوتاهی اندیشه و نفاق خود رجال افغانیست که با وحلت و اتفاق همدیگر مایه فساد را از سر کز شاهنشاهی گم نکردند و به بابر توسل جستند که وی خودش مدعی تخت و تاج هندوستان و رقیب سر سخت خاندان شاهان لودی بود . (۲)

احمد یا دگار درین مورد مینویسد :

«اول باعث خرابی سلطنت او کشتن اعظم همایون بود و بیخ سلطنت خود را بدست خود برکنند ... درین اثنا دولت خان لودی که از بیست سال حکومت پنجاب داشت او را از لاهور طلبید ، او در آمدن خود اهمال کرد ، و پسر خود را

(۱) تاریخ شاهی ۷۱ بعد ، مخزن افغانی ۲۳۵/۱ بعد ، طبقات اکبری ۳۳۷/۱ فرشته ۳۰۱/۱ - الیوت در تاریخ هند ۲۰/۱ مآثر رحیمی ۳۸۷/۱ منتخب التواریخ ۳۳۰/۱

(۲) گویند که بابر برای کشف اوضاع هند و مقاصد جهانگیری خود به تغییر لباس و بی قلندران بدربار سلطان سکندر لودی رفته بود ، چون سلطان او را بعداً شناخت بابر از آنجا رفت و سلطان دست حسرت مالیدن گرفت و منی گفت که وی ما نند شرخ همای بدست افتاده بود ، اما طرفه بدرجست (تاریخ داودی ورق ۶۶ نسخه خطی آندیا آفیس) .

که دلاورخان نام داشته فرستاد ... فرمود تا او را در حبس خانه که بعضی اسرای کپار را در دیوار گرفته بودند بردند ... دلاورخان از دهلی برگریخت و در شش روز پیش پدر رسید و گفت که اگر حیات خود خواهی ، فکر خود کن . (۱)

دولت خان از بن وضع سلطان ابراهیم سخت ترسید و پسر خود دلاورخان را بکابل پیش بابر اوسال داشت و گفت : سلطان ابراهیم از اسرای پدر خود ۲۳ نفر را که بنیاد سلطنت و ستون دولت او بودند ، بی جرم بکشت و خاندان های آنها را برانداخت و بعضی را در دیوار گرفت و بعضی را به آتش بسوخت چون امید سلامتی از قهرا و ندیدند ، جمیع اسراء مرا فرستادند و چشم انتظار براه نهاده اند . (۲)

بدینطور بین سلطان ابراهیم و اسرای او هر طرف جنگهای خونین رویداد ، و بابر با آمدن احمدخان سربنی که از طرف دولت خان به کابل آمده واستمداد میکرد دانست ، که سلطان ابراهیم لودی بدست خود بنیاد شاهنشاهی لودی را متزلزل ساخته است ، و این فرصت را از دست نباید داد .

با بر در کابل به تقویه قوای خود پرداخت ، شاهزاده همایون را که حکمران بدخشان بود ، با قوای شمالی کشور خود خواست ، و خواجه کلان بیگ را از غزنی و زابل بالشکر های آن جلب کرد و بقول سورخان قوای لشکری او که عبارت از رزمجویان سمرقند و خراسان و بدخشان تا سیستان بودند (۳) آماده پیگار شدند .

روز حرکت بابر از کابل به عزم تسخیر هند ، غره صفر ۹۳۲ ۱۷۵ نومبر ۱۵۲۵ م بود ، وی شهزاده کامران پسر خود را به حکمرانی قندهار و کابل

(۱) تاریخ شاهی ۸۸

(۲) تاریخ شاهی ۸۹

(۳) خود بابر لشکریان خود را (هلاوه بر مغل) افغانان و هزاره و عرب

و بلوچ میدادند (بابرنامه ۲۰۶)

گذاشت و از راه دره خیبر و پشاور روز شنبه غره ربيع الاول ۱۶ د سمیرا زدریای
هند گذشت و با سرعت زیاد پیش رفت ، و روز جمعه ۱۴ ربيع الاول ۲۹ د سپمبر
سیالکوٹ (شرق دریای چناب) و بعد از آن قلعه ملوت (Milwat)
(مربوط دسترکت هوشیار پور پنجاب) را گرفته ، و تمام اموال و خزاین و جواهر
و کتابخانه غازی خان پسر دولت خان را ضبط نمود (شنبه ۲۲ ربيع الاول
۹۳۲ هـ ۶ جنوری ۱۵۲۶ م)

بابر بعد از فتح ملوت ، دولت خان و پسران و تمام اسرای افغان را به کته
یک (Kitteh Bag) سپرد تا به قلعه ملوت (Malot) بهیره اسیر
باشند ولی چون به سلطان پور رسیدند دولت خان بمر (۱) و با بر قلعه ملوت

(۱) دولت خان لودی یکی از ارکان شاهنشاهی لودیان به چنین ذلت از
جهان رفت آنکه به قول بابر (ص ۱۶۸) بروایت پدرش تاتارخان دارای سه -
کرور درم (۷۰۰۰۰ پوند) مالیات حکم میراند . وی بابر را به هند دعوت کرده
بود و اکنون جزای عمل خود را دید . احمد یادگار میگویی : چون بابر از
کابل روان شد همگی ده هزار سوار مغل در رکاب او بودند با اتفاق دولت
خان تار سین لاهور خیلی سپاه گرد آمد . چون سلطان ابراهیم از تصرف بابر
بر پنجاب و مدد دولت خان باو اطلاع یافت به دولت خان نوشت : که تو از
نوازش پدر من باین مرتبه رسیدی که بیست سال حاکم پنجاب بودی ! این
چه کردی که مغل را در ملک موزوئی من آوردی ؟ و ستر افغانه بدست خود
قرار کردی ؟ دولت خان در جواب نوشت : آری من پرورده و نواخته
سلطان سکندر ، تمام عمر من در دولت خواهی او گذشت . آن پادشاه مرحوم
چقدر پرداخته مرا نمیکرد ، و به دلجوئی پیش می آمد ، و به هیچ وجه
در هلاک اسرا سعی نمیکرد . شما نوجوان باغوازی دوسه کوته اندیش ، بنیاد
سلطنت خود خراب کردید ، و چندی بندگان پدر خود را که ستون پادشاهی
بودند تلف نمودید ، تا اعتماد دیگران از شما برخاست . مغل را من نیاورده ام

به محمد علی جنگ جنگ سپرد ، و دوصد افغان و دوصد هزاره را به حفاظت
آن گماشت . (۱)

بابر بعد ازین قلاع و اراضی بین لاهور و سرهند را بدست آورده و به تجهیز
قوای خود کوشید . و در اوایل رجب ۳۲ هـ ۹۳۶ م به پانی پت
رسید . سلطان ابراهیم لودی که تازه از جنگ عالم خان (سلطان علاءالدین بن
سلطان بهلول) برگشته و او را در حدود دهلی شکستانده بود ، بقول بابر یکصد
هزار لشکر و هزار فیل به میدان آورد (۲) که اکثر این عساکر اجیر و
نوکر بیعادی ناراضی بوده اند.

لشکریان بابر بقول ابوالفضل ۱۲ هزار (۳) و بقول احمد یادگار ۲۴ هزار بودند (۴)
که هفت صد ارابه جنگی و توپ و تفنگ هم داشتند . این ارابه ها تحت قیادت استاد
علی قلی و مصطفی رومی بدستور جنگی روم (عثمانیان) Ottomans
افعال ناپسندیده شما آورد (تاریخ شاهی ۹۳)

اکنون اگر سلطان ابراهیم لودی به سبب سخافت رای و عاقبت نیندیشی
شاهنشاهی لودی را سقوط داده باشد ، امرای افغانی مانند دولت خان و غیره
که با او اختلاف و پیکار داشته اند ، نیز از مسئولیت رهایی ندارند ، و در
عاقبت جزای خود را بدست بابر دیدند و این یکی از علل پیروزی بابر بود
که در مقابل خود چنین دولت فرسوده و پادشاه و رجال عاقبت
نیندیشی داشت .

(۱) بابر نامه ۱۶۹
(۲) بابر نامه ۱۷۴ ولی این قول بابر مبالغه بنظر می آید ، بقول احمد
یادگار لشکر سلطان ابراهیم پنجاه هزار پاد و هزار فیل بود (تاریخ شاهی ۹۵)
درمخزن افغانی این عدد يكلك سوار و پنج هزار فیل است .

(۳) اکبر نامه ۹۷/۱ ، خود بابر ۱۲ هزار کس بشمول نوکر و سوداگر
و جاگیر می نویسد (بابر نامه ۱۷۸)
(۴) تاریخ شاهی ۹۵

به چرم گاو با هم بسته شده و در عقب آن دسته های تفنگ انداز آن قرار داشت و بابر قوای خود را بروفق تجربه های جنگی خود و عنعنات لشکر کشی های خانواده تیموریان آراست. در قلب (قول) خود بابر قرار داشت که بطرف دست چپ او خندق و شاخه های درختان بود.

سیمنه (Right-Division) را همایون به همراهی خواجه کلان و سلطان محمد دلدای (Duldai) و هند و بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی قیادت میکرد. در میسره محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان و شاه میر حسین و سلطان جنید برلاس و قتلوق قدیم و جان بیگ و محمد بخشی و شاه حسین برگی و مغول غانچی (Ghanchi) بودند.

در طرف راست قلب (Center) چین تیمور سلطان و محمد، گوکل تاش و شاه منصور برلاس و یونس علی درویش محمد ساریان و عبداللہ کتابدار قرار داشتند. و در طرف چپ قلب خلیفه و خواجه میر میران و احمدی پروانچی و تردی بیگ و کوچ بیگ و محب علی خلیفه و مرزا بیگ ترخان بودند. قوای پیش رو را خسرو گوکل تاش و محمد علی جنگ جنگ قیادت میکردند و عبدالعزیز

میرآخور (Naster-of Horse) قاید قوای عقبی بود در اوج سیمنه Flank of right ولی قزل و ملک قاسم و بابا قشقه با مغولان خود گماشته شده و در اوج میسره قرا قوزی و ابوالمحمد نیزه بازو شیخ علی و شیخ جمال و مهدی و تنگری قلی مغل قرار داشتند. (۱) جنگ عظیم پانی پت بدینطور آغاز شد استاد علی قلی و مصطفی توپچی در استعمال اسلحه ناریه فعالیت کردند از صبح تا نصف روز جمعه ۸ رجب ۹۳۲ هجری ۲۱ اپریل ۱۵۲۶ م جنگ خونین دوام داشت و نیمروز بود که لشکر سلطان ابراهیم لودی شکست خورد و خودوی هم درین جنگ کشته شد (۲) عدد

۱- بابر نامه ۱۷۵

۲- روایت جمهور چین است اسامو لف تاریخ داؤدی عبد اللہ گوید: که من از یک شخصی ۱۲۰ ساله شنیدم که سلطان ابراهیم براسپ مشککی تازی سوار بود و از معرکه برآمد و خواست در موضع دهویانه از دریای جمنابگذرد و اسب خود را به دریا انداخت تا که در آب غرق گردید. این منظر را همین راوی که سنال دیده بود تاریخ داؤدی خطی ۹۵

تمام کشتگان این سرکه را در همان روز ۱ یا ۱۶ هزار تخمین کردند ولی بعد از آن مردم هندوستان گفتند که چهل تا پنجاه هزار بقتل رسیده اند. (۱)

درین سرکه بکرماجیت (Bikermajit) راجه کهن سال گوالیار (Gwalior) که به همراهی سلطان ابراهیم میجنگید نیز کشته شد و از خانواده او که در آگره بودند جواهر زیادی بدست همایون آمد که در آن جمله الماس مشهور به (کوه نور) هم بود که هشت مثقال وزن داشت.

بابر رجال معتمد خود را به ضبط خزاین دهلی گماشت و شهزاده همایون را به آگره فرستاد و خود وی در قتلوق آباد دهلی فرود آمد و مولانا محمود و شیخ زین رابه دهلی ارسال داشت که خطبه را بنام او بخوانند (۲) و بدین طور بابر شهنشاه هند گردید و به منتهای مقاصد خود رسید (جمعه ۱۵ رجب ۹۳۲ ۲۷ اپریل ۱۵۳۶ میلادی) ۱

از فتح دهلی تا مرگ بابر:

اکنون که بابر رقیب بزرگ خود سلطان ابراهیم لودی را ازین برد و در جنگهای دیگر بسا رجال نیرومند آن دوره مانند دولت خان لودی و پسرانش نیز مقهور شدند در نخستین و هله فتح هند وی دو کار داشت:

اول: تسکین و پاداش امرا و کسانیکه با او در فتح هند همراهی داشتند و این کار آسان بود زیرا وی تمام خزاین و اموال شهنشاهی لودی را در دهلی و اگر به دست آورده بود و میتوانست با دادن بخششهای هنگفت و سوغات این مردم را بخود جلب نماید. وی روز شنبه ۲۹ رجب ۹۳۲ ۱۵ سی ۲۶ ۱ م به دیدن و بخشیدن خزانه ها در آگره آغاز کرد: بهمایون هفتاد لک به امرا شش لک تاده لک، به کامران ۱۷ لک به محمد زمان میرزا ۱ لک به عسکری میرزا ۱۵ لک به هندال میرزا ۱۵ لک داد، و هم از جواهر و اموال هندی سوغات هابسمرقند و خراسان و کاشغر و عراق و بکه و مدینه فرستاده شد و به هر فرد

ولایت کابل و ورسک (مخرج در پای کابل به وادی پشاور) یک یک شاهرخي
(۱) انعام داد . (۲) .

در بین سرداران لشکری بابر کسانی نیز بوده اند که به سکونت در هندوستان
راضی نبودند و به مجردی که موسم گرما آمد مردم از تاثیر باد سموم مردن گرفتند
و اکثر اسرا و جوانان دل انداختند و حتی خواجه کلان که سر د معتمد و
سپه دار بزرگ بابر بود بر دیوار عمارت دهلی این بیت فارسی نوشته بود:
اگر به خیر و سلامت گذار ستم کنم سیاه روی شوم گروهای هند کنم
بابر این گونه اسرای شاکی را هم به فرستادن کابل راضی گردانید و خواجه
کلان را به غزنی و گردیز و خواجه سیر میران را به کابل با اسوال و هدایایی
زیاد فرستاد و دیگران را به این گونه منطق قوی قانع ساخت که:
« تمام اسرا را طلبیده کنکاش کرده شد من گفتم: که سلطنت و جهان گیری
بی اسباب و آلات دست نمیدهد. پادشاهی و اسیری بی نوکر و ولایت ممکن نیست.
چند سال سعی ها کرده مشقت ها دیده راه درازی را قطع کرده لشکر ها
کشیده خود را و لشکر را در مخاطره های حرب و قتال بیندازیم بعنایت الهی
این مقدار باغی بسیا را زیر کرده این چنین ولایت ها و مملکت های وسیعی
را بگیریم. حالا چه روز آمده است و چه ضرور کرده است ؟ که این چنین جان ها
کنده گرفته ولایت ها را بی جهت پر تافته باز بکابل رفته با بتلای تنگدستی
بمانیم. هر کس که دولت خواه است بعد از این چنین سخنان نگوید. هر کس
طاقت نتواند آورد و بیه رفتن رو آورد از رفتن خود بر نگیرد. این چنین معقول
و موجه سخنان را خاطر نشان ساخته خواهی نخواهی مردم را از این دغدغه
ها گذارنده شد. » (۳)

۱- بقول ابوالفضل هشت لک شاهرخي مساوی یک ک کرو و ۲۸ لک دام بود
آئین اکبری ۲-۱۶۹ و با این حساب یک ک شاهرخي ۱۸ دام و ۳۰ دام یک
روپیه هندی مساوی دو نیم شاهرخي و ده پنس و هردام مساوی دو آنه عصره انگلیسی
بود که هردام ۲۵ جیتل شمرده می شد .

۲- بابرنامه ۲۰۷

۳- بابرنامه ۲۰۷

دوم: در دوسه سال اخیر شاهنشاهی سلطان ابرا هیم لودی اکثر اسراء
و حکمرانان افغانی از مرکز سلطنت در حالت بغاوت و سر پیچی بوده اند و چون
بابر بر دهلی و آگره مسلط شد تصفیه و انقیاد این سرکشان قوی را هم در پیش
داشت و این اسراء بقول خود بابر عبارت بودند از:

Sanbhal	قاسم سنبلی در ولایت سنبل
Biyana	نظام خان در ولایت بیانه
Mewat	حسن خان در ولایت میوات
Dhulpur	محمد زیتون Zeitun در دولپور
Gwalior	تاتار خان سارنگ خان در گوالیار
Raberi	حسین خان لوحانی در رابری
Etawa	قطب خان در اتاوه
Kalpi	علی خان در کالپی

نصیر خان لوحانی و معروف فرملی و اسرای دیگر افغان ، از قنوج تادریای
گنگه در تصرف خود داشتند و بهار خان پسر دریاخان را بلقب سلطان محمد
به مقام شاهی برداشتند .

مرغوب غلام درمهاون (مرکز ناحیه ممترا Mutttra نزدیک کنار
چپ جمنه (۱) بود .

این مردم وقایع عهد تیمور لنگه (جد بابر) را در حافظه داشتند ، که بعد
از فتح و یغمای دهلی این مملکت را ترك کرده و به ماوراءالنهر برگشت .
ایشان سیدانستند ، که سپاهیان و سرداران لشکر بابر را یارای تحمل آب و هوای
اقلیم گرم هند نیست . ولی بابر که از مدتها هوای فتح مملکت وسیع و پر ثروت
هند را داشت ، آگره را مرکز و مقر خود ساخت ، و بتمام مردم ثابت کرد ، که
واپس رفتنی نیست ، و این کشور وسیع و ثروت عظیم آنرا از دست نمیدهد .

۱- بابرنامه ۲۰۶

زیراسرزمین سابقه مملکت او با محدودیت های اقتصادی آن نمیتوانست جدا طلبی شاهنشاهی او را کفایت کند خودوی گوید :

((ملکیکه بمن تعلق داشت بدخشان وقندهار و کابل وقندز بود اما از این ولایات نفع معتد بهی نبود ، بلکه بعضی ولایت ها به تحت نزدیکی غنیم آنچنان بود که مدد های عظیم کردن لازم بود . دیگر جمیع ولایات ماوراالنهر در تصرف خوانین و سلاطین اوزبك بود . نزدیک بصدهزار لشکر های ایشانرا تخمین میکردند دشمن قدیمی بودند)) (۱)

بابر در مدت چهار و پنج سال اخیر زندگانی خود در هند تمام عناصر حاکمه و بقایای افغانان را ازین برد ویا مطیع خود گردانید . و درین مورد از خوشنویست و خونریزی و گاهی از عفو و بخشش و تدبیر و تجربه طویل جهانداری و لشکرکشی خود کار گرفت . مثلاً : هنگامیکه در سنه ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م بابر بوسیله غذا مسموم گردید ولی از مرگ نجات یافت ، وی این دسیسه را به مادر سلطان ابراهیم لودی نسبت داد و او را به یونس علی و خواجگی اسد سپرده ، تافقد و جنس و غلام و کنیز و غیره را از و تحصیل کنند و جزا دهند . وی پسر سلطان ابراهیم رادر ربیع الاول همین سال بکابل پیش شهزاده کامران محبوس فرستاد (۲) و احمد چاشنی گیر را پاره پاره نمود و طباخ رازنده پوست کشید و یک زن متهم رادر ته پای فیل انداخت و دیگری را هم بگله تفنگ زدند (۳) ولی در فرمان ۲ ماه جمادی الاخری ۹۳۳ هـ تاریخ ۱۵۲۷ میلادی که باطراف مملکت درباره فتوحات خود نوشته : علاءالدین عالم خان این سلطان بهلول لودی (عم سلطان ابراهیم لودی) را به القاب ((سلطنت ملک و خلافت انتساب)) و اولاد او را نتیجه السلاطین جلال خان

۱- بابرنامه ۷۸

۲- بابرنامه ۲۰۳

۳- بابرنامه ۲۰۳

و کمال خان نامیده است (۹) و ازین برمی آید که از اسرای هند آنکسه اطاعت او را کرده اند پدر بابرش مقرب بوده اند .

بابر بدین طور اکثر رجال قوی هندوستان را بخود نزدیک ساخت و برای اینکه اعمال و جنگ های خود را رنگ مذهبی دهد از آشامیدن شراب توبه کرد و بقول خودش احرام جهاد (Holy War) بسته و در این باره فرمانی را در تمام ممالک خود نشر داد (۴) درین وقت را ناسنگا ((Rana Sanga)) حکمران چیتور (اودای پور Udaipur کنونی) که رئیس تمام راجپوتان شمرد میشد با وجودیکه در کابل پدر بابر ایلچی فرستاده اظهار موافقت کرده بود ، اکنون برخلاف بابر لشکر آراست و بابر هم باو اعلان جهاد داد و همایون را بمقا بل امرائی که در شرق فراهم آمده و قنوج را در تحت قیادت نصیرخان لوحانی و معروف فرملی گرفته بودند سوق کرد .

همایون درین لشکر کشی جونپور و غازی پور و گوالیار را گرفت و ولی راناسنگا با تفاق چندین نفر از اسرای نیرومند ، بریانه تاخت و سله دین از رای سین

Raisen و حسن خان میواتی بایکصد هزار سوار نزدیک خانوه Khanua سی و هفت میلی غربی آگره بدو پیوستند و بابر را بمشکلات عظیمی افکندند . بابر با معافی تمنا Stamp Duty بهمه مسلمانان و توبه از شراب و اعلان جهاد و ترتیب لشکریان خود ، و بستن ارباب روز شنبه ۱۳ جمادی الاخری ۹۳۳ هـ ۱۶ مارچ ۱۵۲۷ م در خانوه مضافات بیانه باقوای متعده را ناسنگا مدت دساعت جنگ کرد ، و ایشانرا شکست داد ، خود را ناگریخت و حسن میواتی کشته شد و سلطان محمود لودی برادر سلطان ابراهیم نیز فرار کرد ، و بابر تا آخر سال مذکور میوات و الوروا کثر ولایات این طرف گنگ را تصرف آورد ، و در طغرایی خود لقب (غازی)

۱- بابرنامه ۱۱۱-۲۱۲

۲- بابرنامه ۲۱۴

بعد از ختم این غایله یکی از امرای راجپوت که میدنی را و Medini-Raw نامداشت در چندیری Chanderi سرحدات مالوه برخلاف با بر لشکر کشی کرد، اگرچه این حرکت راؤ در سرداران لشکر بابر ترس و تردید ایجاد نمود، ولی بابر که سپاهی تجربه کار متینی بود، ایشانرا دلداری داد، بر قلعه چندیری یورش آورد آنرا روز چهارشنبه ۷ جمادی الاولی ۹۳۴ ۲۹ جنوری ۱۵۲۸ م بگرفت، و بعد از آن شهزاده همایون را به بدخشان اجازه رفتن داد و خود بطرف لکنهو Lucknow متوجه گشت که بدانجا شیخ بایزید وین راو (۲) پیش می آمدند ولی سرداران لشکر بابر ایشانرا شکست داده، و بطرف بنگال پس نشاندند، و هر دو کنار دریای گنگ را تصفیه کردند.

اکنون بابر رقیب دیگری هم داشت که برادر سلطان ابراهیم بنام سلطان محمود لودی در ولایت بهار یکصد هزار افغان را فراهم آورده و شیخ بایزید وین راوهم بدو پیوسته بودند قوای سلطان محمود بمدد فتح خان سروانی و شیر خان سور و دیگر افغانان بطرف بنارس Benares پیش آمدند. ولی بابر با مهارتیکه در لشکر کشی و جلب سرداران مقتدر داشت، در دو مین جنگ بزرگ خود در هند که در ملتقای Junction ی گنگ و گوگره Gogra روی داد قوای سلطان محمود لودی را بشکست (پنجشنبه اوایل رمضان ۹۳۵-۶ می ۱۵۲۹ م) و قلمرو تصرف وی تا بنگال توسیع یافت.

بابر بعد از تسخیر ولایات شمالی هند از دریای سند تا بنگال در آگره قرار گرفت و همایون هم بعد از یکسال از بدخشان بهند آمد و به جاگیر خود در سنهیل Sanbhal فرستاده شد. ولی بعد از ۶ ماه به تب شدیدی مصاب گردید

و چون اطباء از علاج او مایوس شدند، ولی مشهور عصر میر ابو بقا گفت: باید همایون گرانبها ترین چیز خود را در راه خدا صدقه کند، و از اوتعالی صحت خود را بخواهد. بابر گفت: پر ارزش ترین چیزی که همایون دارد منم. و بنا برین خود را برای او قربانی میکنم خالق تعالی این صدقه را قبول فرماید! (۱) بعد ازین بابر مریض شد و بر بستر مرگ همایون را ولی عهد خود نمود اگرچه وزیر اعظم نظام الدین علی میر خلیفه خواست که مهدی خواجه بابه بابر (Brother-in-Law) را به تخت شاهی بر دارد، ولی بسبب نخوت مهدی خواجه ازین فکر بازگشت و حینیکه بابر در چها رباغ کنار جمنه در آگره بتاريخ ۶ جمادی الاولی (۲) ۲۹۳۷ ۲۹ دسمبر ۱۵۳۰ م بعمر ۵۰ سالگی در سال سی و هشتم سلطنت از جهان رفت. پسرش ناصر الدین محمد همایون بر تخت شاهی هندوستان نشست (۹ جمادی الاولی ۲۹ دسمبر).

۲- در تاریخ شاهى ۱۲۹ و روز جمعه بتاريخ چهارم ۹۳۷ ه و در طبقات اکبری ۲ ۳۶ پنجم جمادی الاولی ۹۳۷ ه و در همایون نامه و تاریخ فرشته ۱ ۳۹۳ روز دو شنبه ۵ جمادی الاولی ۹۳۷ ه و در اکبر نامه ۱ ۱۱۸ ششم جمادی الاولی ۹۳۷ ه است.



بخش دوم

شخصیت علمی و ادبی بابر

شخصیت جنگی و پیروز مند بابر در وقایع زندگانی او از شاهان و پادشاهان هند آشکار است. ولی وی جنبه علمی و ادبی هم داشت و در عین زمان یک نفر نویسنده و شاعر و مولف هم بود که مادر سطور آینده تا لیفات او را تا جاییکه معلوم است معرفی میکنیم:

قبل از همه نظر یک شخص معاصر و خاله زاده او میرزا حیدر دو غلات حکمران کاشغر و کشمیر را در باره شخصیت بابر می آوریم که او را با الفاظ مختصر چنین می ستاید:

«پادشاهی بود بانواع فضایل آراسته بخصایل حمیده پیراسته. ازین همه خصلت، شجاعت و مروت او غالب بود. در شعر ترکی بعد از میر علی شیر کس مقدار او نگفته. دیوانی دارد ترکی در غایت عذوبت و مبین نام نظمی ساخته در فقه بغایت رساله مفید است و مقبول خلائق. و عروض ترکی نوشته که

پیش از وی کسی عروض ترکی را بآن لطافت ننوشته و رساله والدیه حضرت ایشان (مراد خواجه عیدالله احرار است) نظم کرده وقایعی که نام تا ریخ ترك (دارد) در غایت سلاست و روانی و عبارت پاکیزه منقح قریب الفهم... و موسیقی و غیره.

بفضایل او پیش از وی در دودمان او غالباً کس نگذشته است و وقایعات غریبه و جنگهای عجیبه دست داده که بتحقیق از ابناى او کس را دست نداده...» (۱)

(۱) این سطور را شاغلی یعقوب واحدی جوزجانی از نسخه خطی تاریخ رشیدی نمبر B۶۴۸ مؤسسه شرق شناسی اکادمی علوم لنین گراد (ورق ۹۶) نقل کرده است، که ازو تشکر میکنم.

در باره شخصیت بابر صفات او نظر مؤرخ در باره کبر ابو الفضل علامی نیز خوانند نیست، که در شناسایی او با ما کمک میکند، وی اصول شخصیت او را در هشت سخن می گنجاند که اصول جهان بینی او بود:

(۱) بخت بلند (که ظاهراً نتیجه صفات دیگر او باشد)

(۲) همت ارجمند

(۳) قدرت کشور کشایی

(۴) ملک داری (استعداد اداره و مملکت داری)

(۵) کوشش در معموری بلاد.

(۶) صرف همت بر فاهیت عباد (تظاهر بدین صفت جز سیاستمداری

آزوق بود)

(۷) خوش دل ساختن سپاهی.

(۸) ضبط ایشان از تباهی. (۱)

در تحلیل شخصیت ادبی بابر قوه خطابه و نطقی او نیز در خور یاد آور است، و او در مجامع و معارف برای تهییج و تنبیه یاران و رجال خودگاهی سخنانی میگفت که مؤثر واقع میگشت.

در جنگ باراناسانکا بعد از فتح دهلی بین لشکریان و یاران بابر و هن و تزلزلی پدید آمد، زیرا لشکریان بابر بهر طرف برای فتح بلاد رفته بودند، و را نا هم بفاصله دوسه گروهی قرارگاه بابر رسیده بود. وی اسرای دربار و اهل اعتبار و حتی آحاد الناس را به کنگاش خواست. رای اکثر مردم بر آن رفت که بابر باسپاه خود به پنجاب عقب نشیند ولی بابر بعد از شنیدن سخنان هر کس تأمل نموده و چنین تقریر کرد:

«پادشاهان اسلام که در اطراف و اکناف عالم اند چه گویند؟ و ما را به چه زبان یاد کنند؟ قطع نظر از گفتگوی وطن و ملامت اهل دنیا،

تالیفات

(۱) بابر نامه

این کتاب که بنام های تزک بابری یا واقعات بابری (۱) نیز خوانده شده، نمودار بسیار خوبیست از شخصیت بزرگ بابر که جامع ذوق ادبی و نکته رسی و نقادی و راستگویی است و اصلاً بزبان ترکی چغتائی لهجه شرقی (زبان ازبکی) نوشته شده که نثر روان و شیرین و مطابق معاییر ادبی زبان ازبکی دارد و به تصدیق گویندگان این لهجه شرقی زبان آن نسبت به نثر امیرعلی شیر نوائی (ادیب پیشقدم او) از قید تقلید نثر نگاری السنه دیگر مانند فارسی و عربی آزاد است و بطرز ادا و جمله بندی و قواعد زبان ازبکی نزدیکتر است و گویندگان این زبان آنرا به سهولت خوانده می‌توانند و از شبستکی عبارات و متانت آن حظ می‌برند. بابر بی‌حیث نثر نگار و شاعر این زبان در آسیای میانه مبتکر و نویسنده چیره دستی است که در بابر نامه دیدنیها و کردارهای خود را از نیک و بد همه با صداقت و نقادی نوشته است. وی نگاه نکته رس دقیق دارد و گاهی اوضاع اجتماعی و کردارهای خود و دیگران را نقادی می‌نماید.

از اوضاع جغرافی، آب و هوا، محصولات زراعتی، نباتات، حیوانات، رها و حصارهای جنگی و اخلاق مردم و طرز زندگانی و اوضاع علمی و ادبی و حتی افکار و نظرهای رجال معاصر و خاندانهای مقتدر هر محیطی که در آن پیاپی با دقت و بصیرت خود را واقف می‌سازد و آن را طوریکه دیده و یا شنیده است عیناً می‌نگارد، از سن ۱۲ سالگی سال ۸۹۹ هـ تا ۱۰۴۳ هـ که در فرمان پادشاه شده تا وقایع و دیدنیهای ۱۵۲۹ هـ که اواخر عمر اوست درین کتاب با شرح دقیق و دلچسپی آمده است. (۲)

(۱) منتخب التواریخ بدایونی ۱۰۳۳ خود بابر: حالات و واقعات.

(۲) در نسخه های فارسی و ازبکی بابرنامه وقایع برخی از سالها نیست

و درین باره در آخر این مبحث شرحی خواهیم داد.

فردا در عرصه قیامت، به شفیع روز محشر، چه عذر توانم گفت؟ که اینچنین مملکتی از دست پادشاه اسلام جدا کرده، و خلق کثیر را که شریک ملت ما بودند بقتل رسانیده، خود را صاحب تعهد ولایت ساخته باشم، و امروز از پیش اینچنین کافری غزا ناکرده، اقل مرتبه عذر شرعی بدست نیاورده، راه بازگشت بجویم، تا از دست این کفار بر خلق این دیار چه رسد؟

هیئات! وقت آنست که دل پر شهادت باید نهاد و ندای لجهاد در

داد:

چو جان آخر از تن ضرورت رود همان به که باری بعزت رود
سرا نجام گیتی همین است و پس که نامی به نیکی بماند ز پس (۱)
این سخنرانی جدی و هیجان انگیز بابر اثر کرد و بقول نظام الدین احمد هروی «از تأثیر این حرف جانسوز، آتش در نهاد همه افتاد، همه زبان به سمعنا و اطعنا گشوده، گفتند: ای قبله مراد! هر چه فرمایی! فرمان ترا مطیع و متقادیم.» (۲)

(۱) طبقات اکبری ۲: ۲۵۳

(۲) طبقات اکبری ۲: ۲۶۳

کمتر نیست. این کتاب تنها از جهت ضبط وقایع تاریخی اهمیت ندارد، بلکه در آن معلوماتی فراهم آمده که از آن شخصیت نابغ با بر و عمق نظر او آشکار است، جهانگردان کنونی اعتراف دارند، که معلومات بابر در باره کابل و فرغانه و اراضی شمال هندوکش چقدر واقعی و مفصل است که امروز هم در خور خواندن باشد، و نمیتوان بران چیزی را اضافه کرد. تصویریکه وی از هندوستان میکشد، نیز در خور توجه فراوان است. وی بحیثیت فاتح در سنه ۱۵۲۵ م بدین سرزمین پانهاد، و هرچیزیکه در آنجا دید و یافت، آنرا در ۲ صفحه نوشت، و علاوه بر حدود اربعه از نفوس و آبادی و ذرایع تولید و گلهها و درختان و پرندگان و چارپایان و حیوانات آبی و عادات و خصوصیات آنجا معلومات کافی داد، که امروز هم از آن استفاده توان کرد. وی علاوه بر مشاهدات خود مسموعات را هم بخوبی تحلیل میکند، و برای انکشاف آن نظر و مشوره خود را می نویسد. (۲)

ولیم ارکین W. Erskine درباره این کتاب می نویسد:

«بابر نامه کتاب دلچسپ عجیبی است که در آن جزویات زندگی این فرمانروای تاتاری را می بینیم، آراء و نظریات او به کلی فطری است که در آن تصنع و تکلفی نباشد. هرچیز را با روشنی و صداقت بیان میکند. طرز تحریر او ساده و شگفته و دلاویز و نگاه او عمیق است، چهره حقیقی و اطوار و افعال معاصران خود را بخوبی تصویر میکشد، و بنابراین در تألیفات تاریخی آسیای نظیر است.» (۳)

ایس - ایم - ادوردس S.M. Edwards نیز بابر نامه را نظیر

(۱) Caesar Caius Julius از جنرالهای معروف رومن است (۱۰۰ - ۴۴ ق م) که بعد از از مرگ بزرگ لشکری و فتوحات افریقا در سنه ۴۴ ق م تاج شاهی هم باو تقدیم شد، ولی جمعیت ارستو کراتان او را در همین سال بکشتند.

(۲) The History of India 4/220

(۳) Life of Bábur. by W. Erskine 533

این سپاهی دلاور و فاتح و مؤسس سلطنت سه صدساله مغولیه هند هما نظریکه به قواعد لشکر کشی و فنون جنگی وقت آگاه است و اکثر میدانهای خونین جنگها را در آسیای میانه و افغانستان و هند فتح کرده به رموز زندگانی در باری ویزی و روحیات و ادب و اسرار کلتور هم آشنا ست. به عمق جریان کلتور اسلامی - آسیای میانه که از عناصر مدنیت تورانی و اسلامی و خراسانی قدیم تشکیل شده بود فرو رفته و در عین دارائی صفات جنگی شاعر و مولف هم هست و کتاب بابر نامه و دیگر تألیفات او نمودار همین صفات است.

بابر نامه را اهل نظر و مؤرخان قدیم و جدید به نیکی ستوده اند. ابوالفضل عالم و نویسنده در بار تیموریان هند مینویسد:

«واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته اند. دستور العملیست بجهت فرمانروایان عالم و قانونیست در آموختن اندیشه های درست و فکرهای صحیح برای تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار.» (۱)

هنری الیوت (H.M. Elliot) گوید:

«بابر نامه از بهترین و راست ترین کتب شرح حال خودنگار Autobiography Expedition of Xenophon (۲) است و بهیچ صورت از کتاب لشکر کشی گزینوفون (۲)

(۱) اکبر نامه ۱۱۸۱

(۲) گزینوفون مؤرخ و قاید آتینی است (۳۵۹ - ۳۴۴ ق م) که از شاگردان سقراط

Socrate بود از آثار او Anabasis و لشکر کشی او است که در آن لشکر کشی خود را با ده هزار لشکر از فرات تا بحیره اسود نوشته است.

اعترافات سنت آگستین (۱) ST. Augustine وروسو (۲) Rousseau قرار میدهد، و آنرا هم پله خاطرات Memoirs گبن (۳) و نیوتن (۴) می‌شمارد. وی صداقت لهجه و سبک تحریر ساده این کتاب راستوده و در تصویر مطالب مانند شرح احوال و اوضاع و سیرت شهزادگان هرات و اسرای دربار پدر خود و غیره آنرا نمونه بسیار دلچسپ و دقیق سیرت نویسی میداند، که با الفاظ مختصر چهره حقیقی و خلق و خوی مردم را وانموده است (۵).

الفستون هم بابر نامه را یکی از آثار برجسته میداند، که مظهر احساس و عاطفه و محبت و انس نویسنده آنست. زیرا بابر در زندگانی خود نشیب و فراز زیادی دید، ایام عسرت و زحمت را گذرانید و خودرایه شان و شوکت تخت شاهی رسانید. مگر ذوق طبیعی خود را در هر حال از دست نداد. در شکوه دربار

(۱) از سکنه Hippo است (۳۵۴-۴۳۰ م) که در آفریقا از پدر کافر و مادر نصرانی زاد، و بعد از آن به روم رفت و تحت تربیه ST. Ambrose مردی مذهبی بارآمد و کتب زیادی در عقائد تالیف کرد. وی بزرگترین مرد روحانی و فیلسوف مسیحی و مؤلف کتاب اعترافات Confessions است که شهرت جهانی دارد، و ترجمه انگلیسی آنرا J. Gibb و W. Montgomery در سنه ۱۸۹۹ م نشر کرده اند، و کتب زیادی در شرح و تحلیل آن تالیف شده است (برتانیکا جلد دوم)

(۲) Jean Jacques Rousseau ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸ م) از شخصیت های بزرگ فکری اروپا در قرن ۱۸ که اعترافات و کتاب Contract Social او مشهور است و یکی از دانشمندان است که فکر او در بوجود آوردن انقلاب کبیر فرانسه مؤثر بود.

(۳) Edward Gibbon مورخ معروف و نویسنده انحطاط و سقوط شاهنشاهی روم

(۱۷۳۷-۱۷۹۴ م) The decline and fall of the Roman Empire

(۴) Sir Isaac Newton (۱۶۴۲-۱۷۲۷ م) عالم بزرگ ریاضیات و فلسفه.

(۵) Babur: Diarist and Desspot. Chap 4

شاهی خود، رفقای ایام، طفولت را فراموش نکرد، و بیاد ایشان گاهی اشکباری نیز نمود. و خاطرات پهلطف آن ایام را در گزارشات ایام زندگانی خود گنجانید. با وجودیکه از محضر ما در و خانواده خود دور بود از ایشان بصورتی تذکار کرد که گویا با و یکجا نشسته اند. (۱)

اکنون ما این کتاب مفید را که یادگار شخصیت دقیق و نکته دوس بابر است از نظر موضوع چنین طبقه بندی میکنیم:

۱- برای ساوراء، النهر و خراسان و افغانستان و هندوستان بهترین کتاب منبع معلومات جغرافیست... و آنرا در جغرافیای تاریخی مورد اعتماد نتوان شمرد... زیرا بابر اکثر مشاهدات خود را در این سرزمین ها نوشته است. مثلاً برخی از نامهای جغرافی در طول تاریخ مد و جزری دارند که از آن جمله در عصاره حدود خراسان چنین بود: در شرق بلخ، در غرب بسطام و دامغان، در شمال خوارزم، در جنوب سیستان تا قندهار (۲).

همچنین شرح احوال جغرافی فرغانه و کابل و هند و هرات و راههای افغانستان بر هند بهترین منبع معلومات جغرافی این ممالک در قرن شانزدهم است.

۲- اوضاع سیاسی ممالک مذکور و روابط سلمی و جنگی و خانوادگسی فیودالان تیموری را روشن میسازد.

۳- احوال و اوضاع و سیرت و خلق و خوی شاهزادگان و زنان و اسرای دربار های تیموریان در این کتاب دیده میشود. قواعد جنگی و دربار داری، محافظ عیش و نوش، ولبشیه و باغها و حتی مشاغل خصوصی مانند کبوتر بازی و شراب خوری و روابط زنانشویی ایشان بوضاحت بیان میشود. مثلاً در باره اولین زنیکه سلطان حسین میرزا بایقرا پاد شاه تیموری هرات گرفته بود گوید: «بیگم سلطان

(1) Mountstuart Elphinstone: History of India 2/117-1874

بیگم دختر سنجر میرزای مروی بود ، بدیع الزمان میرزا ازین زائیده شده بود .
 بسیار کج خلق بود ، سلطان حسین میرزا را بسیار میرنجانید ، از کج خلقی او
 میرزا بد تنگ آمده گذاشت و خلاص شد . چه کند حق بجانب میرزا بود ...
 الله تعالی هیچ مسلمان درین بلا نیندازد ، وزن بدخوی و کج خلق الهی در عالم
 نماند .» (۱)

۴ - بابر در اوضاع عصر و اخلاق مردم و رجال عهد خود نظر نقادی هم
 دارد ، درباره امیرعلی شیرنوی و نازک مزاجی او که به غرور منجر شده بود و هم
 در سستی برخی اشعار و خطا های عریضی که در میزان الاوزان کرده ، اشاره
 های انتقادی لطیفی دارد و گوید : در فارسی فانی تخلص کرد ، و بعضی
 ابیات او بد نیست ولی اکثر سست و فروداند (۲) .

درباره خود سلطان حسین میرزا و فسق و فجور و نتایج اعمالش چنین انتقاد
 مینماید :

« مثل سلطان حسین میرزا پادشاه کلان و مثل هری شهر اسلام ، این عجب
 است که ازین چهارده پسرش سه کسی آنها و لد الزنا بودند . فسق و فجور در خودش
 و پسرانش و ایل والوس اوشایع بود . از شامت همین ها بود که ازین طور خانواده
 کلان در هفت هشت سال غیر از یک محمد زمان میرزا دیگر اثر و علامت نماند .»
 (۳) بابر در جمله رجال مشهور عصر ، اعمال شیبانی خان را بعد از فتح هرات
 (۱۰۷۵ هـ) بانظر ناقدانه می بیند ، و ازینکه بر عرض و ناموس مردم تجاوز
 ها کرد ، و به قاضی اختیار و میر یوسف ملایان مشهور خراسان بد گفت ، و خانزاده
 بیگم حرم مظفر حسین را پیش از برآمدن عدت بزنی
 گرفت و در خط ملا سلطان علی و تصاویر بهزاد مصور اصلاحاتی وارد

(۱) بابر نامه ۱۰۷

(۲) بابر نامه ۱۰۹

(۳) بابر نامه ۱۰۸

کرد ، و شعر بی مزه میگفت و بر منبر میخواند ، او را ملامت قرار میدهد که بجهت
 پنجروزه دنیای گزران اینهمه نام بد گذاشت (۱) .

بابر در نوشتن یاد داشت های خود اراده داشت که همواره راست بگوید و راست
 بنویسد و در این باره خودش چنین گوید :

« آنچنان الزام نموده شد ، که راستی هر سخنی را نوشته شود ، و بیانی واقع
 هر کاری را تحریر نموده آید . لا جرم از پدر و برادر زاده گان هر نیکی دیدی که
 شایع بود تقریر کردم ، و از خویش و بیگانه هر عیبی و هنر که بیان واقع بود
 تحریر نمودم .» (۲)

۵ - بابر نامه در شناسایی احوال علما و شاعران و هنرمندان عصر نیز مرجع خوبی
 شده میتواند ، و نظر خاص او در تشریح صفات و عیوب ادبا و علما و هنرمندان ،
 لطیف و دقیق و خواندنی است . مثلاً شخصیت یکی از رجال معروف دربار هرات
 خواجه عبدالله مروارید را چنین نقادی مینماید :

« دیگر خواجه عبدالله مروارید : اول صدر بود ، آخر مقرب و میر شده بود ،
 پر فضایل کسی بود ، قانون را مثل او کسی ننواخته در قانون گرفت کردن
 اختراع اوست . خطوط را خوب می نوشته ، فاسق و بی باک بود از شامت فسق
 بمرض آبله گرفتار شده از دست و پای خود مانده چند سال عذابها و مشقت های
 گوناگون کشیده ، بهمان بلیه از عالم نقل کرد .» (۳)

این شخص عالم و خطاط و موسیقی نواز و شاعر و فقیه و منشی زبردستی بود ، که ما
 فضایل او را از روی منابع دیگر هم نمیدانیم ، ولی عیوب او را بابر با نظر نقاد خود
 درک کرده و نوشته است .

یک امیر معروف دربار هرات شیخ بیگ است که از اهل اداره و علم و ادب بود ،

(۱) بابر نامه ۱۳۰

(۲) بابر نامه ۱۲۷

(۳) بابر نامه ۱۱۱

و بقول امیر علی شیر « اخلاق حمیده و معاش پسندیده » داشت و بمناصب رفیع و مراتب اعلیٰ مشرف بود، و اشعار خوبی داشت. ولیلی و معجون را نظم کرده بود (۱) ولی بابر اورا بنظر ناقدانه ادبی خود چنین می ستاید :

« دیگر شیخم بیگ بود چون سهیلی تخلص می کرده شیخم سهیلی میگفته اند یک طور شعری میگفتند ، الفاظ و معانی ترساننده ، و بحور درج میکرد ، از جمله ایات او یکی اینست :

شب غم گرد باد آهم ز جاسی برد گردون را

فرو برد اژدهای سیل اشکم ریح مسکون را

مشهور است که نوبتی این بیت را در خدمت مولانا عبدالرحمن جاسی خوانده است. مولانا فرموده است « که شما شعر نمیگوئید یا آدم می ترسانید » (۲)

بابر در پدیده های هنری عصر خود نیز نظری نقاد دارد ، و حتی بر آثار بهزاد انگشت انتقاد می گذارد وی گوید : « استاد بهزاد و شاه مظفر در تصویر بوسی و اهتمام علی شیر بیگ ، این مقدار معروف و مشهور شدند ... از مصوران بهزاد بود ، کار مصوری را بسیار نازک کرد ، اما چهره آرائی بی ریش را بد می کشاد ، غیب او را بسیار کلان میکشید ، آدم ، ریش دار را خوب چهره کشائی میکرد » (۳)

(۱) مجالس النفا یس ۵۶

(۲) بابر نامه ۱۱۰

(۳) بابر نامه ۲۱۵

نواقص بابر نامه و ترجمه های آن

تمام نسخه های خطی بابر نامه در ترکی و پارسی مکمل نیست ، و در ذکر وقایع مسلسل سالهای زندگانی او خلا ها می دارد که عبارتست از :

۱- وقایع یکساله از آخر ۹۰۸ تا آخر ۹۰۹ - ۱۵۰۳ - ۱۵۰۴ م

۲- وقایع یازده ساله از آغاز ۹۱۴ تا آغاز ۹۲۵ - ۱۵۰۸ - ۱۵۱۹ م

۳- وقایع شش سال از آغاز ۹۲۶ تا آغاز ۹۳۲ - ۱۵۲۰ - ۱۵۲۶ م

۴- وقایع شش ماهه سال ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۱۵۲۸ م

۵- وقایع یکساله از آغاز ۹۳۶ تا ۹۳۷ - ۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ م

اگر چه ابوالفضل گوید : که بابر وقایع خود را از ابتدای سلطنت تا حال ارتحال نوشته بود (۱) ولی هیچ یک نسخه خطی ترکی یا فارسی که کاملتر باشند تا کنون دیده نشده است . نسخه حیدر آباد دکن که بخاتم انتی بیورج Mrs. Annette Beueridge از روی آن ترجمه نموده ، نیز همین گوا قص دارد . ثابت نیست که خود بابر وقایع این سالها را ننوشته و یا اینکه ضایع شده باشد . ولی ظاهراً یک نسخه مکمل تر بابر نامه پیش خاله زاده او میرزا حیدر د و غلت سولف « تاریخ رشیدی » موجود بوده است (۲) .

ترجمانان اروپائی بابر نامه کوشیده اند که این خلا های کتاب را بصورت ضمایم از منابع دیگر پراسازند ، ولی با اسلوب بیان روشن و دقیق و ناقدانه بابر ساز گاری ندارد .

چون در تمام نسخ ترکی و دری بابر نامه که تا کنون بدست آمده این خلاها موجود است ، بنابراین چنین گمان برده میشود که خود بابر آنرا ننوشته باشد

(۱) اکبر نامه ۱۱۸۱

(۲) کیمبرج هستری ۲۰۳

واین نقص و خلا کار کاتبان یادراثر وقایع دیگر نیست (۱). و آنچه از طرف بابر یاد داشت شده بود، در تمام نسخ خطی آمده است.

نسخ خطی ترکی بابر نامه در کتابخانه های شرق و غرب متعدد داند، و یکی از آنها نسخه خطی ۳۶ دیوان امور خارجه روسیه Russian Foreign Office بود که در سنه ۱۷۳۷ دکتور کهر Kehr آنرا از یک نسخه ناشناس نقل کرده بود. وایلیمنسکی Ilminski از روی آن نسخه طبع قازان ۱۸۰۷ م را ترتیب کرد، ولی این نسخه چون قدیم نیست، اهمیتی بسزا ندارد.

نسخه دیگر را مستر الفنستون Elphinston در پشاور در سال ۱۸۰۹ خریده بود، و در کتابخانه ایدنبره 'Edinburgh' موجود است و تاریخ تحریر آن بین ۱۵۴۳ تا ۱۵۹۳ م است. اگرچه ناسکمل است، ولی اهمیتی بسزا دارد و مدار کار ارسکن بوده است.

نسخه سوم: در کتابخانه سالار جنگ حیدر آباد دکن بود، که مکمل تر و خویترین نسخه هاست. و در حدود ۱۷۰۰ م نوشته شده باشد.

از بابر نامه سه ترجمه بفارسی شده است:

۱ - ترجمه فارسی عبدالرحیم خان خانان بن بیرم خان که در سنه ۹۹۸ ه ۱۵۹۰ م (۲) تمام متن ترکی را با بزرگترین ترجمه کرده و نسخه های متعدد خطی آن در کتابخانه های عمومی و شخصی شرق و غرب موجود است، که

(۱) ترجمه انگلیسی بابرنامه - مقدمه

(۲) در مقدمه ترجمه انگلیسی بابرنامه (ص ۱۱) و تکمله ریو (ص ۷۵) و ادبیات فارسی ستوری (۵۳۳۱) و ادبیات فارسی آته (ص ۲۹۰) همین تاریخ آمده است، ولی در اکبرنامه (۱۳۷۱) گوید: که در سال باز گشت اکبر از گلگشت کابل و کشمیر (۳۳ سنه الهی) ترجمه شد، و این سال مطابق با ۹۹۷ ه باشد (۳).

برخی ازان مصور هم میباشند. مانند نسخه (Or. 3714) موزه برطانیه که در عهد اکبر مصور شده، ولی متن صحیحی نیست. در سنه ۱۳۰۸ ق ۱۸۹۰ م در بمبئی نسخه بسیار مغلو و ناقصی را از این ترجمه فارسی طبع کرده اند، که بهیچ صورت قابل اعتماد نیست.

۲ شیخ زین الدین خوافی متخلص به وفائی (متوفی ۹۴۰ ه ۱۵۳۴ م در آگره) که صدر عصر بابر و منشی او بود، برخی از حصص بابرنامه را به فارسی ترجمه کرده، که بزرگان بابر در هند تعلق داشت و اکنون در چند جزو خطی در کتابخانه های انگلستان موجود است.

۳ - ترجمه فارسی میرزا پاینده حسن غزنوی که در سنه ۹۹۴ ه ۱۵۸۶ م (۱) با بزرگوار خان حاکم جوناگره (Juna Garh) آغاز یافته و تا وقایع شش سال نخستین و آغاز سال هفتمین حکمرانی بابر رسیده است و بعد از او محمد قلی حصاری مغل آنرا تا آخر وقایع ۹۳۵ ه ترجمه نمود.

نسخه های خطی این هردو در کتابخانه های لندن - پاریس موجود ولی طبع نشده است.

ترجمه های بابر نامه

۱ - ترجمه انگلیسی از متن فارسی خان خانان بنام:

Memoirs of Zahir-ed-din Babur

بوسیله لیدن J. Leyden و ارسکن W. Erskine طبع اول در لندن ۱۸۲۶ م طبع دوم در لندن ۱۸۴۴ م. طبع سوم با حواشی سر لوکاس کنگت (Sir-Lucas King) در اکسفورد ۱۹۲۱ م در دو جلد با تعلیقات و ضمیمه و فهرس.

تلخیص های این ترجمه

- الف : زندگانی بابر از کالدی کُوت طبع لندن ۱۸۴۴ م M. caldecott
 ب : زندگانی بابر از تالبوت طبع لندن ۱۹۰۹ . F. Q. Talbot
 ۲ - ترجمه آلمانی از بتن لیدن و ارشدن بوسیله (A. Kaiser)
 طبع لپزیگ (Leipzig) ۱۸۲۸ م
 ۳ - ترجمه انگلیسی از روی فکسیمیلی (Facsimily) نسخه خطی
 ترکی کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد بوسیله خانم بیورج (A. S. Beueridge)
 طبع لندن ۱۹۰۵ م - طبع ثانی در لندن ۱۹۱۲ م
 ۴ - ترجمه فرانسوی نسخه ترکی طبع قازان بوسیله پاوله د کورتسی
 (A. Pavetde Courleitte) طبع پاریس ۱۸۷۱ م

تجلی شخصیت بابر در با بر نامه

چنانچه گفتیم : بابر شخصیت جامعی داشت ، در محیط کلتوری که پرورده شده بود ، او را يك شخص مسلمان حنفی مذ هب و معتقد به طریقت نقشبندیه بار آورده بود . مدنیت پروری و هنر دوستی و خصایص ادبی را از اسلاف خود بارث برده بود . سپاهی گری و جنگاوری در خاندان او از امیر تیمور باقی بود ، با علوم اسلامی و زبان عربی هم آشنایی داشت ، شاعر و زبان ازبکی و فارسی بود و در هردو زبان نثری روان مینوشت . با فنون ظریفه مانند نقاشی و موسیقی و شاعری ذوقی داشت . و تمام این مزایا و صفات او در بابرنامه تجلی است .

وی با این صفات و احساس لطیف ، سپاهی خشن و قهاری نیز بود . در موقع ضرورت از خونریزی و چپاول و برپاساختن کله منارها نیز دریغی نداشت ، و شخص ادارهچی مدبر سرسختی بود .

چنانچه در سنده ۵۹۹۹۹۹ م لشکریان او در اثنای جنگ نواحی خوبان سه فرسنگی اندجان بسیاری از جوانان را گرفتار کردند و بحضور بابر آوردند ، و این پادشاه جوان ۱۷ ساله اسرداد ، تا همه را گردن زدند (۱) و در سنده ۹۱۰۵۳۵ م هنگام فتح کابل ، چهار پنج کس را به تیر زد و یک و کس را هم پاره پاره نمود (۲) در هنگام فتوحات خود همواره از سرهای کشتگان کله منار (Pillar of Skulls) برمیخزاند ، و این کله منارها اکثراً از کشتگان افغانی بوده است ، و ما ازین کله منارها بقول خودش در مواضع هنگو (نواحی کهات) و در سنده ۹۱۳۵۹۰۷ م از غلجیان نواحی کته وازو در ۹۱۳۵۸۰۸ م دریاجور و هم در وادی کورم خبری داریم . (۳)

(۱) بابر نامه ۳۵

(۲) بابر نامه ۸۰

(۳) بابر نامه ۹۹۳۹۱۲۹۱۳۸۱۵۳

دیگر از جزایهای بابر، پوست کندن آدم زنده است، چنانچه در جنگ کول بعد از فتح پانی پت الیاس خان اسیر شد و او را در آگره بحضور بابر آوردند، و بابر او در حالیکه زنده بود پوستش را کردند و از کله های کشتگان بر بالای کوهچه آنجا کله منار را بر خیزاندند. (۱)

در ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م بابر بوسیله غذا مسموم گردید و از مرگ تبیین این دسیسه یکی پاره پاره شد، و طبایخ را زنده پوست کشیدند و یک زن متهم را در تله پای فیل انداختند و دیگری را بسه تفنگ زدند. (۲)

بابر از اعتراف به خطاها و اعمال ناشایست خود نیز دریغ نمیکرد، وی از ناسزدی عایشه بیگم دختر کاکای او سلطان احمد میرزا و کدخدائی او در خجند و غلبه حیا و حجاب که بعد از ۱۰-۲۰-۳۰ روز با او ملاقتی میشد و مادرش ازین وضع او اضطراب و تشویشی داشت، شرحی مینویسد. و باز عشق شدید و جنون آمیز خود را بایک اسرد بازاری بابری نام با کمال صداقت توضیح میدهد که چگونه در طغیان عشق و محبت جوانی سروپا برهنه در کوچه و باغ بی پروا از خود و بیگانه میگشت. (۳)

بابر در ایام جوانی شراب نمی خورد، و چون در سنه ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م در هرات به بزمهای شراب نوشی بدیع الزمان میرزا اشتراك کرد شراب نخورد (۴) ولی بعد از آن آنقدر در شراب نوشی و معجون خوری افراط میکرد که در اکثر مواقع در سفر و حضر به صبحی و میخوری می پرداخت و بابرنامه ازین بزمهای او تا عمر ۳۰ سالگی اعترافها و شرح ها دارد (۵) و گاهی بوزه بسیار تلخ هم

(۱) بابر نامه ۲۱۳

(۲) بابر نامه ۲۰۳

(۳) بابر نامه ۳۸

(۴) بابرنامه ۱۱۹

(۵) بابر نامه ۱۶۰

میخورد (۱) و در بابرنامه به افیون خوری خود هم اشاراتی دارد. (۲) در موارد متعدد از بزمهای مستی و افراط در شراب خوری و استفرغ خود حکایت ها میکند (۳). و این شراب نوشی های او در مواقع راحت و جنگ و لشکرکشی و دربار نشینی و سیر و تفریح و حمله و گریز ادامه دارد. ولی وی گوید که داب و طریقت من آنچنان نبود که بکسی که شراب نمیخورد ده باشد تکلیف شراب بکنم. (۴) و هم گاهی با احترام دیگران از شراب نوشی حذر میکرد. مثلاً در سنه ۹۳۱ هـ روز ۱۹ ربیع الاخر هنگامیکه بسیر خواجه سیاران رفته بود و در بهزادی بخانه قاضی فرود آمد، شب آن انگیز صحبت شد. قاضی بعرض رسانید که در خانه من اینچنین ها هرگز نشده. پادشاه ها کمند. با وجود آنکه اسباب مجلس مهیاشده بود بجهت استرضای خاطر قاضی شراب خور دن برطرف شد. (۵)

بابر تاسن چهل سالگی شراب خورد و در سال ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م و اواخر جمادی الاولی از شراب خوری توبه کرد و صراحی و پیاله طلا و نقره و تمام آلات مجلس را بشکست و بدرویشان بخشید. و شرابهای غزنی که بر سه قطار شتر آورده بودند بر خاک ریخته و یا نمک در آن انداخته شد تا بسر که تبدیل گردد و فرمانی اندرین باب به انشای شیخ زین منشی صادر گشت تا سر دم ازین توبه او مطلع باشند (۶) ولی بعد ازین تا آخر عمر به خوردن معجون نشه آورو افیون و غیره میپرداخت (۷) شخصیت ادبی و نقاد بابر نیز در بابرنامه تجلی و ظهور میکند. وی در شرح وقایع و دیدنیهای خود بسا اشعار در و ترکی خویشتن و شعرای دیگر را بسیار به موقع می آورد و هنگامیکه بعشق اسرد عشوه باز دلربا (بابری) گرفتار است

(۷) بابرنامه ۲۳۳

(۱) بابر نامه ۱۶۲

(۲) بابر نامه ۲۲۳

(۳) بابر نامه ۱۴۵

(۴) بابر نامه ۱۵۳

(۵) بابر نامه ۱۵۰

(۶) بابر نامه ۲۰۷

این بیت دری را سروده است :

هیچکس چون من خراب و عاشق و رسوا مباد

هیچ محبوبی چو تویی رحم و بی پروا مباد

روزی که بابر در کوی تصادفا بابا بری رو برو شد بقول خودش «از جهت انفعال آنطور حالتی شد که نزدیک بود از هم جدا شوم» راست نگاه کردن یاسخن گفتن را خود امکان نبود. بعد حجاب و تشویش گذشته شد، این بیت محمد صالح بخاطر رسید و عجب حسب حال واقع شد :

شوم شرمند هر گاه یار خود را در نظر بینم

رفیقان سوی من بینند من سوی دگر بینم (۱)

در سنه ۹۱۵ هـ ۱۵۰۹ م بابر یک نفر جلس همدم خود خواجه کلان را به حکمرانی قلعه بجور (باجور) گماشت چون اورفت بابر در هجران یار غمگسار خود پریشان شد و این قطعه را سروده باو فرستاد :

قرا ر عهد به یار اینچنین نبود مرا گزید هجرو مرا کرد بی قرار آخر

به عشوها ی زمانه چه چاره سازد کس بجور کرد جدا یار را زیار آخر (۲)

درین شعر در کلمات (به جور) یا (بجور) صنعت ایهام و تجنیس بکار برده شده و معنی لطیفی را ادا کرده است.

بابر بعد از فتح دهلی و آگره در ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م به نظام خان حکمران بیانه با فرمانهای وعدو و عید این قطعه را خودش سروده و فرستاد : (۳)

با ترکستیز مکن ای میر بیانه چالا کی ویرد انگي ترک عیان است

گرز و دنیا بی و نصیحت نکنی گوش آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است «

درین قطعه بین بیانه و بیان تجنیس زاید و هم در نصراع اخیر ضرب المثل معروف را تضمین کرده است. در سنه ۹۳۷ هـ ۱۵۲۸ م به مناسبت فتح چندیری این قطعه را سرود که از کلمات «فتح دارالحرب» بحساب ابجد همان عدد ۹۳۷ برمی آید :

بود چندی مقام چندیری پر ز کفار و دار حرب و ضرب فتح کردم بحرب قلعه او گشت تاریخ : «فتح دارالحرب» (۱) بابر گاهی شعر مطایبه آمیز هم میگفت و در بزمهای مستی با هم پیاله گان خویش شوخیها و مستی ها میکرد. در سفر جنگی ۹۴۵ هـ ۱۵۱۹ م در بهیره آنقدر شراب و معجون خوردند که مست لای عقل شدند و با عریده ها صحبت بیمزه شد و یکی از هم بزمیان منوچهر خان آنقدر معجون خورده بود که دو کس از بازوی او گرفته ایستاده میداشتند. و در همین سال در شمال کابل یکی از درباریان بابر که عبدالله نام داشت، در حالت مستی با جامه و خلعت خود را در آب انداخت که سریض شد و مدتی از مستی و شراب خوری تائب گردید. (۲)

این گونه بزمهای رندانه، گاهی در سیر دریا و بالای کشتی هم روی میداد، و چون یاران بزمی او اکثر ارباب ذوق ادبی بودند، گاهی مشاعره ها و مطایبه ها واقع میشد، و بابر هم در آن بهره میگرفت و بقول خودش «تیک وید و جدو و هزل هر چه بخاطر میرسد بطریق مطایبه منظوم میشد» (۳).

روزی در چنین بزم این بیت محمد صالح مذکور شد :

محبوبی هر عشوه گری را چه کند کس جا ئی که تو باشی دگری را چه کند کس

(۱) بابر نامه ۲۲۰

(۲) بابر نامه ۱۳۳ ۱۳۵ ۱۵۰۰

(۳) بابر نامه ۱۶۳

(۱) بابر نامه ۳۸۰

(۲) بابر نامه ۱۳۸

(۳) بابر نامه ۲۰۹

یاران هم بزم در این زمینه شعر گفتند و با ملا علی خان مطایبه ها داشت بطریق هزل در دیده گفت :

مانند تو مد هوش کری را چه کند کس نرگا و کسی ماده خری را چه کند کس
در این وقت بابر به عفت زبان و قلم و ارزش حقیقی هنر متوجه میگردد و گوید:
«حیف باشد از آن زبان که این چنین الفاظ را درج کند و فکر خود را بسختان
قبیح خرج کند و دریغ باشد از آن دل که این چنین معانی ظهور نماید. از آن باز
از شعر و نظم هزل و هجو تارك و تائب بودم» (۱).

از این نوشته بابر برمی آید که وی با اصلاح نفس و تهذیب شخصیت خود
همواره ملتفت بود و بعد از این هنر خود را از مالا یعنی و هزل به سبک سخنان مفید
توجیه کرد و به نظم رساله مبین پرداخت.



چنانچه گفتم بابر طبعی ظریف و نگاه جمال پسندی داشت و بهیچ یک شاعر به
فنون ظریفه مانند رقص و موسیقی و نقاشی و خطاطی علاقمند بود، و ذوق نفیس
نقاد او در این هنرها از بابر ناپه پدید می آید، نظر انتقادی او بر نقاشی بهزاد
در سابق گفته شد، وی در سفر هرات از تمام هنرمندان آنجا مانند میر بدر و یوسف
علی رقاصان هرات و موسیقی نوازان و خطاطان و شاعران و سایر هنرمندان نام می
برد (۲)، و در کابل هنگام صبحی کاسه های شراب را به کسانی میدهد، که
نغمه ترکانه یا تا جیکی بسرایند. وی از نور الله طنبورچی و ملا با و یک سراینده
حضور خود ذکر می دارد که در سرود پنچگاه دو مخمس بسته بود و بابر هم به -
پیروی او چارگاه را صورت بست (۳) در هند از هنرهای لولیان آنجا حظمی برد (۳)

(۱) بابر نامه ۱۱۹ - ۱۲۰

(۲) بابر نامه ۱۶۰

(۳) بابر نامه ۲۲۹

و بتمام معنی یک شخص هنر دوست است. وی «در نقاشی Painting و
میناتور هم ذوقی داشت، و با آمدن او در هند روایات هنری تیموریان آسیای میانه
که مجموعه بی از اختلاط هنرهای خراسانی و تورانی و چینی بود، بهند
انتقال یافت، و این شیوه ها را پروراند، یک نسخه خطی مصور ترجمه فارسی
بابرنامه که در آلور Alwar هند است نماینده سبک میناتور عصر او شمرده می شود،
و بعد از او هم فرزندش همایون، روایات پرورش هنر پدر خود را تعقیب نمود و
میر سید علی شاگرد بهزاد هرات و خواجه عبدالصمد را بدربار خود در کابل و
هند آورده بود، و همین سبک نقاشی در عصر اخلاف بابر در هند بسرعت پرورش
یافت، قاپه دوره عروج هنر نقاشی در عصر اکبر منجر گردید. (۱)
در عصر بابر گاهی نامه را با تکلف و عبارات ثقیل و مبهم و وراز درک و فهم
می نوشتند ولی وی به سادگی و روشنی انشا و روانی اسلوب توصیه میکند و عقیده دارد
که نویسنده باید مطالب خود را با روشنی و روانی و وضاحت بدون تکلف و عبارت
آرا ئی بیجا بنویسد و نماینده این ذوق ادبی و انتقادی بابر مکتوبیست که از
هند وستان بنام پسرش همایون بتاريخ پنجشنبه ۱۳ ربیع الاول ۹۳۵ هـ ۲۶ نومبر
۱۵۲۸ م نوشته و در آن علاوه بر هدایات عسکری و اداری و اخلاقی برخی یاد
آوری های ادبی درباره املا و انشا و اسلوب نوشتن نیز شامل است.

وی مینویسد: «نامه های نوشته خود را غالباً بعد از نوشتن با ز ن می خوانی و
اگر آنرا یکبار باز میخواندی البته بخواندن آن خودت هم موفق نمیشدی و آنرا
کنار می افگندی!

من مفهوم نامه اخیرت را با زحمت زیاد درک و استخراج کردم گو یا حل
رمز و معمای بود! زیرا علاوه بر رسم الخط اسلوب انشایت نیز مبهم و نا قابل

(۱) بابر نامه ۲۲۹

(۲) ایدوانس هستری ۵۹۸

درك است. آیا درنثر کسی معما را دیده است ؟

اگرچه اسلاطین بدنیت ولی بکلی صحیح هم نیست. التفات را بجای (ت) به (ط) و کلانگ را بکنگ نوشته یی ! یا استعمال کلمات دور از فهم که در نامه خود جای داده یی مطالب آن بهیچ صورت مفهوم نیست و بنا برین یقینا در نامه نویسی طوریکه آرزو داری و میخواهی بعد از علی مهارت خود را در آن نمایش دهی بکلی ناکامی ! باید بعد ازین بدون تظاهر با وضاحت و سادگی الفاظ نامه بنویسی تا بخود و خواننده نامه زحمتی نداده باشی ! « (۱)

بایر گاهی بعلم نجوم هم نظری داشت. در بایر نامه ذکر کرد از یک منجم دربار هم آمده است. این منجم محمد شریف نام بایر قدمت خدمتی داشت و لسی در جنگ میوات پیش گوئی کرده بود که مریخ بطرف غرب است، هر کس ازین طرف جنگ کند مغلوب میشود.

این پیش گوئی منجم و سیله دل شکستگی و پریشانی لشکریان بایر گردید ولی وی به این سخن منجم اعتنائی نکرد. او را منجم شوم نفس ناسید و چون فاتح شد منجم به مبارکباد آمد ولی بایر باو دشنام بسیار داده و دل خود را خالی نمود و چون پیشتر باو خدمتی کرد و شخص مغرور و سرکش بود يك لك انعام داده و رخصت کرد تا از قلمرو بایر بیرون رود. (۲)

نظر بایر به خودش

اکنون که ما شخصیت بایر را از خلال بایر نامه با صفات نیک و بدش روشن ساختیم باید نظر خود او را هم بدانیم که ذات خود را بکدام نظر می بیند ؟ وی بعد از فتح هند، شخص خود را در فاتحان هندوستان بعد از سلطان محمود و سلطان

(۱) ترجمه انگلیسی بایر نامه ۳۵۳۲ متن این نامه در نسخ خطی به ترکی بود که در نسخه مطبوع بمبئی آنرا بکلی حذف کرده اند، و در انگلیسی از متن ترکی ترجمه شده است.

(۲) بایر نامه ۲۰۶ - ۲۱۳

شهاب الدین غوری. فاتح سوم قزاق میدانده و لسی میخواهد تفوق خود را بر ایشان نیز ثابت گرداند. دلائل این تفوق و اچنین و انمود میکند : که سلطان محمود و شهاب الدین غوری هر دو پادشاهان مقتدر و دارای لشکرهای فراوان و قوه الظهری و رسالتک وسیع خود بودند و در مقابل خود در هند یک پادشاه نداشتند بلکه راجه های خورد و ریزه بوده اند، که شکستن آنها دشوار نبود. و لسی او گوید : که کار من بکار آن پادشاهان نمی ماند و در آن نوبت که به بهیره آمدم از ... تا دو هزار کس لشکری پیش نداشتیم. و دفعه پنجم که سلطان ابراهیم را بشکستیم، و ممالک هندوستان را فتح کردم دوازده هزار لشکر داشتم در حالی که سلطان ابراهیم دارای پنجمصد هزار مردان جنگی بود. (۱) بایر با چنین منطقی تفوق خود را در فتح هند بر گذشتگان ثابت می سازد. ولی چند سطر بعد خود وی به نقض قول خود پرداخته و گوید : که در وقت فتح من پنج پادشاه مسلمان و هجرت کافر در هندوستان با راجه های متعدد خورد و ریزه پادشاهی داشتند. (۲)

اگر چه در نبوغ شخصیت بایر شک نیست و او را یک جهانگیر داننا و مدبر و مدیر جامع الصفات میگوییم ولی در فتح هندوستان تشتت قوای افغانان هندو نادانی و عدم لیاقت اداری سلطان ابراهیم و اتفاق امرای دربارش بلا شبهه سهم بسوده و بایر بر مملکتی فایق آمده که نظام اداری و درباری آن بحکم تاریخ محکوم بزوال بوده است.

بایر در فتح هند، یک نفر فاتح قهار و کوشا و دانشمندی هست، ولی طوریکه خودش مدعی است مجاهد و غازی نیست. و کار او شباهت تامی با عمل امیر تیمور در فتح استانبول و تضعیف قوای مجاهد سلطان بایزید ییلدیرم عثمانی دارد

(۱) بایر نامه ۱۷۸

(۲) بایر نامه ۱۷۸

(۸۰۳ ۵۸۰۲ م) که بابر هم در هندوستان يك سلطنت اسلامی افغانی را از بین برده است و بنا برین از نظر دینی هم او را در صف سلطان محمود و محمد غوری قرار داده نمیتوانیم.

در تجزیة شخصیت بابر که ظاهراً مرد رند باده پیمای، هزال و سپاهی خونریز دلاوری بود تمایل وی به درویشان صوفیه نیز دیده میشود. و این صفت را از اسلاف خود بارث برده بود. ابوالفضل این رباعی او را نقل نموده است :

درویشان را گرچه نه از خویشانیم ليک ازل و جان معتقد ایشانیم
دوراست سگوی شاهی از درویشی شاهیم ولی بند درویشانیم (۱)
ما در آغاز این رساله در شرح محیط پرورش بابر عقیدت اورا به شیخ الاسلام مولانا قاضی یکی از مشایخ نقشبندیه ذکر کردیم و در این باره تئاری بخاری چنین مینویسند :

«نسبت ارادت بخاندان نقشبندیه داشت وجد عالیشان و والد سلطنت نشانش در قید ارادت خواجه احرار قدس الله روحه بودند و در تعظیم و تکریم اولاد و احفاد آن بزرگوار ساعة فساعة فزوده دقیقه بی فرونی گذاشت و حضرت مخدوسی مولانا خواجه کی قدس سره پاره زروسیم نیاز فرستاده بود و این قطعه را گفته :

در هوای نفس گمراه عمر ضایع کرده ایم پیش اهل الله از اطوار خود شرمند ایم
بکنظر افکن بسوی ما که از روی نیاز خواجه کی رامانده ایم و «خواجگی» را بنده ایم (۲)

(۱) اکبر نامه ۱۱۸۱

(۲) مذکر احباب خطی ۶۶

چون این ارادت به خاندان نقشبندیه در طول عمر از خونریزی و رندی او نکاسته است بنا برین باید گفت : که این تظاهر به تدین و ارادت صوفیان جزو وسایل تحصیل سلطنت و فتوحات وسیع و جهانداری او بود. و عین همین صفت را امیر تیمور و لنگه هم داشت.

بابر با اعمال دینی و صوم و صلاة هم پاینده بود. روزه میگرفت و نماز به جماعت هم میخواند، پیش نماز و استاد او در قه قاری ملا محمود بود (۱) و حتی از تراویح خوانی او در ماه رمضان هم خودش ذکر می دارد. (۲)

۴ رساله عروض

بابر رساله بی بر عروض اشعار ترکی نوشته بود (۳) که سال تالیف آن ۹۳۳ ۱۵۲۰ م باشد. (۴)

يك نسخه این رساله عروض بخط بسیار خوب نستعلیق بهنمره (۲۶) در کتابخانه ملی پاریس موجود است که در آخر آن نوشته شده :

«راقمه بنده درگاه حاجی محمد سمرقندی فی شهر سنه ۹۴۰»

و از این برمی آید که این رساله سه سال بعد از وفات بابر در ماوراء النهر شهرت داشت و در سمرقند نوشته شده است.

نسخه دیگر این کتاب در سنه ۱۹۵۸ م در شهر کوچا و Kuchar ترکستان شرقی کشف شده (۵) و اکنون نمیدانم کجاست ؟ و اصل متن ترکی رساله هم تاکنون طبع نشده است.

(۱) بابر نامه ۲۳۲

(۲) بابر نامه ۲۳۲

(۳) طبقات اکبری ۲ و ۲۷

(۴) ترجمه بابر نامه از بیورج جلد ۲ ضمیمه

(۵) مقدمه تلخیص رساله عروض بابر ۲۳۵ طبع الما ۱۹۶۹ م

در سنه ۱۹۳۹ م. کتابی بنام: مقالات در باره و تمیزی نظرها بر ترکیه
 بزبان روسی بقلم دکتور محمد کبریم یوسف Hamachan از
 Alma Ata نشر گردیده که در آخر آن تاریخین گوناگونی از
 رساله بابر در ۱۱۷ صفحه به لهجه چغتائی و رسم الخط روسی نشر شده
 است و از آن گوید: «کما ماخذ وی تنها نسخه پارسی بود و بود ستوسی
 و نسخه مشکوفا که در چارنداشت».

رساله عروض بابر بعد از کتاب سیزان الاوزان (۱) امیر علی شیر
 دیوانی و قیود هرات (۸۴۰-۸۴۵) در شرح عروض اشعار ترکی
 چغتائی اهمیت بسزایی دارد و شاید بابر در تالیف رساله خود آنرا در نظر
 داشته است و قول شیری در رساله بی شک در هر دو نسخه مندرج است
 بر در (۲)

خود بابر گوید که بعد از روز جمعه دوم ذی الحجه ۹۳۳ هـ (۳۰
 اگست ۱۵۲۷ م) در این رساله توفیق داده شد (۳) که در نون اخیر آن
 در نسخه خطی پاریس عدد چهارم است و جمله تمام اوزان عروضی آنرا به
 (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰) (۱۰۱) (۱۰۲) (۱۰۳) (۱۰۴) (۱۰۵) (۱۰۶) (۱۰۷) (۱۰۸) (۱۰۹) (۱۱۰) (۱۱۱) (۱۱۲) (۱۱۳) (۱۱۴) (۱۱۵) (۱۱۶) (۱۱۷) (۱۱۸) (۱۱۹) (۱۲۰) (۱۲۱) (۱۲۲) (۱۲۳) (۱۲۴) (۱۲۵) (۱۲۶) (۱۲۷) (۱۲۸) (۱۲۹) (۱۳۰) (۱۳۱) (۱۳۲) (۱۳۳) (۱۳۴) (۱۳۵) (۱۳۶) (۱۳۷) (۱۳۸) (۱۳۹) (۱۴۰) (۱۴۱) (۱۴۲) (۱۴۳) (۱۴۴) (۱۴۵) (۱۴۶) (۱۴۷) (۱۴۸) (۱۴۹) (۱۵۰) (۱۵۱) (۱۵۲) (۱۵۳) (۱۵۴) (۱۵۵) (۱۵۶) (۱۵۷) (۱۵۸) (۱۵۹) (۱۶۰) (۱۶۱) (۱۶۲) (۱۶۳) (۱۶۴) (۱۶۵) (۱۶۶) (۱۶۷) (۱۶۸) (۱۶۹) (۱۷۰) (۱۷۱) (۱۷۲) (۱۷۳) (۱۷۴) (۱۷۵) (۱۷۶) (۱۷۷) (۱۷۸) (۱۷۹) (۱۸۰) (۱۸۱) (۱۸۲) (۱۸۳) (۱۸۴) (۱۸۵) (۱۸۶) (۱۸۷) (۱۸۸) (۱۸۹) (۱۹۰) (۱۹۱) (۱۹۲) (۱۹۳) (۱۹۴) (۱۹۵) (۱۹۶) (۱۹۷) (۱۹۸) (۱۹۹) (۲۰۰) (۲۰۱) (۲۰۲) (۲۰۳) (۲۰۴) (۲۰۵) (۲۰۶) (۲۰۷) (۲۰۸) (۲۰۹) (۲۱۰) (۲۱۱) (۲۱۲) (۲۱۳) (۲۱۴) (۲۱۵) (۲۱۶) (۲۱۷) (۲۱۸) (۲۱۹) (۲۲۰) (۲۲۱) (۲۲۲) (۲۲۳) (۲۲۴) (۲۲۵) (۲۲۶) (۲۲۷) (۲۲۸) (۲۲۹) (۲۳۰) (۲۳۱) (۲۳۲) (۲۳۳) (۲۳۴) (۲۳۵) (۲۳۶) (۲۳۷) (۲۳۸) (۲۳۹) (۲۴۰) (۲۴۱) (۲۴۲) (۲۴۳) (۲۴۴) (۲۴۵) (۲۴۶) (۲۴۷) (۲۴۸) (۲۴۹) (۲۵۰) (۲۵۱) (۲۵۲) (۲۵۳) (۲۵۴) (۲۵۵) (۲۵۶) (۲۵۷) (۲۵۸) (۲۵۹) (۲۶۰) (۲۶۱) (۲۶۲) (۲۶۳) (۲۶۴) (۲۶۵) (۲۶۶) (۲۶۷) (۲۶۸) (۲۶۹) (۲۷۰) (۲۷۱) (۲۷۲) (۲۷۳) (۲۷۴) (۲۷۵) (۲۷۶) (۲۷۷) (۲۷۸) (۲۷۹) (۲۸۰) (۲۸۱) (۲۸۲) (۲۸۳) (۲۸۴) (۲۸۵) (۲۸۶) (۲۸۷) (۲۸۸) (۲۸۹) (۲۹۰) (۲۹۱) (۲۹۲) (۲۹۳) (۲۹۴) (۲۹۵) (۲۹۶) (۲۹۷) (۲۹۸) (۲۹۹) (۳۰۰) (۳۰۱) (۳۰۲) (۳۰۳) (۳۰۴) (۳۰۵) (۳۰۶) (۳۰۷) (۳۰۸) (۳۰۹) (۳۱۰) (۳۱۱) (۳۱۲) (۳۱۳) (۳۱۴) (۳۱۵) (۳۱۶) (۳۱۷) (۳۱۸) (۳۱۹) (۳۲۰) (۳۲۱) (۳۲۲) (۳۲۳) (۳۲۴) (۳۲۵) (۳۲۶) (۳۲۷) (۳۲۸) (۳۲۹) (۳۳۰) (۳۳۱) (۳۳۲) (۳۳۳) (۳۳۴) (۳۳۵) (۳۳۶) (۳۳۷) (۳۳۸) (۳۳۹) (۳۴۰) (۳۴۱) (۳۴۲) (۳۴۳) (۳۴۴) (۳۴۵) (۳۴۶) (۳۴۷) (۳۴۸) (۳۴۹) (۳۵۰) (۳۵۱) (۳۵۲) (۳۵۳) (۳۵۴) (۳۵۵) (۳۵۶) (۳۵۷) (۳۵۸) (۳۵۹) (۳۶۰) (۳۶۱) (۳۶۲) (۳۶۳) (۳۶۴) (۳۶۵) (۳۶۶) (۳۶۷) (۳۶۸) (۳۶۹) (۳۷۰) (۳۷۱) (۳۷۲) (۳۷۳) (۳۷۴) (۳۷۵) (۳۷۶) (۳۷۷) (۳۷۸) (۳۷۹) (۳۸۰) (۳۸۱) (۳۸۲) (۳۸۳) (۳۸۴) (۳۸۵) (۳۸۶) (۳۸۷) (۳۸۸) (۳۸۹) (۳۹۰) (۳۹۱) (۳۹۲) (۳۹۳) (۳۹۴) (۳۹۵) (۳۹۶) (۳۹۷) (۳۹۸) (۳۹۹) (۴۰۰) (۴۰۱) (۴۰۲) (۴۰۳) (۴۰۴) (۴۰۵) (۴۰۶) (۴۰۷) (۴۰۸) (۴۰۹) (۴۱۰) (۴۱۱) (۴۱۲) (۴۱۳) (۴۱۴) (۴۱۵) (۴۱۶) (۴۱۷) (۴۱۸) (۴۱۹) (۴۲۰) (۴۲۱) (۴۲۲) (۴۲۳) (۴۲۴) (۴۲۵) (۴۲۶) (۴۲۷) (۴۲۸) (۴۲۹) (۴۳۰) (۴۳۱) (۴۳۲) (۴۳۳) (۴۳۴) (۴۳۵) (۴۳۶) (۴۳۷) (۴۳۸) (۴۳۹) (۴۴۰) (۴۴۱) (۴۴۲) (۴۴۳) (۴۴۴) (۴۴۵) (۴۴۶) (۴۴۷) (۴۴۸) (۴۴۹) (۴۵۰) (۴۵۱) (۴۵۲) (۴۵۳) (۴۵۴) (۴۵۵) (۴۵۶) (۴۵۷) (۴۵۸) (۴۵۹) (۴۶۰) (۴۶۱) (۴۶۲) (۴۶۳) (۴۶۴) (۴۶۵) (۴۶۶) (۴۶۷) (۴۶۸) (۴۶۹) (۴۷۰) (۴۷۱) (۴۷۲) (۴۷۳) (۴۷۴) (۴۷۵) (۴۷۶) (۴۷۷) (۴۷۸) (۴۷۹) (۴۸۰) (۴۸۱) (۴۸۲) (۴۸۳) (۴۸۴) (۴۸۵) (۴۸۶) (۴۸۷) (۴۸۸) (۴۸۹) (۴۹۰) (۴۹۱) (۴۹۲) (۴۹۳) (۴۹۴) (۴۹۵) (۴۹۶) (۴۹۷) (۴۹۸) (۴۹۹) (۵۰۰) (۵۰۱) (۵۰۲) (۵۰۳) (۵۰۴) (۵۰۵) (۵۰۶) (۵۰۷) (۵۰۸) (۵۰۹) (۵۱۰) (۵۱۱) (۵۱۲) (۵۱۳) (۵۱۴) (۵۱۵) (۵۱۶) (۵۱۷) (۵۱۸) (۵۱۹) (۵۲۰) (۵۲۱) (۵۲۲) (۵۲۳) (۵۲۴) (۵۲۵) (۵۲۶) (۵۲۷) (۵۲۸) (۵۲۹) (۵۳۰) (۵۳۱) (۵۳۲) (۵۳۳) (۵۳۴) (۵۳۵) (۵۳۶) (۵۳۷) (۵۳۸) (۵۳۹) (۵۴۰) (۵۴۱) (۵۴۲) (۵۴۳) (۵۴۴) (۵۴۵) (۵۴۶) (۵۴۷) (۵۴۸) (۵۴۹) (۵۵۰) (۵۵۱) (۵۵۲) (۵۵۳) (۵۵۴) (۵۵۵) (۵۵۶) (۵۵۷) (۵۵۸) (۵۵۹) (۵۶۰) (۵۶۱) (۵۶۲) (۵۶۳) (۵۶۴) (۵۶۵) (۵۶۶) (۵۶۷) (۵۶۸) (۵۶۹) (۵۷۰) (۵۷۱) (۵۷۲) (۵۷۳) (۵۷۴) (۵۷۵) (۵۷۶) (۵۷۷) (۵۷۸) (۵۷۹) (۵۸۰) (۵۸۱) (۵۸۲) (۵۸۳) (۵۸۴) (۵۸۵) (۵۸۶) (۵۸۷) (۵۸۸) (۵۸۹) (۵۹۰) (۵۹۱) (۵۹۲) (۵۹۳) (۵۹۴) (۵۹۵) (۵۹۶) (۵۹۷) (۵۹۸) (۵۹۹) (۶۰۰) (۶۰۱) (۶۰۲) (۶۰۳) (۶۰۴) (۶۰۵) (۶۰۶) (۶۰۷) (۶۰۸) (۶۰۹) (۶۱۰) (۶۱۱) (۶۱۲) (۶۱۳) (۶۱۴) (۶۱۵) (۶۱۶) (۶۱۷) (۶۱۸) (۶۱۹) (۶۲۰) (۶۲۱) (۶۲۲) (۶۲۳) (۶۲۴) (۶۲۵) (۶۲۶) (۶۲۷) (۶۲۸) (۶۲۹) (۶۳۰) (۶۳۱) (۶۳۲) (۶۳۳) (۶۳۴) (۶۳۵) (۶۳۶) (۶۳۷) (۶۳۸) (۶۳۹) (۶۴۰) (۶۴۱) (۶۴۲) (۶۴۳) (۶۴۴) (۶۴۵) (۶۴۶) (۶۴۷) (۶۴۸) (۶۴۹) (۶۵۰) (۶۵۱) (۶۵۲) (۶۵۳) (۶۵۴) (۶۵۵) (۶۵۶) (۶۵۷) (۶۵۸) (۶۵۹) (۶۶۰) (۶۶۱) (۶۶۲) (۶۶۳) (۶۶۴) (۶۶۵) (۶۶۶) (۶۶۷) (۶۶۸) (۶۶۹) (۶۷۰) (۶۷۱) (۶۷۲) (۶۷۳) (۶۷۴) (۶۷۵) (۶۷۶) (۶۷۷) (۶۷۸) (۶۷۹) (۶۸۰) (۶۸۱) (۶۸۲) (۶۸۳) (۶۸۴) (۶۸۵) (۶۸۶) (۶۸۷) (۶۸۸) (۶۸۹) (۶۹۰) (۶۹۱) (۶۹۲) (۶۹۳) (۶۹۴) (۶۹۵) (۶۹۶) (۶۹۷) (۶۹۸) (۶۹۹) (۷۰۰) (۷۰۱) (۷۰۲) (۷۰۳) (۷۰۴) (۷۰۵) (۷۰۶) (۷۰۷) (۷۰۸) (۷۰۹) (۷۱۰) (۷۱۱) (۷۱۲) (۷۱۳) (۷۱۴) (۷۱۵) (۷۱۶) (۷۱۷) (۷۱۸) (۷۱۹) (۷۲۰) (۷۲۱) (۷۲۲) (۷۲۳) (۷۲۴) (۷۲۵) (۷۲۶) (۷۲۷) (۷۲۸) (۷۲۹) (۷۳۰) (۷۳۱) (۷۳۲) (۷۳۳) (۷۳۴) (۷۳۵) (۷۳۶) (۷۳۷) (۷۳۸) (۷۳۹) (۷۴۰) (۷۴۱) (۷۴۲) (۷۴۳) (۷۴۴) (۷۴۵) (۷۴۶) (۷۴۷) (۷۴۸) (۷۴۹) (۷۵۰) (۷۵۱) (۷۵۲) (۷۵۳) (۷۵۴) (۷۵۵) (۷۵۶) (۷۵۷) (۷۵۸) (۷۵۹) (۷۶۰) (۷۶۱) (۷۶۲) (۷۶۳) (۷۶۴) (۷۶۵) (۷۶۶) (۷۶۷) (۷۶۸) (۷۶۹) (۷۷۰) (۷۷۱) (۷۷۲) (۷۷۳) (۷۷۴) (۷۷۵) (۷۷۶) (۷۷۷) (۷۷۸) (۷۷۹) (۷۸۰) (۷۸۱) (۷۸۲) (۷۸۳) (۷۸۴) (۷۸۵) (۷۸۶) (۷۸۷) (۷۸۸) (۷۸۹) (۷۹۰) (۷۹۱) (۷۹۲) (۷۹۳) (۷۹۴) (۷۹۵) (۷۹۶) (۷۹۷) (۷۹۸) (۷۹۹) (۸۰۰) (۸۰۱) (۸۰۲) (۸۰۳) (۸۰۴) (۸۰۵) (۸۰۶) (۸۰۷) (۸۰۸) (۸۰۹) (۸۱۰) (۸۱۱) (۸۱۲) (۸۱۳) (۸۱۴) (۸۱۵) (۸۱۶) (۸۱۷) (۸۱۸) (۸۱۹) (۸۲۰) (۸۲۱) (۸۲۲) (۸۲۳) (۸۲۴) (۸۲۵) (۸۲۶) (۸۲۷) (۸۲۸) (۸۲۹) (۸۳۰) (۸۳۱) (۸۳۲) (۸۳۳) (۸۳۴) (۸۳۵) (۸۳۶) (۸۳۷) (۸۳۸) (۸۳۹) (۸۴۰) (۸۴۱) (۸۴۲) (۸۴۳) (۸۴۴) (۸۴۵) (۸۴۶) (۸۴۷) (۸۴۸) (۸۴۹) (۸۵۰) (۸۵۱) (۸۵۲) (۸۵۳) (۸۵۴) (۸۵۵) (۸۵۶) (۸۵۷) (۸۵۸) (۸۵۹) (۸۶۰) (۸۶۱) (۸۶۲) (۸۶۳) (۸۶۴) (۸۶۵) (۸۶۶) (۸۶۷) (۸۶۸) (۸۶۹) (۸۷۰) (۸۷۱) (۸۷۲) (۸۷۳) (۸۷۴) (۸۷۵) (۸۷۶) (۸۷۷) (۸۷۸) (۸۷۹) (۸۸۰) (۸۸۱) (۸۸۲) (۸۸۳) (۸۸۴) (۸۸۵) (۸۸۶) (۸۸۷) (۸۸۸) (۸۸۹) (۸۹۰) (۸۹۱) (۸۹۲) (۸۹۳) (۸۹۴) (۸۹۵) (۸۹۶) (۸۹۷) (۸۹۸) (۸۹۹) (۹۰۰) (۹۰۱) (۹۰۲) (۹۰۳) (۹۰۴) (۹۰۵) (۹۰۶) (۹۰۷) (۹۰۸) (۹۰۹) (۹۱۰) (۹۱۱) (۹۱۲) (۹۱۳) (۹۱۴) (۹۱۵) (۹۱۶) (۹۱۷) (۹۱۸) (۹۱۹) (۹۲۰) (۹۲۱) (۹۲۲) (۹۲۳) (۹۲۴) (۹۲۵) (۹۲۶) (۹۲۷) (۹۲۸) (۹۲۹) (۹۳۰) (۹۳۱) (۹۳۲) (۹۳۳) (۹۳۴) (۹۳۵) (۹۳۶) (۹۳۷) (۹۳۸) (۹۳۹) (۹۴۰) (۹۴۱) (۹۴۲) (۹۴۳) (۹۴۴) (۹۴۵) (۹۴۶) (۹۴۷) (۹۴۸) (۹۴۹) (۹۵۰) (۹۵۱) (۹۵۲) (۹۵۳) (۹۵۴) (۹۵۵) (۹۵۶) (۹۵۷) (۹۵۸) (۹۵۹) (۹۶۰) (۹۶۱) (۹۶۲) (۹۶۳) (۹۶۴) (۹۶۵) (۹۶۶) (۹۶۷) (۹۶۸) (۹۶۹) (۹۷۰) (۹۷۱) (۹۷۲) (۹۷۳) (۹۷۴) (۹۷۵) (۹۷۶) (۹۷۷) (۹۷۸) (۹۷۹) (۹۸۰) (۹۸۱) (۹۸۲) (۹۸۳) (۹۸۴) (۹۸۵) (۹۸۶) (۹۸۷) (۹۸۸) (۹۸۹) (۹۹۰) (۹۹۱) (۹۹۲) (۹۹۳) (۹۹۴) (۹۹۵) (۹۹۶) (۹۹۷) (۹۹۸) (۹۹۹) (۱۰۰۰)

(۱) طبع عز تسلطایوف در تاشکند ۱۹۳۹ م.

(۲) در تاشکند ۱۹۳۹ م. طبعی

(۳) بابر نامه ۲۱۷

(۴) نسخه مطبوع ترجمه فارسی بابر نامه دیو بی جلالت و منشوش
 است و چنین گوید: «در مقدمه و چهار وزن کمالی ذکر نمودم ازین جهت
 و ساطع تر کمال داده ام (ص ۳۱۷)»

۴ دیوان بابر

مجموعه اشعار ترکی بابر در سنه ۱۹۱۷ م. در ۹۰ صفحه پس از الکسندر
 سامیلوویچ S. Sam aylovich در شهر پتر و گراد با برخی میناتورها
 نشر شد که در آخر نسخه اصلی خطی آن نوشته شده بود:

(هر روز بابر پادشاه دو شنبه ۱۵ ربيع الاول ۹۳۵)
 این دیوان مشتمل است بر غزلیات و رباعیات ترکی که اوزان
 عروضی غزلیات نیز در آن تعیین گردیده است.

این کتاب مطبوع که گویا از نسخه خطی خود بابر بطبع رسیده ۱۳ صفحه
 مقدمه روسی هم دارد.

در کتابخانه راسپور هند نیز مجموعه اشعار ترکی بابر موجود است
 که بقلم خودش اصلاح یافته و یک رباعی زاد را آن بقلم خود نوشته
 است (۱)

ابوالفضل در باره این دیوان گوید:

«آن حضرت (بابر) وادار منظم و نشو وایه از علای بود منصوصاً دو نظم
 ترکی و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت و طبع شده
 و مضامین تازه در آن مندرجست» (۲)

دیوان بابر در سنه ۱۹۳۶-۱۹۳۷ م. در کابل ترجمه شده بود و منقود
 با بر منو پسد:

«برادر کلان العاقل امیر کاتب از میر قند آمده بود، در همین ایام
 بر منو قند بر نصبت داده، پولاد سلطان (۳) دیوان خود را فرستاد» (۴)

(۱) مجله آفتاب طبع دهللی ستمبر ۱۹۶۷ م.

(۲) اکبر نامه از ۱۱۸

(۳) پولاد سلطان پسر کبیرچوم خان از بک بود.

(۴) با بر نامه ۱۵۲

این دیوان بین اهل ذوق و شعر دو ستان شهرت داشت و سلطان محمد
فخری هروی ده سال بعد از وفات بابر گوید: «دیوان اشعارش در میان
مردم بسیار است.» (۱)

لکسیمی نسخه خطی رام پور هند در ۳۸ صفحه از طرف Denison-Ross
در جورنال ایشیا تیک سوسایتی بنگال در سنه ۱۹۱۰ م چاپ شد و بعد از
آن نسخه کابل آن در کتابخانه ملی پاریس نمبر ۱۲۳۰ پیدا شد که از روی
آن نسخه پتروگراد ۱۹۱۷ م طبع شده است. ولی در سنه ۱۳۳۱ ه
۱۹۱۳ م کپرولو Kuprulu از روی نسخه خطی پوهنتون استانبول
۳۷۳۳ اشعار اضافی دیگر آنرا نشر کرد. اگرچه نسخه استانبول آخر ندارد،
ولی دو چند نسخه سامیلو و یچ است که ۱۱۸ غزل و ۱۰۴ رباعی ترکی
و ۳ غزل و ۱۸ رباعی فارسی دارد. (۲)

طبع جدید دیوان بابر از روی همان نسخه های سابقه در سنه ۱۹۶۶ م از
طرف خانم عظیم جانو در تاشکند نشر یافته است.

چنین بنظر می آید که بابر بعد از ترتیب دیوان مذکور، در هندوستان
هم اشعاری را گفته بود چنانچه در سنه ۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م مجموعه
اشعاری را که بعد از آمدن هند گفته شده با ترجمه آن به همایون و کامران
فرستاد. (۳)

(۴) مجبین Mubayyan

بابر در علم فقه نیز دستی داشت. وی درین علم درس خواند و آثار آموخته بود،
خودش گوید: که روز پنجشنبه ۲۵ جمادی الاخری ۹۲۶ ه ۲۳ جون ۱۵۱۹ م

(۱) روضة السلاطین ۵۵

(۲) فواد کپرولو در انسا یکلوپیدی اسلام ۸۵۰

(۳) بابر نامه ۲۳۲

از ملا محمود خواندن در سفته را آغاز کرد م (۱)

بابر در مسایل فقه حنفی کتابی را بنام مجبین بروزن سزین بزبان ترکی منظوم کرده بود (۲)
و فخری هروی در آن باره گوید:

(و کتابی موسوم به مجبین در فقه نظم کرده است و بسیار خوب واقع شده.) (۳)
این منظومه در بحر (رمل مسدس محذوف) قاعلات قاعلات قاعلات
بوده و بقول سید حسن ثاری بخاری (مسایل فقه که در رساله مجبین به
ترکی نظم کرده نشانه ایست از تبحر.) (۴)

مثنوی مجبین که بنام فقه مجبین یا فقه بابری نیز موسوم است در دوهزار بیت مشتمل
بر مسایل دینی و فقهی و اخلاقیست که برای فرزند خود کامران نظم کرده
و شرحی بر آن بنام مجبین (بروزن مقیم) از طرف شیخ زین بنشی در بارش نوشته
شده است (۵)

طبع اول مثنوی مجبین از روی یک نسخه ناقص بسعی I.N. Berezin
در شهر قازان Kazan ۱۸۶۷ م در مجموعه منتخبات ترکی
Turetskaya-chrestomati نشر شده است.

نظم ترکی مجبین در سنه ۹۲۸ ه ۱۵۲۱ م خاتمه یافته و یک فصل آن (کتاب الزکوة)
در مجموعه مؤسسه اقتصادا کادیمی علوم اوزبکستان در ۱۹۶۶ م از تاشکند
انتشار یافت و اصل نسخه خطی مجبین! کنون در مؤسسه مردم سیدار لینن گراد به
نمره ۱۰۴ موجود است که بخط عربی در مثنوی از یکی نوشته شده و در خاتمه
آن بابر از تمام علمای ماوراء النهر خواهش میکند، که اگر خطائی بینند آنرا
باواطلاع دهند.

(۱) بابر نامه ۱۵۱

(۳) روضة السلاطین ۵۵

(۵) بزم تمجودیه ۱۶

(۲) بابر نامه ۱۶۴

(۴) مذکور احباب خطی ۶۶

(۵) نظم رساله والديه

خواججه نظام الدين عبيدالله بن محمود بن شهاب الدين احمد شافعي بمصر قیدی.
مشهور به احرار از مشایخ بزرگ نقشبندی مالوراه النهر است (ربیعان ۸۰۶ هـ).
ساخته ریح الاول (۱) که مراد پدر و خاندان بابر و دیگر اسرای آنجا
بود و عصر بخود نفوذ و سلطه روحانی بمنزلت شاهی داشت و جامی برید و گفته بود:
چونتر انده رقباي شاهی آمد بتدبیر عبيداللهی آمد

از تالیفات او انیس السالکین والعروة الوثقی لاریاب الارتفاع (۲) و رساله حورائیه
و غیرت و خولجیه ابرار و رساله والديه است که خواججه آنرا بنابلیس والدین خود در
شرح مسائل تصوف و عرفان نوشته و يك نسخه خطی آن در ۱۸ صفحه متوسط در
دو مجموعه بمایل تصوف کتابخانه انجمن تاریخ کابل موجود است که روز
دوشنبه ۲۷ صفر ۱۳۵۸ ۱۶۴۸ م نوشته شده است.

باب چون به خواجگان نقشبندیه عقیدتی داشت و اسلاف او از ارادتمندان این
طریقه بوده اند، به نیت نجات از مرض تب به نظم این رساله به ترکی در سنه ۸۹۳۵
۱۵۲۸ م آغاز کردوی گوید:

«جمعه ۲۳ ماه (صفر) (۳) حرارتی در بدن من ظاهر شد، آنچنان که نماز
جمعه را در مسجد به تشویش گذراندم. نماز پیشین احتیاطی را در کتابخانه آمده
بعد از يك زمانی به تشویش گذاردم. هم پس فردای آنرو يك شب تب کرده
اندک لرزیدم (۴) شب سه شنبه ۲۷ صفر (۵) نظم کردن رساله والديه حضرت
خواججه عبيد در خاطر گذشت. التجارب روح حضرت خواججه کرده در دل خود گذراندم

(۱) لفعات الانس ۲۶۱ خزینه الاصفیاء ۵۸۲

(۲) اسماء المؤلفین ۱۰۶

(۳) ۶ نومبر ۱۵۲۸ م

(۴) شاید بسیار او تحلیله «مالاریا» بود.

(۵) ۱۰ نومبر ۱۵۲۸

که اگر این منظوم مقبول آنحضرت میشود، چنانچه قصیده برده (۱) مقبول افتاد،
از مرض فلج خلاص شد. من هم

ازین عارضه خلاص شدم، دلیل قبول نظم من خواهد شد. بهمین نیت در وزن
رمل مسدس مخبون (۲) عروض و ضرب گاه ابتگاه مخبون محذوف (۳) سبجه مولانا
عبدالرحمن جامی (۴) هم درین وزن است در نظم رساله شروع کردم. هم آن شب
سیزده بیت گفته شد بطریق التزام هر روز ده بیت کمتر گفته نمی شد. غالباً یک روزی
ترک شده سال گذشته و بلکه هر محل که این چنین عارضه شد اتلا یک ساه و چهل
روز کشید، بعنایت الهی از همت حضرت خواججه، روز پنجشنبه بیست و نهم ماه
(۲۱ نومبر) اندک فروشد و دیگر ازین عارضه خلاص شدیم. روز شنبه هشتم
ربیع الاول (۲۱ نومبر) نظم سخنان رساله با ختام رسید. هر روز پنجاه و دو بیت
گفته شد ... (۵)

(۱) قصیده برده مصدر به «بانت سعاده» در مدح حضرت محمد از طرف کعب بن
زهیر متوفی ۲۸ هـ سروده شده بود، که در جایزه آن حضرت رسول برد (عبای) خود
بدو پوشانید و گویندوی از مرض فلج هم نجات یافت. این قصیده در ادبیات عرب
مشهور است و شروح زیاد بر آن عبری و فارسی و دیگر السنه اسلامی نوشته شده است.
(بروکلمن Brockelman در تاریخ الادب العرب ۱۵۶)

(۲) فاعلاتن - فاعلاتن - فاعلاتن رکن اول سالم و رکن دوم مخبون و رکن سوم ابتر است.

(۳) فاعلاتن - فاعلاتن فاعلاتن رر رر رر رر محذوف است.

(۴) سبجه الابرار مثنوی بحر رمل مسدس است که در تصوف و عرفان و اخلاق بنام
سلطان حسین بایقرا آغاز و بمدح سلطان یعقوب بیگ بن اوزون حسن در حدود
۸۸۷ هـ ختم گردیده و مؤلف آن عارف معروف مولانا عبدالرحمن جامی شاعر

عصر سلطان حسین بایقرا در هرات است (۸۱۷ - ۸۹۸ هـ)

(۵) بابر نامه ۲۲۷

کتابهای گم شده بابر

آقایان غلیاموف Y. G. Ghulyamov و نبی یف R. Nabyev ناشران نسخه از یکی بابرنامه در مقدمه خود که بر جلد اول طبع تاشکند ۱۹۳۸ م این کتاب نوشته اند، کتاب مفصل Mufasssal را در عروض Prosody و کتاب هائی را در فن جنگ و موسیقی به بابر منسوب داشته و آنرا از کتب گم شده او شمرده اند اگر چه رساله او بر عروض اکنون موجود است و ما در این مبحث خود شرح آنرا داده ایم، ولی نمیدانیم که کتاب مفصل او بر عروض کتاب دیگری بود یا همین رساله؟

بابر در فنون جنگی عصر خود ماهر بود و هم موسیقی میدانست، ولی ما از روی تذکرات مستند مؤرخان نسبت کتابی را در فنون جنگی یا موسیقی ندیده ایم، و نه نسخه خطی این کتابهای گم شده منسوبه با و تاکنون یافته شده است از کتابهای گم شده بابر مجموعه اشعار منتخب او ست از چهار دیوان امیر علی شیر نوائی (غرائب الصغیر - نوادر الشباب - بدایع الوسط - فواید الکبر) و این انتخاب روز جمعه ۲۳ ذیحجه ۹۲۵ (۱۶ دسامبر ۱۵۱۹ م) در کابل از غزلیات آن دوا وین به ترتیب بحور عروضی پایان یافته بود. (۱)

فتاوی بابر

این کتاب از تالیفات خود بابر نیست، ولی به اسر و نام او در مسائل شرعی فقه حنفی تالیف شده است. مولف این کتاب شیخ نورالدین خوافی از اخلاف شیخ زین الدین خوافی است که در هرات نشو و نما یافته و بامریابرمسایل فقهی مستندی را از هدایده کافی شرح و قایم، شرح مختصر وقایع، خزائن المفتین و فتاوی قاضی خان و غیره فراهم آورد و نام آنرا فتاوی بابر نهاد، که بزبان فارسی بود. این شیخ نورالدین خوافی شاگرد شیخ الاسلام سیف الدین احمد است که از اخلاف ملا سعد الدین تفتازانی باشد. (۲)

(۱) بابرنامه ۱۵۹ (۲) معارف طبع اعظم گرها جولائی ۱۹۵۰ م

خط بابر

در اینکه بابر خطی اختراع کرده بودشکی نیست، ولی این چگونه بود؟ و چه ضرورتی به ایجاد آن بود؟ و چه مزیتی از خطوط رایج نسخ و تعلیق و نستعلیق و شکسته آن وقت داشت؟ اینهمه سوالهائست که باید از نظر علمی تحلیل و تشریح گردد.

نخست می بینیم که بابر در باره این خط چه میگوید؟

در حوادث ۱۹۱۰ و ۱۵۰۳ م مینویسد: «در همین محل (کابل) خط بابری را اختراع کردند.» (۱) و ازین اشاره مختصر نمیتوان به شکل و مقصد این خط پی توان برد.

بعد ازین بابر در سنه ۹۱۱ و ۱۵۰۶ م ملاقات خود را در مرغاب هرات با قاضی اختیار ذکر میکند و گوید: از خط بابری سخن برآمده، مفردات را خوانده و قواعد او را دانسته چیزها نوشت. (۲)

ذکر سوم خط بابری در بابرنامه در حوادث ۹۳۵ و ۱۵۲۸ م است وی گوید که به هندال میرزا در جمله تحایف... مفردات خط بابری فرستاده شد، دیگر قطعه ها بخط بابری نوشته بود فرستاده شد و به همایون... خطهای که بخط بابری نوشته فرستاده شد (۳)

از تذکرات فوق در باره خط بابری همین قدر باید گفت که: این خط را بابر در کابل در سنه ۹۱۰ اختراع کرده بود، و همواره در آن باره با علما و نویسندگان مذاکره میکرد، در هرات آنرا به قاضی اختیار پیشنهاد کرده بود، و در هند هم آنرا شرمیداد، و به فرزندانش خود نمونه های نوشته آنرا میفرستاد. ولی خود بابر در باره شکل و

(۱) بابرنامه ۹۷

(۲) بابرنامه ۱۱۷

(۳) بابرنامه ۲۷۲

فواید و قواعد نوشتن و ضرورت آن چیزی نمیگوید!

اشارات مورخان ما بعد نیز درین باره بسیار روشن نیست. خواجه نظام الدین احمد هر وی مورخ در بار اکبری گوید:

« و خط اختراع کرده خط بابری نامیده بودند، و بان خط مصحف کتابت کرده بمکه معظمه فرستاده » (۱)

و همین مطلب را عبدالقا در پدا یونی نیز آورده است.

« و از جمله غرایب و اختراعات آن پادشاه خط بابری است که مصحفی بدان خط نوشته و بمکه معظمه فرستاده » (۲)

بقول همین مورخ ازین خط در عصر اکبری اثری باقی نبود، ولی میر عبدالحی مشهدی آنرا خوب میدانست (۳) و طوریکه میر علاء الدوله قزوینی در نفایس المآثر گوید:

میر عبدالحی: خط مشکل نویس بابری را کسی زود تر و خویتر از ویاد نگرفته. (۴)

چنانچه گفتیم: ازین اشارات مورخان چیزی در باره خط بابری بدست نمی آید، ولی در کتاب عجائب الطبقات تالیف محمد طاهر بن قاسم که در سنه ۱۰۵۵ هـ ۱۶۴۵ م در بلخ بابری و محمد خان بن دین محمد (۱۰۵۰-۱۰۶۱ هـ ۱۶۴۰-۱۶۵۱ م) پادشاه چهارم خاندان جانیان بخارا تالیف

(۱) طبقات اکبری ۲/ ۲۷۲

(۲) منتخب التواریخ ۱/ ۷۴۳

(۳) منتخب ۷۷۳/۷

(۴) منتخب التواریخ ۱/ ۲۴۴

گردیده در فصل اخیر این کتاب در ضمن شرح الفبا های مختلف ۲۹ حرف خط بابری را نیز آورده است. (۱)

محمد طاهر درین فصل کتاب خود مقاصد نه قسم الفبا های مختلف را ذکر کرده، ولی از شرح مقصد و غایه اختراع خط بابری خاموش است و فقط همین قدر گوید: « خط بابری اینست »

نمونه های خطوطی که محمد طاهر بلخی داده نه قسم رمز محفوظ Secret Cipher است که در ارسال پیامهای محرمانه Secret Messages بکار میرفت، ولی خط بابری برای این گونه مقاصد محرمانه استعمال نشده، زیرا بابرا آنرا همواره به دانشمندان و حتی مامورین دولت های دیگر (مانند خواجه اختیار قاضی هرات) و فرزندان خود (و حتی فرزندان کوچک هندال میرزا) هم فرستاده بر و اج آن همت گماشته است. معلوم است که مراد با بر ازین خط تنها نوشتن متون زبان عربی و قرآن بوده، زیرا در جمله ۲۹ حرف آن حروف فارسی (پنج-ژ-ک) دیده نمیشود.

در مؤسسه تحقیقات شرقی Institute of Oriental Studies اکادمی علوم او زبک Uzbek در جمله چهارده نسخه خطی عجائب الطبقات، صرف یکی از آن خط بابری ندارد. چون این نسخه های خطی بخطوط اشخاص متعدد در اوقات مختلف نوشته شده، بنا برین در شکل برخی از حروف، اختلافات بسیار جزوی دیده میشود.

(۱) چهارده نسخه خطی این کتاب در مؤسسه تحقیقات شرقی اکادمی علوم او زبکستان شوروی موجود است و خانم صباحت عظیم جانیوا در مجله Central Asia Review 1964 XII شرحی بر خط بابری نوشته است.

بایر در يك بيت ترکی خود (۱) خط با بری را به خط سیغناقی
 Khatt-i-Sighnaqi منسوب داشته و طوریکه ییورج پنداشته مراد از آن
 خطر یز A small hand writing نبوده بلکه این خط منسوب بوده به سیغناقی
 Sighnaq يك شهر کهن کنار سیردریا Syr-darya که در حین حمله
 منگول Mongol بکلی تخریب گردیده، و این خط خاص الفبای ترکی
 بوده است. (۲)

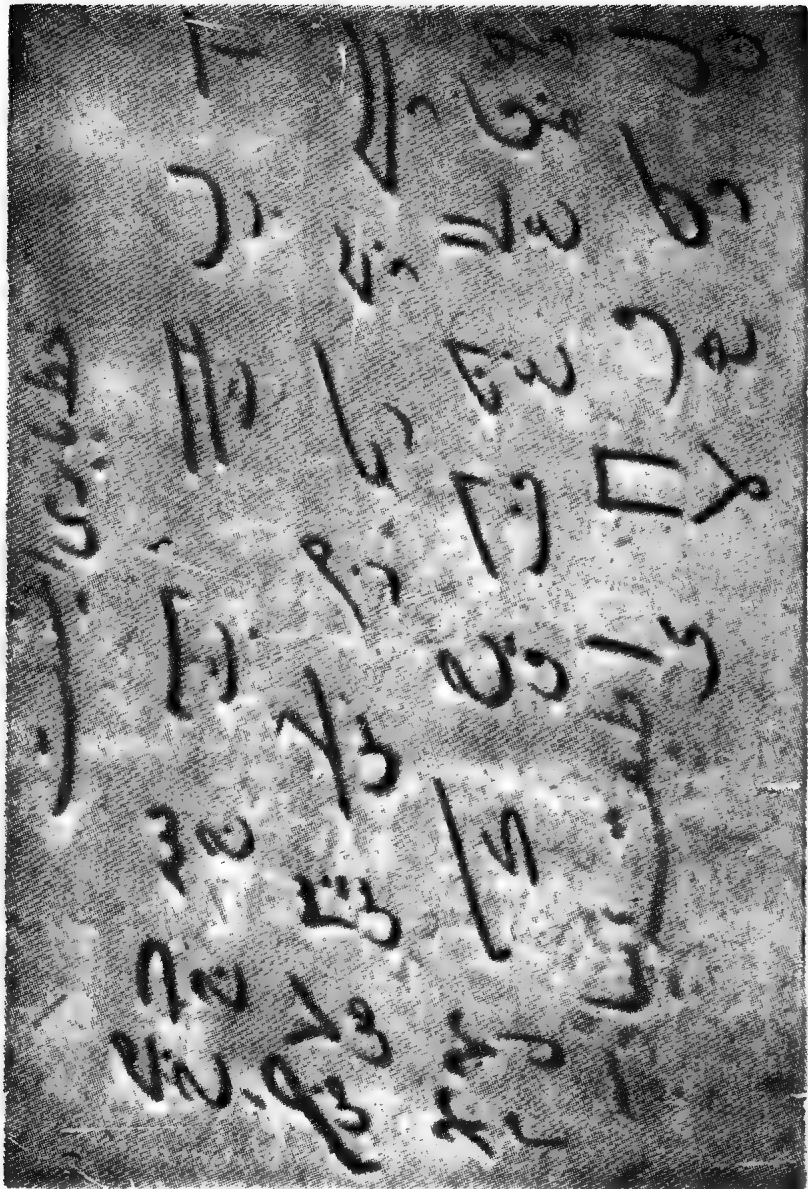
از روی اشکال حروفیکه در عجایب الطبقات داده شده و فقط صورت ۴
 حرف عربی را و انمود میکند، در خط با بری کدام مزیت خاصی نسبت
 به الفبای سابق عربی دیده نمیشود. ولی چون جز همین اشکالیکه در
 عجایب الطبقات می بینیم، تفصیل دیگری از خط با بری نداریم، بنابراین اکنون
 نمیتوانم آنرا کاملاً تحقیق و انتقاد نمایم.

در کتابخانه آستان قدس مشهد، نسخه خطی قرآن به خطنا شناسی موجود است
 (نمبر ۵) که آثار انوشته بخط با بری خوانده اند. (۳) ولی طوریکه
 در فوقوهای مربوط این مقاله دیده میشود کلید خط با بری عجایب
 الطبقات بهیچ صورتی با خط نسخه مصحف مطابقت ندارد، و با اختلاف
 اشکال حروف هر دو خط را در لوحه علیحدہ مربوطه این صفحه نشان
 داده ایم، و بنا برین مصحف مشهد را بخط با بری نمیدانیم.

(۱) این بیت ترکی را انتی بیورج A. Beveridge در ترجمه انگلیسی
 بایر نامه از تذکره الشعراء نقل کرده و در نسخه خطی لغت چغتای و ترکی
 عثمانی مؤسسه تحقیقات شرقی اکادمی علوم اوزبک (نمبر ۲۱۳) ورق
 ۱۹۸ هم موجود است.

(۲) عظیم جانو در سترل ایشیار یو یو ۱۵۳.

(۳) را هنمای گنجینه قرآن ۱۷۸



جدول مقایسه‌ی حروف عربی و خط بابری با خط مصحف مشهور

عربی	بابری	مشهد	عربی	بابری	مشهد	عربی	بابری	مشهد
ا	ـ	اُ	ز	م	ا	ق	ح	ا
ب	ب	ب	س	س	ط	ک	س	ا
ت	ت	ت	ش	س	ش	ل	ل	ا
ث	ث	ث	ص	ص	لا	م	م	ا
ج	ج	ج	ض	ض	ل	ن	ل	ا
ح	ح	ح	ط	و	ب	و	و	ا
خ	خ	خ	ظ	و	*	ه	و	ا
د	د	د	ع	لا	و	لا	لا	ا
ذ	ذ	ذ	غ	ب	ن	ی	آ	ا
ر	ر	ر	ف	س	ن			

* در عکس چهار صفحه که بمن رسید، حرف ظ نیست.

شخص بابر

بابر که از شهزادگان تیموری آسیای میانه بود قیافت مغولی اوز بکی داشت و از تصاویر متعددی که از او در هند و کابل کشیده اند چنین معلوم میگردد که موهای تنک و چشم نیمه میشی و بینی کشیده و وجنات و بدن نیمه چاق و قد متوسط داشت و رنگ چهره او سفید مایل به زردی باشد که میخوری و فیون و معجون خوریهای مسلسل و مداوم طبعاً در رنگ و روی و بنیه او اثری داشته است و وی گاهی ریش خو در تراشیده ولی در اکثر اوقات ریش تنک داشت و سر خود را هم می تراشید. لباس بابر در اوقات عادی کلاه بلند و دستار بزرگ و جیغه و پیراهن و شلوار تنک با بدن چسبیده و کمربند و جبه تازی زانو و کفش بوده که این لباس را «سروپا» میگفتند (۱) و گاهی این لباسها چکن ز ردوزی و دارای تکه های طلائی هم بوده است (۲) و اینگونه لباسها را بطور خلعت به رجال دربار و امراء و سفرای ممالک دیگر می بخشید. (۳)

بابر در اوقات جنگ علاوه بر جبه سلوا زینبه waist coat with cotton غریچه (۴) gharbicheh می بست و کلاه آهنین Helmet بر سر می نهاد و کیم Horse's Mail بر اسب سواری خود می بست و جیه (زره) می پوشید. (۵) بابر مانند ارستو کراتان ممالک آسیائی با تاجمل و حشمت زندگی می کرد، به آداب درباری و کورنش سخت پابند بود. چون سلطان بیگم دختر کلان سلطان حسین میرزا ابکابل آمد و بمنزلت خواهر کلان او بود، جهت تعظیم و احترام او بابر در حین ملاقات زانو زد و ایشان هم زانو زدند. و بعد از این آداب همواره مراعات میشد. (۶) وی از بسکه در شیوه ارستو کراسی پرورده شده بود، حرکات دیگران را که باین شیوه نبودند انتقاد مینماید. مثلاً افغانان که همواره در محیط آزادی زیسته و از آداب درباری و ارستو کراسی دوراند، اعتنای زیادی به اینگونه آداب ندارند

(۱) بابرنامه ۲۴ تذکره بایزیدیات ۲۴۰ (۲) بابرنامه ۲۲ و ۲۳ (۳) بابرنامه ۲۲

(۴) غریچه plate Mail چهارتخته آهن که برای دفع ضربت شمشیر به پشت و

سینه و دوپهلوی می بستند. (۵) بابرنامه ۱۲۶ (۶) بابرنامه ۱۵۰

و این طو رزانو زدن و تقدیم کورنش را منافای شان و کراست فردی خود میدانند، ولی بابر این وضع آزادگی رانمی پسندد و گوید که یکی از ملایک زادگان افغانی ایستاده بود و دیگران که در مرتبه ازو پایین تر بودند می نشستند، و بنا برین این افغانان بسیار روستائی و بیهوش مردمند (۱) در حالیکه طرز تفکر بابر حاکی از محیط ارستو کراسی، و روش افغانان ناشی از آزاده منشی و مساوات دوستی ایشان است. درسو کب بابر همواره توق و تقاره بوده (۲) توق و یا توغ بمعنی بیرق و نشان است که برای شکوه سلطنت دونوع بیرق داشت: اول چتر توق که بالای چتر تخت شاهی افراخته میشد دوم تمن توق که دراز تر از چتر توق و در پایه والا تر از آن بود، و موی دم قوتا من قطاس یعنی غز گاورا بالای آن می بستند (۳) و این اعلام و تقاره گاهی بطور امتیاز خاص به اسرای بزرگ هم داده میشد (۴) و به شهزادگان، حق استعمال علم و تقاره درسوارده نوازش آنها اعطا میگردد (۵) خود بابر مرد سوار کار شایق هر نوع شکار و بسیا ر جلد و تازنده قوی بود ابو الفضل گوید «که بعضی از خصوصیات احوال این پادشاه از غرائب امور است از جمله یکی آنکه بموزه دو پاشنه بر کنگرهای قلعه جسته جسته می دویدند، و گاه گاه دو آدمی در بغل گرفته از کنگر به کنگر می جستند» (۶)

بابر شخصاً شناور ماهری بود، و با آب بازی از دریای کنگسی گنشت واز یک کنار دریا تا کنار دیگر سی وسه بار دست می زد (۷) وی با کشتی گیری Wrestling-match هم شوقی داشت و همواره کشتی گیران ماهر را تماشا مینمود (۸) واز کشتی گیران دربار او پهلوان صادق و اودهی oudhi و کلال و دست

(۱) بابر نامه ۱۷۱ (۲) بابر نامه ۲۳۱

(۳) آیین اکبری از ۳۶ فرهنگ اندراج ۹۷۱ ر ۲ (۴) بابر نامه ۳۸

(۵) بابر نامه ۲۲۸ (۶) طبقات اکبری ۲ ر ۲۷

(۷) بابر نامه ۳۳۵ (۸) بابر نامه ۲۴۴ ر ۲۴۵



این سنگ نبشته بخط بابر در حدود سه صد متری جنوب غربی قریه آب بردن مراد بین فلغر و منچه تاجکستان نزدیک چشمه سار سرخ از زیر زمین بدست آمده است.

یا سین و پهلوان لاهوری رامی شناسیم، که اودهی بایک پهلوان هندستانی
کشتی گرفت. و روزیکه صادق و کلال کشتی گرفتند و صادق غایب آمد،
باو ده هزار تنگه واسپ زین دار و سر و پا و چپکن تکمه دار بخشید، و به کلال
هم سر و پا و سه هزار تنگه انعام داد. (۱)

دیگر از مشاغل تفریحی بابر، بچنگ انداختن پیلان مست و شتران مست
است که که در جشن بزرگ ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م بعد از فتوحات خود در هند
این تماشا را دیده بود (۲) و گاهی هم در هند بشکار فیل و شمرمی پرداخت
(۳) و در دریاها ماهی را شکار میکرد (۴)

بنه بدن بابر بیسار قوی بود، و تا آخر عمر نشاط خود را نباخت، در سفرهای
طولانی و جنگی خویش مانده نشد، در طول عمرش کمتر مریض شد و بسیار کم
از وسایل انتقالی غیر از اسب کار گرفت، و صرف یکبار بوسیله «تخت روان» در
یک سفر طولانی حرکت کرد. (۵)

برای شناسائی مزید شخص بابر به بحث بابرنامه درین کتاب رجوع شود.

عیاشی های بابر

چنانچه گفته شد بابر در طول عمر خود بزندهای میگساری داشت، در سر
های تفریحی و لشکر کشی ها و اوقات عادی همواره یاران هم پیاله با او به
قدح پیمائی می پرداختند، در مستزها و تفریح گاه ها و مواقع خوش منظره
کا بل جایی نیست که وی در آن بزم میگساری را ساخته باشد، و یا از وسایل
دیگر نشه آور مانند معجون و افیون کیفی نبرده باشد.

ولی عیاشی او همواره در بزم یاران میگسار بوده و اطلاعی از معاشقه با زنان
و غلمان نداریم، جز عشق موقتی که او را در اوایل جوانی با بابری در اند جان

(۲) بابر نامه ۲۲۹

(۱) بابر نامه ۲۳۳

(۴) بابر نامه ۲۴۴

(۳) بابر نامه ۲۳۵

(۵) بابر نامه ۲۳۳

روی داده بود، وی در بایر نامه زنا و معاشرت با زنان نامشروع را بنظر کراهت و انتقاد می بیند و فسق و فجور را باعث خرابی خانواده های شاهان میداند (۱) وای با موسیقی و مناظر دل انگیز و زیبا عشقی دارد، و در بایر نامه از هنرمندان موسیقی و بسا از متشرحات و تفریح کا ههای کابل و مناظر دلکش آن نام می برد، وی از زندگانی حلقی گیر دو گویند که در کابل بربل حوض تخت شاه این شعر خود را کند، بود :

نوروز و نو بهار و می و دلبری خوش است

بایر بعیش کوش که عالم دو باره نیست (۲)

(۱) بایر نامه ۱۰۸

(۲) تاریخ فرشته ۳۱۱۱ - اویمای ق مغل ۳۹۸

بخش سوم

شخصیت سیاسی و اداری بایر

تشکولات ملکیه

در هندوستان از عصر سلاطین دهلی و خلجیان و لودیان نظام خاص اداره ملکی و مالیات وجود داشت ، که مخصوصاً بنسب شاهان خلجی و لودی که از افغانستان بهند آمده بودند ، اساس آن نظام ریخته و پرورده شده بود ، و بایر هم همین نظام را پیروی نمود و بجا گذاشت ، و بایرین وی مبتکر یک نظام نوین اداری شمرده نمی شود .

از نظر طرز اداره و مفکوره در سلطنت اسلامی هندسه دوره را میتوان تشخیص کرد :
اول : عصر اول سلطنت اسلامی که از لودیان ملتان و غزنویان و غوریان به خلجیان و لودیان دهلی رسید و در تمام این دوره ، مبادی اسلامی از قبیل نظام قضا و خراج و نظام لشکر داری و اقطاع (جاگیر) و نظام درباری و شاهی با اصطلاحات عربی یا فارسی آن از افغانستان به شمول مفکوره های تصوف و روحانیت اسلامی بهند آمده ، که نظام اداری بایر هم در اواخر همین دوره واقع میشود و بنی بر همین اساسهاست .

دوم : بعد از وفات بایر ، شیر شاه سوری افغان ، همین تنظیم را استحکام بخشید ، و ترتیب و زندگانی جدید بآن داد .

سوم : بعد از مرگ هما یون بوسیله جلال الدین محمد اکبر و درباریان فکور او این نظام رنگ خاص مقامی و ترتیب جدید گرفت که عبارت از « آیین اکبری » یا شد . (۱) و این دوره تا فتح انگلیس بر هند و ام

(۱) صولت شیر شاهی به حواله تاریخ هند ، تالیف جان کلاوکه

مارشمن طبع لندن . ۱۸۶۰ م

داشت ، و بقول اکثر مؤرخان ، تر تمب آیین اکبری در اکثر مواد ، مرهون نظام اداری شهر شاه سوری است (۱)

در حقیقت نظام اداری بابر را مخلوطی از عناصر سلطنت لودی و مواد جدید فراورده بابر از افغانستان و ماوراءالنهر توان گفت ، که در طبیعت خود يك نظام لشکری بود ، و هر مامور در بار بابر در جمع لشکریان هم شمول داشت ، و پادشاه دارای قدرت نامحدود شده میشد .

نظامیکه در تحت قدرت نامحدود پادشاه ، و بزور تیغ و لشکر بوجود می آید ، و در رأس آن هم یکتفر فاتح با اختیارات تام قرار دارد ، و او هم خلیفه و ظل الله شمرده شود ، در تحت این شرایط « طبقه حاکمه اشرف » بوجود می آید ، که با شخص پادشاه یا درباریان او ربطی داشته باشند ، و مامورینیم که در دربار بابر امرای نظامی و شاهزادگان و ور و حانیون و هنرمندان و نویسندگان موجودند که « طبقه حاکمه » را تشکیل داده اند ، و وسیله آنها طبقه عامه یعنی دهقانان - کسبه - شهر نشینان اداره و استمار می شوند و موقع پیشرفت و قدرت این اشراف هم به اداره خاص پادشاه وابسته است ، و اکثر این امر او اشراف درباری در مجامع شراب خوری و عیاشی با بابر همکامه اند ، و مزاج او را باهزالی و مطربی و شاعری خوش می سازند ، و ازین راه به مدارج عالی امیری میرسند (۲) و بابر آنقدر بر اوضاع مسلط است که در خانه قاضی قره به بهزادی شمال کابل میخواهد شراب بخورد و قاضی میگوید : « در خانه من تاکنون شراب نخورده نشده ، پادشاه حاکمند . » (۳) از امرای معروف دربار بابر در کابل و

هند یکی خواه دوست خاوند است که به موجب خود بابر نامه (ص ۱۳۴ و ۱۳۵) در بزهای عیاشی و باده پیمائی بابر داخل بود ، ولی همین شخص القاب « هدایت مآب ولایت انتساب » داشت (۱)

این اعیان و اشراف درباری و امرا که داخل « طبقه حاکمه » و اشراف درباری بودند ، و بدین وسیله اموال فراوانی بدست می آور دند و موقع خود را حفظ میکردند ، گاهی تحفه های گرانمایه بدر بار تقدیم میداشتند ، و بدین وسیله پادشاه را خوش می ساختند ، و موقع خود را هم حفظ میکردند چنانچه برون آخر ماه ربیع الاول ۹۳۵ هـ بابر در آگره بخانه سلطان محمد بخشی رفت و در آنجا معجون خورد ، و از بخشی مذکور در ضمن پذیرائی مجللی بیش از دویست نقد و جنس پیشکش گرفت . (۲)

بابر امرأ دربار خود را از اشخاص زبده که در جنگها با او همراهی کرده بودند ، انتخاب میکرد . و درین جمله رجال ماوراءالنهر و افغانستان و هند داخل بوده اند . در بابر نامه از مامورین ملکی : بخشیمان (۳) و دیوانیان و شقده از و چودهری (۴) کلاتر (۵) میرآخور (۶) پیاده (۷) کوتوال (۸) منشی (۹) عسس (۱۰) تعلیقچی (۱۱) داروغه (۱۲) یا مچی (۱۳) تمغاچی (۱۴) و از مریوطین درباری : مهر

(۱) بابر نامه ۲۱۱

(۲) بابر بر نامه ۲۲۸

۳ بخشی : اصلا کاتبان حروف و یغوری و در هند آمرای تنخواه

Pay Master (۴) رک تشکیلات مالی (۵) کلاتر رئیس یک صنف رئیس قبیله

(۶) مهر آخور : رئیس اصطبل و اسبان . (۷) پیاده : مامور تحصیل مالیات دردهات

(۸) کوتوال : کلمه پشتو است بمعنی قلعه دار و محافظ امنیت شهر .

(۹) منشی : نویسنده نامه و فرامین شاه . (۱۰) عسس : مامور حفظ امنیت

در شب . (۱۱) تعلیقچی : فرمان نویس و حکم نویس . (۱۲) داروغه : آمر

یک اداره یا حاکم یک شهر و ناحیه . (۱۳) یا مچی : آمر پسته خانه

(۱۴) تمغاچی : مامور گمرک Custom Officer

دار، علمدار، کتابدار، رکابدار، جلمه دار، بکاول (۱) شربت چی،
خزانچی، قورچی (۲) جاندار (۳) یساول (۴) سؤچی (۵) ایچکی
(۶) کیرکیراچی (۷) شقاول (۸) قواچی (۹) پیروانچی (۱۰)
قراول (۱۱) آخته ییکی (۱۲) اوغلاقچی (۱۳) باشلیغ (سالار) وغیره
نام برده میشود. (۱۴)

(۱) بکاول: داروغه مطبخ شاهى .

(۱۵) بابر نامہ ۷۱۱ بعد

(A7)

سلیمان شاہ بہ لقب ہر ادر
خواجہ دوست خاوند ، بہ لقب ہدایت مآب ولایت انتساب
یونس علی معتمد السلطنہ مقرب خاص
شاہ منصور ہر لاس عمدۃ الخواص
درویش محمد ساربان
عبد اللہ کتا بدار
دوست ایشک آقا محمد خلیل اختہ بیگی
سلطنت مآب خلافت انتساب سلطان علاء الدین خان بن سلطان بھلول
لودی ۔

(A V)

نتیجه السلاطین جلال خان و کمال خان او لاد سلطان علاء الدین (هند)

عمدة الاعیان نظام خان بیانه (هند)

حلی خان شیخ زاده فرملی (هند)

سیادت ماب میر همه (میر همه Hamah)

عمدة الخواص محمدی گوکلتاش

خواجگی اسدجان دار

عمدة الملک خان خانان دلاور خان (هند)

ملک داد کرانی عمدة الاعیان (هند)

شیخ المشایخ گورن هند

نقابت پناه سید مهدی خواجه باجه بابر

برادر اعز محمد سلطان میرزا

سلطنت ماب عادل سلطان بن مهدی سلطان

معمد الملک عبد العزیز میر آخور

معمد الملک محمد علی جنگه جنگه

عمدة الخواص قنای قدم قراول

شاه حسین یارگی (بارکی؟)

جانی بیگه اتکه

معمد الخواص تردی بیگ

ملک قاسم برا در با با تشقه

معمد الخواص مؤمن اتکه

رستم ترکان با شلیخ

عمدة الخواص سلطان محمد بخشی

قرار با برنامه: اسرای دربار، بشمول دیوانیان و کارکنان دربار تماماً بدون فرق

ملکی و عسکری در جنگها اشتراک داشتند (۱) و در اوقات اداره و صلح هم مطابق

انتخاب پادشاه به امور ملکی و حکمرانی ولایت گماشته میشدند، و در آنجا

امور دیوانی و لشکری هر دور با اختیارات کامل اجرا میکردند مثلاً

عبدالله کتابدار و یازید بکاول طباطبائی و خواجگی اسد جاندار و کمال شریعتچی

از اسرای لشکری با بر بوده اند که در جنگها دسته های نظامی را قیادت

میکردند (۲) و ملا محمد مذهب با ایلچی بنگاله بمذاکرات سیاسی و لشکری میرفت (۳)

این وضع خلط و ظایف ملکی و عسکری و درباری تا آخر سلطنت بابر ادامه

داشت، ولی بعد از فوت او در عصر فرزندش همایون امور مملکت بسه سهم تقسیم یافت:

اول: سهم سعادت مشتمل بر امور قضا و اهل علم و مشایخ و تعیین وظایف

و سیور غالات مدد معاش آنها که آمر سهم سعادت شرف الملک مولانا سحی الدین

محمد فرغری بود.

دوم: سهم دولت و اقبال مشتمل بر امور متعلق به تقرر مأمورین و تعیین

مراتب و حقوق آنها با تعیین علوفات عساکر که در رأس آن عمدة السلطنة شجاع

الدین امیر هند و بیگ بود.

سوم: سهم مراد که عبارت از امور دربار و حرم شاهی است و جلال الدوله

امیر او پس مجید صاحب سهم مراد بود. (۴) و هم همین همایون برای

تقسیم وظایف دیگر چهار سرکار آتشی - هوا ئی - آبی - خاک کی را بر وجود آورد

که در رأس هر سرکار یک وزیر بود. و با سرکار اول امور جنگی، و با دوم امور

مطبخ و غذا و اصطبل شاهی، و با سوم امور شراب خانه و جریان انهار و بحار، و با

چهارم امور زراعت و عمارت و ضبط خالصات و بیوتات یعنی اراضی و عمارات دولتی

تعلق داشت (۵).

(۲) بایرنامه ۲۱۱۱۳۳

(۱) بایرنامه ۲۱۱

(۳) قانون همایونی ۳۰

(۲) بایرنامه ۳۸

(۵) قانون همایونی ۳۸

بهر صورت چون بابر عمری را در میدا نه‌ای جنگ و غارت و حمله و گریز گذرانده بود و بعد از فتح هند هم فرصتی برای اصلاح تشکیلات اداری و یا وضع نظام جدید نیافت، بنابراین در عصر او همان نظامهای سابقه در و ره خلجیان و لودیان افغانی تعقیب شد، و ابتکاری در امور اداری نداشت.

وی شخصاً به همکاری امرای دربار یک نوع حکومت عسکری داشت و تشکیلات خاص را نیافرید. نامهای برخی از ماورین ملکی نیمه عسکری او طرز اداره او را وانمود میکند. در ۹۳۵ هـ چون هلال عید شوال را چند نفر دیدند پیش قاضی گواهی دادند (۱) و ازین برسی آید که قاضی شریعت هم وجود داشت و در بایرنامه از قاضی ضیاء مکرراً ذکر رفته که در جو نپور ۲۰ لک باویششیده شده بود (۲).

اگر چه در بایرنامه و دیگر تواریخ معاصر او به ((نظام خاص اداری)) در عصر بابر اشاره موجود نیست ولی از مطالعه اوضاع عمومی آن عصر و دربار بابر بدین نتیجه میرسیم که حکومت عصر بابر مرکب بود از:

۱- دربار شاهنشاهی و کارکنان مربوط آن که ما نامهای برخی از ایشان را ذکر کردیم. و در راس این عمده دربار بعد از بابر شخصی بنام خانه سامان یا میر منزل واقع بود (۳).

۲- امراء: که از بقر بان دربار بوده و امور عسکری و ملکی را به حیث سر لشکران شاهی بدست داشتند و در تحت امر ایشان ماورین دیوان مالیات و میربخشی military-pay officer و کوتوال (آمر پلیس و امنیه) و داروغه و محتسب و غیره بوده اند و بابر از جاسوسان فرستادن خود دهم ذکر دارد (۴) که بعد از او در اداره هند جاسوس خفیه را «هر کاره» و اطلاع دهند و علانیه را (واقع‌نویس) میگفتند. (نیز رجوع کنید به مبحث تشکیلات مالی)

(۲) بایرنامه ۲۰۸

(۱) بایرنامه ۲۳۳

(۳) بایرنامه ۲۳۳

(۴) ایدوانسد هستری ۵۵۷

۳- دارالقضا judiciary در تحت اداره قاضی و قاضی القضا، که زیر نظارت او متفحص قضایا را تحقیق میکرد، مفتی دربار، از روی فقه حنفی فتوا میداد، و بالاخر قاضی دربار، آن حکمت و قضیت میگفت و حکم را صادر میکرد، و میرداد به اجرای آن همت می‌گماشت و پولیس (حسبه) و محتسب هم در تحت نظر امیر داد، کار حفظ مساجد و پهلها و قلعه‌ها و امور عامه میکرد و اخلاق و نرخ و نو را نگرانی مینمود، برای حل و فصل دعاوی هنو دیکتفر منصف judge هندو یا پنچایت panchayat یعنی juries غور و حکم مینمود (۱) شخصیت فعال بابر از کارنامه‌های لشکری او ظاهر است، وی برده‌های فعال و فاتح و لشکر کش هوشیار و دانا به امور سوق الجیشی و تاکتیک‌های عصر خود بود، مخصوصاً در استعمال توپخانه Artillery و سلاح گرم و تفنگ استیازی داشت. فعالیت او به درجه بی‌بو دکه از سن پانزده سالگی فاتح هند، دو عید رمضان راسالی در یکجا نگذرانده بود (۲).

با شخصیت فعال بدنی دینامیک بابر فعالیت عقلی و سیاست مداری او را نیز فراموش نتوان کرد، وی با سیاست مابین شبیه به رویه مکیاولی Mackiavellism تمام امرای دربار سلطان ابراهیم را با همدیگر مخالف و بدین گردانیده و ازین عمل خود در تضعیف و تزلزل بنیان امپراتوری لودی نتیجه گرفت.

بابر با شاه اسمعیل صفوی که رقیب زبردست و کهن سال او شیبانی خان را ازین برد روابط دوستانه نگه داشت و مانند یک سیاست مدار هوشیار با وجود یکه‌سنی مجسم را سخ‌العقیده بی‌بود. یا آن‌شاه شیعی مذهب آق‌نادر نزدیکی کرد که شعار خاص کلاه سرخ قزلباش را هم برای خود و سپاهیان خود برگزید و اعمال ظالمانه او را که با سپاهان خراسان کرده بود نادیده گرفت.

بابر در هند هم باز رعایای غیر مسلم خود بعد از شکست‌های جنگی ایشان

(۱) Some cultural aspects of Muslim Rule in India 29

(۲) بایرنامه ۲۱۷

رویه نر می داشت و بامدار او انصاف پیش آمد که او را يك نفر سیاست مدار بصیر
توان گفت و نمونه این مفکوره عدم تعصب او وصیت نامه ایست که در او آخر
عمر به فرزند بزرگ و لیعهد خودهما یون نوشته است. و در آن میگوید
۱- همواره از تعصب مذهبی پرهیز باش و جذبات دینی و رسوم مردم را در نظر
بگیر و بدون تبعیض و رعایت خاص با تمام طوایف به انصاف رفتار کن.
۲- از ذبح گاو پرهیز تا که در دل مردمان جای گیری و از راه احسان مردم
مطیع تو باشند (۱).

۳- پرستش گاه هیچ قوم را تخریب مکن و باارباب همه مذاهب انصاف
نما تا روابط رعیت با پادشاه خود دوستانه باشد و بدین صورت در مملکت
امن و امان برقرار گردد.

۴- نشر و اشاعه اسلام بجای ظلم و ستمشیر بوسیله لطف و احسان بهتر است.
۵- اختلافات شیعه و سنی را همواره صرف نظر کن که وسیله ضعف اسلام است.
۶- خصوصیات رعایای خود را در مواسم مختلف سال در نظر داشته باش، تا
سلطنت تو از بیماری وضعف محفوظ باشد (۲۰)

انتساب این وصیت نامه تا چه اندازه محل وثوق و اعتماد است؟ این مسئله
در خور غور و تحقیق است. ولی ما از اعمال خود با هر هم میدانیم که باید
چنین مفکوره داشته باشد، زیرا او در اوقات فتوحات خود در هند هیچ معبدی
را از ارباب ادیان دیگر تخریب نکرد، و هم همین وصیت او را اخلافتش در

(۱) در اینجا رعایت عقاید هندوان مراد است که گاو کشی را ناجایز شمارند.

(۲) رود کوثر ۱۲ بحواله اندین اسلام، يك نقل این وصیت نامه با برادر
سنت لایبری بهووال هند موجود است. دکتور راجندر پرشاد رئیس جمهور
اولین هند در کتاب India devided طبع ۱۹۳۶ م نیز همین وصیت نامه
را آورده است که تاریخ اصل نسخه یکم جمادی الاولی ۹۳۵ هـ باشد.

نظر داشتند و حتی اکبر آنها عملاً در جهاننداری خود تطبیق میکرد، و هند و آن
زیاد در بارش محشور بودند، و دوره سلطنت او کاملاً يك دور عدم تعصب مذهبی است.
دوم: بابر به طبقه صوفیان عقیدتی داشت و مخصوصاً با ارباب طریقت نقشبندیه
روابط ارادت او از عصر اجداد و پدرش محکم بود و ما میدانیم که صوفیان
و درویشان را نسبت به علمای ظاهر و قشری، نظروسیعی بود و به «صلح کل» عقیدتی
داشته اند. بنا برین بعید نیست که بابر در مسایل مذهبی، آنقدر متعصب
نباشد، که وسیله آزار ارباب ادیان دیگر گردد. و هم شخصی که سیاست
مدار باشد، نمی خواهد بدین وسیله رنجش و تعصبی را در مقابل خویش ایجاد نماید.
بابر مقاومت های عسکری را چکان هند و با فشار شکر و جنگ ازین میبرد
ولی عین همین رویه را با فرمان رویان مسلمان و افغان نیز داشت. و بنا برین
او رافاتح سیاست مدار و جنگ آور نیرومندی گفته میتوانیم، ولی شخص متعصب
و سخری نبوده است.

بابر در عین اینکه شخص مذهب با کلتور و سپاهی فاتحی بود، در قسمت
اداره واد منستریشن نیز تجارب موروث خاندانی و از سن طفولت آزمایش های
عملی در آسیای میانه و افغانستان داشت، وی از هند و کشتا و لایت بهار
هندوستان حکمرانی میکرد که مالیات قسمت هندی آن از بهیروز تا بهار ۵۲ کرور
تنگه در حدود يك و نیم میلیون سترلنگ بود و ازین جمله ۲۹ کرور به راجه
های مطیع در تحت اقتدار بابر تعلق داشت که تمام ولایات کشور با بری
عبارت بود از:

سرهند، حصار فیروزه، شهر دهلوی و میان دواب، سیوات، بیانه، اگره، ولایات
مرکزی، گوالیار، کالی، قنوج، سنبهل، لکهنو، خیرآباد، اودھو بهرا، بیج،
جونپور، کره و ناناگپور، بهار، سیروهی، سارون، چپاران، گوندیکه، ناگور، رن تمبهور (۱)

(۱) در نسخه مطبوع ترجمه فارسی شرح این ولایات نیست در نسخه ترکی
با مقدار مالیات هر ولایت موجود است (ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲۳۳)

این ولایات کشور شامل هر گنه ها بود، که عدد آن در عصر بابر معلوم نیست ولی در عصر شیر شاهی تمام مملکت او بقول آیین اکبری عبارت از ۹۷ سرکار و ۲۲۶۷ پرگنه بود و عدد قریه های مربوطه این پرگنه ها در حدود یکصد و سیزده هزار تا یکصد و شانزده هزار است. (۱)

راجه های ماتحت امپراتوری بابر:

راجه سواته، راجه ر و بارین، راجه بکرماجیت رن تمبهو راجه کلنجری راجه سنگ دیو، راجه بکمدیو راجه بکم چند (۲)

بابر بعد از فتح یک قسمت افغانستان از بدخشان تا قندهار حکمرانان خود را بر اساس اعتماد و روابط خانوادگی از پسران و اقارب خود و شهزادگان دو دمان تیموری و سمریکر دولی بعد از فتح هند مناصب حکمرانی ولایات را علاوه بر افرادهای خویشتن به برخی از درباریان مقرر و معتمد که باو خدمت کرده بودند هم سپرد و برخی از راجکان و امرای مقامی هند را بشرط قبول اطاعت و دادن مالیات بر حال خود گذاشت.

بابر در افغانستان به تشکیلات خاصی پرداخت و در عصرش قندهار، غزنی و گردیز، کابل و ننگرهار - بدخشان اجزای خاص اداری بودند، که یکی از شهزادگان مانند همایون - هندال، عسکری، کامران و یا امرای بزرگ دربارش در آن حکم میراندند و مالیات را مطابق راجی که از اسلاف تیموری او درین سرزمین ها بوسیله می گرفتند. ولایت کابل در عصر بابر مشتمل بر ۱۴ تومان (باصطلاح هندو پرگنه) بود اگر چه نواحی سوات و باجوړ و پشاور و هشتنغر نیز از توابع کابل بود ولی درین زمان در تصرف افغانان بود و به وسیله کلانتران و خوانین قبیلوی اداره میشدند.

(۱) سائمه نیرنگه خیال طبع لاهور ۱۹۳۰ م بحواله تار یخ شیر شاهی عباس

سروانی و واقعات ششانی خطی

(۲) بابرنامه ۲۰۵

ولایت دیگر لمغانات: دارای ۵ تومان و دویلوک بود که کلانترین تومان آن ننگرهار شمرده میشد و داروغه نشین آنجا آدینه پور از کابل ۱۳ فرسنگ فاصله داشت. تومان های دیگر لمغان علیشنگ و الینگار و سندرو و کندر و نورگل است و مالیاتی که از کابل و لمغان و صحرانشین بدست می آمد، هشت لک شاهرخی (۲۰ لک روپیه) بود. (۱)

اما ولایت قندهار: غرباً تا زمینداور و گرمسیر و شرقاً تا قلات و درنگ و شما لا تاثیر و دهله و جنوباً تا دودکی و مستنگ و شمال شمرده میشد. (۲) که در این جمله در عصر بابر فقط شهر قندهار با ملحقات آن بین قلات و مجری هلمند به حکمرانان او تعلق داشت و ما از حکمرانان عصر او در افغانستان این رجال را از روی بابرنامه می شناسیم:

ناصر میرزا حکمران قندهار و غزنی

عبدالرزاق میرزا حکمران ننگرهار

خواجه کلان حکمران غزنی و گردیز

سنجر برلاس حاکم ننگرهار

قیام اردو شاه حاکم ننگرهار

هندو بیگ حکمران بهیره

محمد علی جنگج جنگ حکمران میان بهیره و دریای سند

لشکر خان جنجوه حاکم خوشاب (پنجاب)

بابر اتانومی داخلی قبایل یوسفزائی را برسمیت شناخته بود، چون در ۹۲۵ ۱۹۵۱ م ملکه شاه منصور با ۶ نفر کلانتر یوسفزائی در کابل بحضورش رسید، بایشان خلعت های فاخر داد و او گوید: که آنچنان مقرر است که بولایت سوات دخل نکنند و جمیع رعایا را از میان خود برارند و

(۱) بابرنامه ۸۹

(۲) آیین اکبری ۱۸۹۲

دیگر افغانان که در باجور و سوات زمین می کارند، شش خروار شالی بدیوان بدهند (۱)
این وضع بر هو شیاری و سیاست مداری بابر روشن دلیلی است که با در رک
روحیات آزادی خواهانه افغانان قبیله‌ای ایشان رفتار داشت، در حالیکه در
موارد دیگر رقیبان و سرکشان را بجزور و عنف خاضع و بزانو زدن مجبور می ساخت
چنانچه در ۱۵۲۵ هـ ۹۳۲ م علی خان افغان را که در هند اسیر شده بود و در وقت
آوردنش بحضور بابر در زانو زدن تأخیر میکرد، امر شد که پایش را کشیده
و بجزور مجبور به زانو زدن سازند (۲)

بابر روابط خود را با دربار صفویان ایران، صمیمانه نگه داشت و با این
وسیله بطوریکه سیاست مدار، حمایت دربار صفوی را در مقابل رقبای خود
شیانی خان و امرای او از بک بدست آورده و ماسی بلیم که ایلچی (سفیر)
پادشاه قزلباش مراد قورچی در هند بدارش حاضر است، و بعد از گرفتن
خلعت و دو لک تنگه بطرف ایران حرکت می کند. (۳) همچنین ایلچی بنگاله اسماعیل
میتا بدر بار او در مسایل صلح و جنگ حرف میزند (۴). و چون در سنه ۹۳۵ هـ در
باغ خود بارعام داد درین طوی ایلچیان متعدد قزلباش (ایران) و اوزبک
(ماوراءالنهر) و هندوان بوده اند و بابر از ایلچیان ایران و امرای متعدد ماوراء
النهر ذکری دارد که ایلچیان قزلباش در دست راست و ایلچیان اوزبک بدست
چپ دربار قرار داشتند و یونس علی و عبدالله از امرای دربار بابر از ایشان
پذیرایی میکردند (۵) همچنین سلیمان آقا ایلچی عراق و حسین ایلچی سیستان

(۱) بابر نامه ۱۵۱

(۲) بابر نامه ۱۶۸

(۳) بابر نامه ۲۳۵

(۴) بابر نامه ۲۳۸

(۵) بابر نامه ۲۲۹

بدر بار بابر بوده اند. (۱)

در سنه ۹۳۳ هـ خواجگی اسد جا ندار بعراق به ایلچی گری فرستاده شده
بود که از آنجا با ایلچی عراق سلیمان ترکان آمد و واپس بطرف شهنشاه
طهماسب با سوغاتها با ایلچی گری ارسال شد (۲) و همچنین در سنه ۹۳۵ هـ
کمال الدین قنات از طرف کستن قرا حکمران از بکی بلخ و امن میرزا
از طرف کوجوم خان اوزبک بطور ایلچی بحضور بابر سیده بودند
(۳) و ازین برسی آید که بابر با حکمرانان ایران و آسیای میانه و هند روابط سیاسی
داشته است.



کتاب پر لیبی شماره

(۱) بابر نامه ۲۱۱

(۲) بابر نامه ۲۱۷

(۳) بابر نامه ۲۳۲ و ۲۳۳

مقدار درآمد و نظام مالیات

Revenue-System

بابر در افغانستان بعد از فتح کابل، نظام خاصی را برای مالیات وضع نکرد، و حسب ضرورت از مردم مالیات ستد. وی گوید که: کابل محقر جا نیست سیفی است و قلمی نیست. یعنی: بمصارف زیاد لشکری دارد و مالیات آن کمتر است. وی از ولایات کابل و غزنی سی هزار خروار غله مالیه ستد، و نیز در سفر ۹۲۵ م ۱۵۱۹ م بر مردم دره کهراج پنجگوره چهار هزار خروار شالی تحمیل کرد (۱) بابر عادت داشت که برای مصارف لشکر و تمویل رجال خود به گماشتن (تحصیلداران) به جمع آوری اموال می پرداخت و گاهی هم برسم (چاقون) یعنی (تاخت و تاز ناگهانی عسکری سوار) بر قبایل می تاخت و از آنها اموال و گوسفندان و حیوانات را بصورت چپاول میگرفت. و در بابرنامه ازین چاقونهای خود ذکرها دارد (۲) و اموالیکه بوسیله تحصیلداران و بوضع سلم و صلح بدست می آمد، و یاد چاقون، غارت میشد بمصارف دریاری و لشکری میرسید. اما تقسیم این اموال غنیمت چنین بود که: از اشخاص غارت کننده یک خمس در حصه بابر میرسید، و در حق برخی از آنها که رعایت خاص میشد، یک خمس را به ایشان می بخشید. چنانچه در سنه ۹۱۳ م ۱۵۰۷ در غارت قبایل غلجی افغانان حدود غزنی، یک صد هزار گوسفند بغارت گرفته شده بود که از انجمله ۲۰ هزار

(۱) بابرنامه ۱۳۸۹۲

(۲) بابرنامه ۲۲۹۱۲۸۹۷۷۹۶۷۹۳۹۲

رعایتاً بحساب نیامد، و از جمله هشتاد هزار باقی یک خمس یعنی شانزده هزار نصیب بابر بود. (۱)

علاوه بر این مالهای تاراجی که در چاقونها بدست می آمد، بابر مالیات مستقیمی هم داشت و چنانچه ذکر رفت از کابل و لغمان هشتصد هزار شا هر خی مالیات داشت (۲) و بر قبایل کهراج (حدود پنجگوره) چهار هزار خروار شالی را تحمیل کرده و به تحصیل آن سلطان و بیس سواتی را گماشته بود (۳) و همچنین در سنه ۹۲۵ م ۱۵۱۹ تمام مالیات اراضی با جور و سوات شش هزار خروار شالی بود (۴) و تمام مالیات هند از بهیر تا بهار به ۵۲ کرو و تنگه (در حدود یک و نیم میلیون سترلنگ) میرسید که ازین جمله ۸ یا ۹ کرو و آن از راجه های تحت اقتدار بابر اخذ می شد. (۵)

بابر در هندوستان علاوه بر مالیات معین، خزاین هنگفتی از لودیان و اسرای هند بدست آورد، و لنگ بخشی هانمود و تعایف گرانها را بکابل و مارا، انهر فرستاد و یک سیرطلا به میر همه بخشید (۶) و چون در

(۱) بابرنامه ۱۲۹ (۲) بابرنامه ۸۹. هر رویه هندی مساوی دو نیم شهرخی

بود که هر شهرخی مساوی ده پنس و بنابرین تمام مالیات ۸ لک مساویست

با ۳۳۳۳۳ سترلنگ (ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲۳۳۱)

(۳) بابرنامه ۱۳۸

(۴) بابرنامه ۱۵۱

(۵) ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲۳۳

(۶) بابرنامه ۲۰۵

هند وستان از عصر لودیان نظام بسیار مرتبی برای مالیات موجود بود بنا برین بابر هم همان نظام مالی را جریان داد .
در هند اساس اجتماع انسانی بر دیه استوار است و در هر دیه یکنفر چودهری Chaudhri (مقدم) به نمایندگی دهقانان و بازگویی خواستهای آنها وجود داشت که او ضاع مردم را باهل حکومت روشن میساخت، با این چودهری يك نفر بنام پتواری هم بود، که اندازه محاصل زمین و مالیات آنرا تعیین میکرد، و او يك دفتر ثبت مقادیر مالیات زمین را بنام بهی Bahi داشت (۱).

در قرن شانزدهم که بابر هند را فتح میکرد، از دوره سلاطین خلجی و لودی تشکیلات اداری و مالی چنین باقی بود، و بابر هم همین ترتیب و تنظیم را پیروی کرد، و مجموعه کارکنان این تنظیم را بابر «بخشیان و دیوانیان» نامیده است (۲). در آن عصر واحد مهم اداری و مالی پرگنه Pargana بود، در عصر شیرشاه سوری بعد از مرگ بابر تمام مملکت ۳۷ ولایت و یکصد و شانزده هزار پرگنه داشت (۳) بدین موجب:

۱- واحد کوچک تر شق shiqq بود که اداره آنرا شقدار shiqdar میکرد (۴) و این شق در زمان بابر يك پرگنه شمرده میشد (۵) که اکنون در هند تحصیل گویند.

۲- چند شق (پرگنه) عبارت از يك سرکار (ضلع) بود، و آمر آن شقدار شقدار آن یا صدر شقدار نامیده میشد. که گاهی فوجدار هم میگفتند.

۳- چند سرکار يك «صوبه» یا ولایت Provice را تشکیل میداد، که آمر آن بعد از زمان بابر «صوبدار» بود. (۶)

(۱) تاریخ فیروزشاهی از برنی ۲۸۸ فرشته ۱۰۹

(۲) بابر نامه ۱۶۵ (۳) صولت شیرشاهی ۸۶ (۴) برنی ۳۷۹

(۵) طبقات اکبری ۱۰۳۱ (۶) صولت ۸۶ و سلطنت دهلی ۳۵۳۶

بابر در ذکر واقعات خود از بین تشکیلات نام میبرد و گوید که مطابق «قاعدۀ پرگنه» از هر هزار نفر يك سوار برای لشکر داده میشد (۱) و شقدار حصار فیر و زه که حمید خان نام داشت در مقابل بابر لشکر کشی میکرد (۲) و همچنین در حدود بهیره پنجاب از سرکارها ذکر کرده دارد (۳) در هر پرگنه برای جمع آوری مالیات مامورین ذیل بوده اند:

۱- عامل اصطلاح قدیم فقه اسلامی، که در قرن ۱۶ بنام شقدار در رأس اداره مالی پرگنه واقع بود.

۲- مشرف یا امین یا منصف که معاون شقدار بود و بین حکومت و مردم حکم شمرده میشد، و زمین را پیمایش میکرد.

۳- خزانه دار یا فوطه دار (District Treasurer) Fotdar

۴- دوفتر کارکن برای ثبت مالیات که یکی را «فارسی نویس» و دیگری را «هندی نویس» میگفتند.

۵- یکنفر قانون گو Qanun-go که ریکار دمحصولات آذنی را ترتیب میکرد (۴). بدینصورت از هر دیه یکنفر پتواری Patwari به کمک چودهری مقدار زمین کاشته شده را به شقدار مربوط خود از روی دفتر بهی Bahi اطلاع میداد، و شقدار بوسیله معاون خود که مشرف بود زمین مذکور را پیمایش میکرد و مقدار محصول و مالیۀ آنرا تعیین مینمود، و اگر بین حکومت و دهقانان اختلافی در آن بوجود می آمد مشرف بحیث يك شخص امین در آن حکمیت میکرد و بوسیله کارکن فارسی یا هندی بدفتر مالیات ثبت میشد و مقدار مالیۀ را به خزانه دار میسپردند، و تمام این اسناد و ریکارد را قانون گو حفظ میکرد و خود بابر گوید: که این کارکنان دولتی از عامل و مستأجر و

(۱) بابر نامه ۲۱۰ (۲) بابر نامه ۱۷۱ (۳) بابر نامه ۱۳۴

۴- The Dehli Sultanate ۳۵۳۶ بحواله برنی ۲۸۸-۳۳۸ تاریخ

داوودی ۷۹ و مشتاقی ۴۹ و سروانی ۶۹

کارگذار تمام هندوست (ص ۲۰۴) در قرن ۱۵-۱۶ زمین های مزروع هند وستان ازطرف دولت بانواع ذیل ادا ره میشد:

۱- خالصه: زمین های مزروعی که مستقیماً بدولت تعلق داشت Crown-Land

و حصه بزرگ درآمد این اراضی به حشم «لشکر» پرداخته میشد (۱)

۲- انعام Inam زمینی که در مقابل ادای خدمات به خدمتگاران دولت بخشش و یا بنام مدد معاش داده میشد.

۳- ادارات Pensions بعد از گذراندن دوره طویل خدمت دولت به صورت حق تقاعد به اشخاص مستحق داده میشد.

۴- وقف Endowments اراضی مزروعی که برای امور خیریه وقف میشد

۵- اقطاع Assigned اراضی مزروعی که بامر بطور جا گیر داده میشد و از متصرف آن مالیه معینی سالانه میگرفتند و وی در اراضی تصرف مالکانه میکرد و لشکری هم داشت.

۶- خوط (A former of land-revenue Khot) این کلمه زبان سرائتی است بمعنی اجاره دار زمین (۲) که زمین دولت را در مقابل ادای مبلغ معینی به اجاره میگرفت.

۷- برخی از راجگان هند و هم از اراضی متصرفه خود سبالفی را بطور خراج به سلطنت دهلی می پرداختند (۳).

گاهی به اشخاص روحانی و علمای زمین مدد معاش و انعام بدون ادای مالیات بخشش میشد و حکم میدادند که او را از جمیع ابواب دیوان مالیات معاف دارند (۴) و گاهی زمین های جدید از تصرف و اقطاع امراء کشیده میشد

(۱) برنی ۳۲۳

(2) Some aspects of Muslim Administration 292

(۳) - ایضا

(۴) صولت ۱۰۲

(۱۰۴)

و آنرا در جمع خالصه داخل میکردند (۱)

چنانچه در سنه ۹۳۵ هجری بامر به حکم خود دولايت کابل را خالصه کرد که از پسران او هیچکس طمع آن نکند (۲) و همچنین در همین سال از بهاریک کرور خالصه نموده، پنجاه لکه به محمود خان نوحانی و پنجاه لکه دیگر به جلال خان افغانی داده شد (۳) و به یحیی نوحانی هم از سروار پانزده لکه و به اسماعیل جلوانی هفتاد و دو لکه خالصه تخصیص شده بود (۴)

مالیاتی که از زمین های مملو که شخصی در عصر بامر گرفته میشد، اندازه آن معین نیست. ولی بعد از مرگ او شیر شامسوری در ضمن اصلاحات اداری خودش این مقدار را چنین تعیین کرده بود: که از پیدوار زراعتی نصفی به دهقانان و کاشت کاران داده میشد، و از نصف باقیمانده هم نیمه مالیه دولت و نیمه دیگر حق مقدم بود و او نوگران عمومی دیده و مهیا کننده نیا زمینهای دهقانان و در سنازعات دیهاتی حکم و در تادیبه مالیات معاونین مالیات بودک (۵) که به زبان هندی او را چود هری میگفتند.

و ازین رو باید گفت که در عصر بامر مالیات زمین یک ثلث درآمد و یک ربع آن بوده است زیرا مؤلف مخزن افغانی در عصر شیرشاهی و ابو الفضل در آیین اکبری در عصر سلطنت اکبر یک ثلث گفته است، و ما میتوانیم مقدار مالیه عصر بامری را از آن حدس زنیم.

اصلاً مدراک عایدات دولتی Taxation در قرن ۱۵-۱۶ مطابق فقه حنفی چنین بود: (۱) خراج- باج: Land Tax از راجگان هند و زمیندارانی که اطاعت سلطنت اسلامی را قبول کرده بودند، و این خراج مطابق به مقاوله طرفین تعیین میشد.

(۱) تاریخ داودی خطی ۷ و طبقات اکبری ۱۹۷۱

(۲) بابر نامه ۲۳۳ . (۳) بابر نامه ۲۳۲ (۴) بابر نامه ۲۳۴

(۵) صولت ۸۶

(۱۰۴)

(۲) عشر یعنی ده یک از تمام زمینداران مسلمان (این مقدار گاهی از طرف شاهان زیاده میشد که بعضی طسق می گفتند)

(۳) زکاة: مطابق شریعت اسلام، که از نقد و چهل یک وازو اشی و زیورها و اموال تجارتی و محاصیل زراعتی به تدایر معین گرفته و از روی فقه اسلامی بر مسلمانان غریب و غیره تقسیم میشد.

(۴) جزیه: Pol-Tax که از زمین غیر مسلم در مقابل حفظ جان و مال آنها ده تا چهل تنگه گرفته میشد.

(۵) خمس از اموال غنیمت یک خمس One-fifth of spails به حکومت میرسید و باقی چهار حصه بر سپاه تقسیم میشد، و از معادن (رکاز) نیز یک خمس به حکومت و چهار حصه دیگر به مالک اصل تعلق داشت.

(۶) ابواب: انواع عایدات از محصول شرب یعنی آب رسانی و محصول منازل و محصول اموال تجارتی (مکس) که در مملکت حمل و نقل میشد، و مالیات اراضی موات که نو زیر زراعت سی آید و محصولات بر قمار خانه و شراب فروشی و نمک و ذبح گاو و صابون سازی و حیوانات بارکش و غیره (۱)

از جمله این محصولات که در عصر خلجیان و لودیان تحصیل میشدند، بابر در سنه ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م بوسیله فرمانی رسم تمغا Stamp Duty یعنی محصول راه های تجارتی و معابر بحار که از تجار گرفته میشد از بین برداشت. وی گوید: تمغای جمیع ممالک را از مسلمانان که حاصل آن از حد حصر قروان است با وجود استمرار از منته سلاطین سابق فرمان شد که در هیچ شهر و راه گذر و مسر تمغا نگیرند زیرا از ضوابط شریعت محمدی پیروان است (۲)

نظام مالی که در افغانستان از عصر تیموریان هرات و در هندوستان از شاهان افغانی

(۱) سالنامه نیرنگ خیال ۹۳۳؛ وایدوانسد هستری ۳۹۳ و کلچرل اسپکت

۳. مفاتیح العلوم ۵۸

(۲) بابرنامه ۲۰۸ و ۲۰۷

باقی مانده بود، با اندک تغییر از طرف بابر هم پیروی شد، ولی در افغانستان فقط در حوالی شهرها و اراضی تطبیق میشد که مستقیماً زیر اثر حکومت بودند و رفته در قیایل کوهساران پببتون نشین مانند حوالی سوات و باجو رو اراضی سمه یوسفزائی و افغانان وادی پشاور، نظام اجتماعی دیگری بنام دوتر Dawtar = دفتر Dafter رواج داشت که مابین آنرا در بحث طبقات اجتماعی میدهم

مدارس و تعلیم

در خراسان و ماوراءالنهر، رسم تاسیس مدارس و ترویج تعلیم و پرورش آن از طرف مردم و شاهان و شاهزادگان و از باب اقتدار و واج داشت، بابر در عصر خود چندین مدرسه را در سمرقند و هرات دیده بود (۱) که از مؤسسات عام المنفعه آنوقت بشمار میرفته و در تحت نظر و حمایت شاهان و مقتدران پرورده میشد. در هندوستان نیز سلاطین اسلامی از عصر غزنویان بدین امر اهتمام داشتند، و چون قاضی منهاج سراج جوزجانی مؤلف طبقات ناصری در سنه ۶۲۳ هـ ۱۲۲۶ م به هند آمده، بامر سلطان ناصرالدین قباچه مدرس مدرسه فیروزی اوچه مقرر شد، و بعد از آن در حدود ۶۳۷ هـ ۱۲۳۹ م رئیس مدرسه ناصریه دهلوی بود (۲) و مادر کتب تاریخ نامهای مدارس دیگر را مانند مدرسه معزی (دهلی) مدرسه سلطان ایلتمش (دهلی) مدرسه خرم آباد (دهلی) مدرسه مسجد قوه الاسلام (دهلی) مدرسه حوض خاص (دهلی) مدرسه فیروز

(۱) برای شرح مدارس سمرقند و هرات به خلاصه الاخبار

و جیب السیر و مطلع سعدین و روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات رجوع شود.

(۲) طبقات ناصری ۲ و ۲۵۰

شاهی (دهلی) می یا بیم (۱) .

بایر در هند مؤسسه بی بنام شهرت عام Shuhrat-i-Am

برای امور عامه ساخته بود، که یکی از وظایف آن تأسیس مدارس بود و

و این مطلب را از کتاب «تواریخ سید مقبر علی Maqbar-Ali» یکی از وزرای بایر نقل کرده اند. (۲)

رجال دانشمند دربار بایر هم به تأسیس مدارس می پرداختند، چنانچه شیخ زین الدین «وفایی» صدرو منشی دربار بایر، برانطرف چون مدرسه ساخته بود، که بعد از وفاتش (۹۳۰ هـ ۱۵۳۳) هم در آن مدرسه دفن شد (۳)

داک چو کی

نظام پوسته رسانی در عصر پادشاهی لودیان در هند موجود بود، و این بطوطه گوید که بین سند و دهلی مدت پنجاه روز فاصله بود، ولی خطوط واقعہ نویسان یعنی جاسوسان Intelligences بدربار دهلی! زمیندد مدت ه روز بوسیله پست میرسید (۴) و راپور تمام نرخهای اجناس و وقایع پرگنه ها و لایات بسرعتی بسلطان مکندر لودی داده میشد، که مردم تصور میکردند که سلطان بوسیله جن Jinn این اطلاعات را بلست می آورد (۵).

(۱) برای شناسائی مدارس اسلامی هند رجوع کنید به بزم مملو کیه تالیف سید صباح الدین ندوی و درسگاهای قدیم هند از ابو الحسنات ندوی

(۲) اید و انسدهستری ۵۷۸

(۳) منتخب التواریخ ۳۷۱

(۴) سفرنامه ابن بطوطه ۱۸۳

(۵) فرشته ۱ ر ۳۵۶

بایر نیز به تقویم نظام پست توجه خاصی داشت و روز پنجشنبه چهارم ربیع الآخر ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م مقرر داشت که چتماق بیگ بانویسنده شاهی تمغاچی از آگره تا کابل فاصله هارا پیمایش کنند و در هر نه گروهی یک منار به بلندی ۱۲ گز بر پا دارند، و در ۱۸ گروهی شش اسپ یا م برای داکچو کی (پسته رسانی) یا محافظ و یامچی Courier به لوازم و علوفه اسبان مهیا دارند. و این جای مرکز پست و حفظ اسپان آن اگر نزدیک پرگنه خالصه سرکاری میبود، داخل آن شمرده میشد و اگر به امیری تعلق میداشت در عهده او گذاشته میشد و مسئول حفظ آن بود.

بموجب این امر بایر چتماق بیگ از آگره برآمد و این فواصل داک چو کی را بوسیله طنابی در هر ۱۸ گروهی (یا ده گروهی) معین کرد (۱) که این طناب پیمایش Measuring Tanab چهل گز طول داشت و هرگز مطابق نه مشت طول بود (۲) و باین حساب صد طناب یعنی چهار هزار گز یک گروه می شد. پس اگر مافاصله یک داک چو کی (پست خانه) را از دیگری ده گروه فرض کنیم مساوی چهل هزار گز نه مشت باشد.



(۱) در نسخه های خطی بایر نامه اختلاف است در برخی ۱۸ و برخی هم ده گروه است.

(۲) بایرنامه ۲۲۸

تعمیرات بابر

بابر در تعمیر و بنا و باغ سازی ذوقی مرشار داشت. وی در حدود کابل دست به آبادی و تعمیر ابنیه و باغها زد. و باغ استالف را قبل از بالغ بیگ میرزا از مردم غصب کرده بود، وی بعد از پرداخت بهای باغ، جویها و خیا با نهایی آنرا بساخت.

همچنان در موضع خواجه سیاران و ارغوان زار آنجا بر بالی پشته صفه گردی احداث کرد و از آبهای چشمه سارجوی نوی بساخت، که تا ریخ ساختن آن در کلمات «جوی خوش» ۱۵۱۹۹۲۵ م یافته شده وی نهال های آلو بالو را در کابل تعمیم داد (۱) و بعد از فتح هندوستان بوسیله خواجه کلان، برای تعمیر مجدد بند سلطان غزنه زرها فرستاد (۲). بابر از باغهای کابل مانند: باغ نور و زی بوستان سرای - چهار باغ - باغ بهشت - باغ بنفشه - باغ نور - باغ گل کته باغ خلوت - باغ صورت خانه - باغ حیدر تقی در بابر نامه ذکر ها دارد و این باغها در عصر او آباد و محل استفاده و تنزه و بزم سازیها بود (۳)

بقول عبدالحمید لاهوری: بابر در کابل باغهای بنام شهر آرا - چار باغ - جلو خانه اورته باغ، باغ صورت - باغ مهتاب، باغ آهوخانه و سه باغچه ساخته و

(۱) بابر نامه ۸۱-۸۶-۸۷

(۲) بابر نامه ۸۸

(۳) بابر نامه صفحات متعدد.

دیور های خام گرد آن کشیده بود (۱) و در چار باغ دیوان خانه و خانه سفید و صورت خانه وقوع داشت (۲) از بقایای تعمیرات عصر او در کابل تخت بابر است که بر فراز کوه جنوبی مجرای دریای کابل «عقب رو غتون این سیناء امرو ز» صفه ای ساخته بود و در آن حوضی مدور کنده بودند، که قریب دو من هندی شراب میگرفت و کتیبه ای بر آن در سنه ۹۱۳-۱۵۰۸۵ م نوشته شده که:

«تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیر الدین محمد بابر این عمر شیخ کورکان خلد الله سلکته فی سنه ۹۱۳» و طوری که نورالدین جهانگیر کواسته بابر می نویسد: این صفه سنگی به «تخت شاه» شهرت داشت، و بابر بر آنجا نشسته شراب میخورد. (۳) و هم جهانگیر گوید که باغ شهر آرا را شهر بانو بیگم عمه بابر ساخته بود که از طرف جهانگیر به «جهان آرا» موسوم شد. (۴)

(۱) پادشاه نامه ۵۸۵ ر ۲

(۲) بابر نامه ۱۵۱

(۳) تزک جهانگیری ۵۳۱ گویند که برین حوض این بیت کتبه بود:

نوروز و نو بهار و می و دلبری خوش است

بابر بعیش کوش که عالم دو باره نیست

(اویماق مغل ۳۹۸) در سنه ۹۰۶ ق جهانگیر يك حوض مدور دیگر

در اینجا کند و اکنون این عبارت در آنجا خوانده میشود:

«تختگاه پادشاه بلاد هفت اقلیم، جهانگیر پادشاه این اکبر شاه»

«سراج الاخبار سال ۶ شماره ۹۷-۹۹ حمل ۱۲۹۶ ش»

(۴) تزک جهانگیری ۵۲۱. این باغ در قرن ۱۹ به «باغ علم گنج» مشهور بود و

امیر عبدالرحمن خان در آن فابریکه ساخت.

دیگر از بنا ها می که در عصر سکونت بابر در کابل معمور و مسکون بود «قلعه ارگ» است که اکنون بالاحصار گویند. بابر این بنا را می ستاید که این ارگ غریب مرتفع و خوش هوا واقع شده و بر یک کول کلان و سه سبزه زار مشرف است که منظر خوبی دارند. و بطرف شمال آن خانه ها و در پیچه ها دارد و بسیار خوش هواست و ملاطبا لب معمایی در تعریف آن به بدیع الزمان میرزا گفته بود.

بخور در ارگ کابل می، بگردان کاسه بی دربی

که هم کوه است و هم دریا، و هم شهر است و هم صحرا (۱)

بموجب توضیح خود بابر در ارگ کابل «دیوان خانه کهنه»

هم واقع بود که وی در ایوانهای آن بار میداد (۲)

کو هیکه ارگ بالاحصار بران بنایافته، آنرا در زمان سابق «شاه کابل» می گفتند که بالای آن «عقاین» بود. شهر کابل و قلعه کلین داشت (۳) و «ارگ بالا حصار» دارای قلعه جداگانه ای بود، که سیراز کامران پسر بابر آنرا ترمیم کرد، و بعد از آن جهانگیر در آنجا محل مناسب بساخت و حصار بیرونی کابل را به گچ و آهک ترمیم نمود (۴)

حصار کابل بسیار استوار بود و دروازه های متعدد داشت، مانند: دروازه دهلی از طرف شرق دروازه یارک (بارک) دروازه طاقیه دوزان، دروازه آهنین (طرف غرب) و دوجوی روان در شهر میگذشت: یکی جوی خطیبان که از لندر

(۱) بابر نامه ۸۱ (۲) بابر نامه ۱۲۷ (۳) آیین اکبری ۱۹۱۳

اکبر نامه ۲۶۲ (۴) تذکره جهانگیری ۵۷۱ پادشاه نامه ۵۹۱۲

به شهر آرا و شهر کابل میگذشت. جوی دیگر از تنگی ده یعقوب پیش دروازه دهلی جاری بود، که جوی پلستان هم گفتندی. و هم از کوه کابل سه چشمه بشهر جاری میشد: چشمه خواجه همو، چشمه قلعه گاه خضر، چشمه خواجه روشنائی. (۱)

باغ صفا

باین نام باغی در عصر بابر در ولایت ننگرهار نزد یک بهسود بر راه قدیم کابل، بنامده بود (۲) که تا عهد شاه جهان هم شهرت داشت، و ابو الفضل این باغ را چنین می ستاید: «آنرا بهار چمن آرایش، طرب افزای خواطر، و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت، که نزد یک جلال آباد بود» (۳) بقول عبدالحمید: باغ صفا براه راست از یگرا می ۳۲ کروه دور بود، باغی بود در کمال صفا و رنگینی (۴). که اکنون همین نام بر قریه «باغ صفا» در حکومتی سرخ رود بیست کیلومتری غربی جلال آباد باقی مانده است. و موقعیت باغ صفارانما بندگی میکند و «چهار باغ صفا» هم در آن حدود واقع است. همچنین بهمین نام در ایالت پنجاب در ده کروهی بهیروه میان کوه جود بر کنایه چشمه ساری که مشرف به یک کول بود، از طرف بابر باغی بنا شده که جای قابل دید و خیلی خوش هوا و با صفا بود. (۵)

باغ و فای

در سنه ۹۱۳ ۱۵۰۸ م در پیش قلعه آدینه پور سیزده فرسنگی کابل، طرف جنوب بر بالای یک بلندی از طرف با بر ساخته شده بود، که رود درین آن میگذشت، و درین باغ تپه خور دی بود که بابر در آنجا خیابانها و جاده ها و حوض های خوبی ساخت و درختان نارنج و انار و نارنجانید، این باغ در دامن سپین غر واقع بود، ولی در آن برف نمی بارید و چون بر راه کابل و ننگرهار واقع بود بابر در سفرهای

(۱) آیین اکبری ۱۹۱۲، اکبر نامه ۱۱۲۶ ۳۰۳ (۲) آیین اکبری ۱۹۲۲

(۳) اکبر نامه ۳۲۱۳ و آیین اکبری ۱۹۲۲ (۴) پادشاه نامه ۲۰۳

(۵) بابر نامه ۲۳۸۱۳۲

خود بدین باغ می آمد، و در ۱۷ صفر ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م هنگامیکه بابر برای جنگ آخرین خود، عازم فتح هند بود نیز درین باغ اقامت ورزیده بود (۱) و اکبر نیز در راه رفتن بکابل در سنه ۱۵۸۹ هـ ۱۵۹۸ م مدتی در باغ وفا بود و بسیاری شکار می برداخت (۲). باغ وفا بقول خود بابرین جوی شاهی و گندمک واقع بود (۳) و راه طرف کابل از قرا سو گذشته به باغ وفا و بعد از آن به سلطان پور میرسید (۴) و صحن های این باغ تمام سبزه زار و پرازدخت های نارنج و انار بود (۵) و بابر گوید: که بسیار بصفا باغی واقع شده، هر کس بچشم خریداری ببیند خواهد دانست که چطور جائیست. صفا و لطاف آن بی نظیر است. (۶) ابو الفضل هم موقعیت باغ وفا را این گندمک و کوشک ذکر میکند (۷) که این هر دو جای و قرا سو اکنون بهمین نامها بر راه قدیم کابل و ننگرهار موجودند، و نهر شاهی راهم اکنون مردم اینجا می شناسند، و حدود باغ «وفا» راهم میدانند که باغهای انار و چنارهای کهن سال آن تا این اواخر باقی بود. و این جای اکنون در ده کروهی غرب جلال آباد متصل قریه باغوانی واقع است و سرخ رود در نزد یک آن جاریست و معلوم است که آدینه پور با بر (دنبورتا ریخ بیقی والبیرونی) هم درین نواحی واقع بود، و ابو الفضل هم گوید:

(۱) اکبر نامه ۹۳۱

(۲) اکبر نامه ۵۷۰ ر ۲

(۳) بابر نامه ۱۳۸

(۴) بابر نامه ۱۵۵

(۵) بابر نامه ۱۵۷

(۶) بابر نامه ۱۶۳

(۷) اکبر نامه ۵۷۰ ر ۳ نام کوشک در اکبرنامه بصورت مغلو کوشک

چاپ شده است

که باغ وفا نزدیک آدینه پور از آثار بابر است (۱) که هم وی بعد از سرخاب (سرخ رود کنونی) در حدود قرا سو باغی دیگر ساخته بود. (۲)

چهل زینه و ابضیه دیگر در قندهار

بر فراز کوه سرپوزه طرف غرب شهر قندهار طاقی سنگی در کوه تراشیده شده که مردم آنرا چهل زینه خوانند، و محمد مخصوص آنرا «عمرت پیش طاق» خوانده است و گوید: که پسر موده بابر پادشاه در کوهی که موسوم به سرپوزه است از سنگ پریده اند، و آن طاقیست در غایت ارتفاع و در مدت نه سال هشتاد نفر سنگتراش هر روز در آنجا کار کرده با تمام رسانیده اند. الحق جای نفیس و فرح فراز است... و در آنجا کتابهیی بنام بابر پادشاه و میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال که صاحب اهتمام بوده اند نوشته اند (۳). و خود با بردن باره فقط همین قدر میگوید که: درین گاه کوه قندهار عمارتی ساخته ام (۴)

در طاق چهل زینه کتابههایی بخط زیبای نستعلیق نقر شده است، و در دو سطر دیوار سمت غربی نوشته اند: که بتاریخ ۱۳ شوال سال نه صد و بیست و هشت محمد بابر پادشاه فتح قندهار نمود و در همین سال امر عالی به بنای این ایوان شرف نفاذ یافت... و اهتمام اتمام آنرا به محمد کامران سپرد، و او استادان ماهر و مهندسان صاحب هنر را به احداث آن گماشت، ولی وی هم در قندهار نماند، و حکمرانی آنرا به برادرش محمد عسکری بازگذاشت، و در ایام ایالت او در نه صد و سی...

(۱) آیین اکبری ۱۹۲ ر ۲

(۲) بابر نامه ۱۴۹

(۳) تاریخ سند ۱۳۱

(۴) بابر نامه ۱۳۲

(۱) و از میان الطاف شاهزاده فیروز بخت در نهصد و پنجاه و سه با تمام رسید.

بعد از این در عصر جلال الدین محمد اکبر هنگامیکه شاه بیگ خان کابلی (۲) حکمران قندهار بود سید معصوم (۳) یکی از امرای دربار اکبری قندهار آمد، و درین بنا کتیبه بمضمون ذیل نوشت:

«مملکت قندهار در تصرف آبای جلال الدین محمد اکبر خلد الله ملکه بود ولی در حین تسخیر مجدد دهلوی قندهار از تصرف همایون بیرون رفت تا که در سنه ۱۰۰۲ هـ (۱۵۹۳ م) باز بتصرف ملازمان اکبر شاهی آمد، و در حالیکه شاه بیگ خان کابلی حکمران آنجا بود، محمد معصوم بن سید صفایی در سنه

(۱) در متن کتیبه برخی از سطور تراشیده شده و جائی که ذکر اراضی وقفی بود آنرا در ازمنه ما بعد حک کرده اند. از مضمون باقی مانده کتیبه چنین معلوم میشود که در حدود ۹۳۰ هـ ۱۵۲۳ م کار ساختن این طاق آغاز شده و در سنه ۹۵۳ هـ ۱۵۴۶ م پایان رسیده است.

(۲) وی از رجال دربار شهزاده محمد حکیم در کابل بود، و بعد از وفاتش در سلک امرای سه هزاری دربار اکبر آمده، و مدتی حکمران قندهار بود (طبقات اکبری ۲، ص ۴۴).

(۳) سید معصوم متخلص به «ناسی» بن سید صفائی بن میر مرتضی از اخلاف بابا حسن ابدال مدفون قندهار است (تولدش در بکهر ۷ رمضان ۹۴۴ هـ و وفاتش ۶ ذیحجه ۱۰۱۹ هـ مدفون بکهر) وی مرد جنگی و اداری و ادیب و مولف و شاعر است که در دربار اکبر مناصب عالی داشت و در سنه ۱۰۱۲ هـ ۱۶۰۳ م به سفارت دربار صفوی ایران از راه قندهار با صفهان رفت و در سنه ۱۰۹۵ هـ ۱۶۰۶ م به منصب امینالملکی بکهر مقرر شد و مؤلف تاریخ سند است.

۹۰۰۷ هـ (۱۵۹۸ م) این کتیبه را بنام جلال الدین محمد اکبر و پسران او شاه سلیم و شاهزاد و دانیال شاه و خسرو شاه و پرویز شاه نوشت و تمام ولایات مملکت اکبر شاهی را در اینجائیت کرد. (۱)

چهار باغ قندهار:

بابر در حوادث ۹۱۳ هـ ۱۵۰۶ م هنگام فتح قندهار در حدود شمال غربی این شهر جائی را بنام «چهار باغ فرخزاد» ذکر میکند و گوید که درین تاریخ از او اثری نمائده است (۲) این فرخ زاد که چهار باغ و منسوبست معلوم نیست که کیست؟ ولی احتمال میرود که آنرا فرخزاد پادشاه دهم غزنویان (۳۳۳-۳۵۱-۱۰۵۲-۱۰۵۹ م) پسر سلطان مسعود بن محمود ساخته باشد؟

بقول ابوالفضل این چهار باغ نیز از عمرات با بر و منزلی دلکش است و همایون پسر بابر هنگامیکه از ایران برگشت و قندهار را برگرفت، درین باغ توقف داشت (۳).

این جای اکنون هم بنام چهار باغ در شمال غربی قندهار بر کنار چپ دریای ارغنداب واقع شده، و جای سرسبز و شاداب خوش منظر است.

امادر هندوستان:

هندوستان پیش از بابر سابقه بسیار روشنی در فن تعمیر Architecture داشت و در آنجا در عصر سلاطین دهلوی و پادشاهان افغانی سبکهای تعمیر اسلامی با هندی خلط گردیده و مخصوصا در دوره خلجیان و لودیان و سوریان بناهای عظمی بدین سبک بوجود آمده بود، که نمونه های آن در ابنیه و قبور لودیان و آرامگاه Mausoleum شیرشاه سوری در سرام Sasaram موجودند و بقول دکتر سر هنری هرار پروفسور تاریخ و ارکیالوژی پوهنتون بمبئی: «هندوستان هزارها آثار تمدن افغانی را داشته، ویران افتخار میکند. آثار و تعمیرات شاهان جو نور

(۱) تلخیص آزعین کتیبه قندهار (۲) بابر نامه ۱۳۴ (۳) اکبر نامه ۱۶۹

و مالوه نمونه بلند و قشنگ معماری افغانی است. مقبره شیر شاه سوری در سیرام
آنقدر عالی و بزرگ و با عظمت است که آدم از دیدن آن دچار حیرت میشود. شیر شاه
سوری که افغان بود، در اینگونه مقبره جای گرفت، تا بزرگی هند و کش و چال
افغانستان در لحد هم پیا د ش با شد بعقیده من این مقبره در عظمت و صلابت
خود از تاج محل هم بلند تر میباشد. (۱)

بابر که ذوقی به عمران داشت در مدت کوتاه زندگانی خود در هند دست
به کار برد و در آگره بناها ساخت که تنها ۶۸ نفر سنگ تراش در آن کار میکردند
و در شهرهای دیگر هر روز یک و نیم هزار نفر سنگ تراش برای ابنیه جدید بابر
سنگ می تراشیدند (۲)

چون پیش از بابر هنر تعمیر در هند، سوابق درخشانی داشت و هم وی در
سمرقند و هرات نمونه های ارزنده معماری را دیده بود، و یا تقلید میکرد، بنا برین
دوره بابر را در هند زمان ابتکار و رنسانس معماری نامشده و آن را دوام همان
سبک معماری دورهای خلجیان و لودیان افغانی گفته اند، که نماینده گی
سبک مخلوط اسلامی + هندی را می کنند.

اگر چه گفته شده که بابر شاگردان سینان Sinan معمار معروف البانی را برای
تعمیر مساجد و ابنیه از استانبول Constantinople بهند دعوت نموده است، ولی چون
اثری از فن معماری ییزانین Byzantine، در سبک بنای مغولیه هند دیده
نمیشود - بنا بر این این روایت ضعیف بنظر می آید (۳). اما طرز باغ آرائی و تعمیر
کابل، بوسیله بابر بهند انتقال یافته بود، و احمدیادگار گوید: که طرح بندی
خیابان، اول در هندوستان از بابر نمودار شد. و الا در هندوستان پیش از این طرح

(۱) مجله کابل نو، مهر ۱۳۳۱ (۲) بابر نامه ۲۰۵

(۳) ایدوانسد هستری آف اندیا ۵۸۳. سالادین در کتاب گزارش هنر مسلمانان
(ص ۵۰۹) بحواله کتاب معماری عصر عثمانیان تألیف موتانی می نویسد
که بابر از شاگردان سینان که در استانبول بودند، درباره طرز ابنیه خود
مشوره خواست (کیمبرج هستری ۵۲۳)

بندی خیابان نبود (۱) و بنا برین مردم هند باغهای ایجاد کرده، او را به آن طرف چون
(کابل) نامیدند (۲) و هم باغی در پانی پت به ((کابلی باغ)) مشهور شد (۳).

بناهای عصر بابر بقول خودش در هند ابنیه است

۱ - چار باغ آگره با چاه آب و حمام و حوض سنگ مرمر سفید و تالار
و باغچه خلوت خلنه (مجلس شورای) که تراش این بناها از سنگهای سرخ
بیانیه بود ۹۳۲ ۱۵۲۶ م (۴)

۲ - ایوان کلان داخل قلعه آگره ۱۰۰ x ۹۰ و عمارت سه طبقه دار ای
سه ایوان دار ای آب جاری از چاه و یک مسجد سنگی و چندین گنبد (۵)

۳ - ساختن یک صفه ششم در میان (کول سیکری) (۵)

۴ - در یک کروی غربی دهالپور بنای چهار باغ و عمارتی در بینی گاه
کوه سنگ سرخ، با حوض ششم بوسیله شاه محمد سنگ تراش و بنای یک
مسجد در آنجا (۶)

۵ - بنای باغ فیلوفر و حمام در دهالپور که در آن جا امرا و نژد یکیان
بابر هم عمارت ها و باغها ساخته بودند بنای باغ زرا نشان به آن طرف چون (۷)

۶ - بنای زهره باغ و رام باغ و هشت بهشت در آگره (۸)

از ابنیه بابر در هند اکنون بنای معظمی نمانده و چند بنای کوچک باقی است:

۱ - مسجد یادگار: در باغ کابلی پانی پت بنای ۹۵۲۶ م

۲ جامع مسجد در ستهل بنای ۱۵۲۶ م

۳ جامع مسجد رو هیل کهند.

(۱) تاریخ شاه ۱۲۰ (۲) بابر نامه ۲۱۱ (۳) ایدوانسد هستری ۵۸۳

(۴-۵) بابر نامه ۲۱۰ - ۲۱۱ و فن تعمیر اسلامی در هند ۹۲۸ شیخ جمالی
در مدح این چهار باغ بابر گفته بود: چهار باغ پادشاه دار دشان هشت خلد
آب جو آمد مثال سلسبیلش در کنار

(۵) بابر نامه ۲۱۸ (۶) بابر نامه ۲۲۳ (۷) بابر نامه ۲۳۱ (۸) بابر نامه ۲۳۵

مسجد داخل قلعه کهنه لودیان در آگره بر سبک ابنیه هندی (۱)
 از نامهای باغهای که بابر در هند ساخت برمی آید، که کابلی باغ، چهار
 باغ، باغ تیلوفر و باغ زر افشان، هشت بهشت و باغ وفا، از افغانستان
 باخیابانها و طرح ریزیهای آن بوسیله بابر بهند انتقال یافته بود. و این خود
 یک تاثیر جدید افغانی را در سبک معماری هندافزوده است، که نتیجه
 فتح بابر در هند باشد.



نمایش فتح بابر در هند

گفتیم که بابر شخصیت جامع و پرازنده و دارای مزایای کلتوری
 آسیای میانه بود. این کلتور منابعی از کلتور اسلامی و بقایای کلتور رزیای
 آسیای میانه مخلوط با منابع مغولی داشت، که یک ذخیره لطیفی هم از فکر
 تصوف نقشبندی و ادبیات وسیع زبان فارسی در آن آمیخته بود.

بابر با این ذخایر کلتوری به هند آمد. اگر چه کلتور اسلامی در هند
 سوا بقی از فتوحات محمود و منابع غزنه و غور داشت و سلاطین اسلامی از
 غزنویان و غوریان و خلجیان و لودیان ذخایر عظیم فکری و فرهنگی را
 از راه غزنه و سند به هندوستان انتقال داده بودند، و حتی لاهور را «غزنی
 صغیر» بدین سبب میگفتند: که مجمع ارباب فضل و تقوی و زهد گشته
 (۱) و یک آبادانی نو از مردم بخارا و غزنی و سمرقند و غیره در آن پدید
 آمده بود (۲) و اسیر خسرو دهلوی درین باره گوید:

خوشا هند و ستان و رونق دین شریعت را کمال عز و تمکین
 ز علم با عمل دهلوی، بخارا ز شاهان گشته اسلام آشکارا
 ز غزنین تالب دریا درین باب همه اسلام بینی بر یکی آب (۳)
 بابر علاوه بر ذخایر سابقه کلتور اسلامی برخی مزایای دیگری را
 هم به هندوستان انتقال داد: با فتح وی بهند راه آمد و رفت اهل علم و

(۱) تاج المآثر بوسیله بزم مملوکیه.

(۲) آب کوثر ۷۲ ماء خود از تاریخ سلاطین آل غزنین.

(۳) مثنوی خضر خان و دیول را نی.

(۱) اید و انسد هستری ۵۸۳ کیمبرج هستری ۴۲۳

هنرمندان از آسیای میانه و ایران بهند کشوده شد، وی در هند بسا از
بنی مدنی آسیای میانه را واج داد، باغها طرح کرد، عمارت هاساكت
و سبك تعمير هند را به اختلاط این عناصر غنی تر گردانید. وی گوید:
« يك عيب كلان هندوستان اینست كه آب روان ندارد، هر
جای كه قابل بودن باشد چرخهای ساخته و آبهای روان کرده، طرح وار و
سیاق وار جاها ساخته شد. بعد از آمدن آگره بعد از چند روز، به جهت همین
مصلحت از آب جون گذشته، جاهاى باغ ملاحظه كردیم. آن چنان بی
صفا و خراب جاها بود، كه بصدد كراهیت و ناخوشی از آنجا عبور كردیم.
از جهت مكر و می و ناخوشی این جاها خیال چار باغ از خاطر بر آمد. غیر
از این دیگر اینچنین جای چون نزدیک آگره نبود ضرر و رشد بهمین جا
درست کرده شد. اول چاه كلان كه آب حمام از آن چاهست بنیاد شد؛ بگر این پارچه
زمین كه درختهای املى و حوض شمن است، بعد از اینها حوض كلان و صحن او شد.
بعد از آن حوضی كه در پیش عمارات سنگین است و تالار شده، بعد از
آن باغچه خلوت خانه و خانهای او شد. بعد از آن حمام شد.

درین طور بی صفا و بی سیاق هندی طور، طراحها و باغچه هاسیاق وار پیدا شده،
در هر گوشه چمنهای معقول، در هر چمن گل و نسترن موجه و فریبناكمل شد.» (۱)
بدین طور بابر ذوق باغ ار آئی و تعمير خراسانی (۲) خود را بكار

(۱) بابر نامه ۲۱۰ (۲) بقول بابر هندوستانى غير هندوستان
را خراسان ميگويد، و در میان خراسان و هندوستان برا مشكی دو بند راست
يكي كابل و يكي قندهار در میان خراسان و هندوستان واسطه این ولایت هاست
(بابر نامه ۸۱) شيخ جمالی (متوفى ۹۳۲ هـ ۱۵۳۵ م) خطاب به بابر گوید:
از خراسان چون به هندوستان شدی آمد ترا بخت و دولت در پیمین و فتح و نصرت در پیمار

برد. وی ساختن حمام را هم در اینیه شاهی خود روا چ داد و خود او
گوید: كه ما از سه چیز هندوستان رنج می بردیم: از گرمی - بادهای
تند - گرد و خاک. كه حمام دافع هر سه بود، و تمام آن از سنگ ساخته
شد (۱)

بابر در هند لطافت و زیباییهای مدنی آسیای میانه را ندید وی گوید:
هندوستان كم لطافت واقع شده، در مردمش حسن فی، حسن اختلاط
و آمیزش و آمد و رفت نی، طبع نی، ادراك و ادب نی، كرم و مروت
نی. در هنرها و كارهای او سیاق و اندام و رجه و كونیائی، اسب
خوب نی، گوشت خوب نی، انگور و خربوزه و میوه های
خوب نی، یخ و آب سرد نی، در بازارهای او طعام خوب و نان خوب نی،
حمام نی، مدرسه نی، شمع و مشعل نی... در باغها و عمارتها آبهای
روانی، در عمارات او صفا و هوا و اندام و سیاق نی، رعیت و مردم
ریزه تمام پای برهنه می گردند... ولی ولایت كلان است طلا و زراو
بسیار است (۲).

در چنین صورت اکنون فاتح جدید هند و شهزاده با ذوق و مدنیت
بر و آسیای میانه، یعنی بابر وظیفه داشت كه از ثروت سرشار
هند در تعمير آن كاركیرد، و مبادی مدنیت آسیای میانه را
بدانجا انتقال دهد. نتیجه روشن و مفید فتوحات او هم همین است كه با بر
در مدت كمی بعد از فتح هند، عمارات و باغها و تفریحگاهها و حوضها
ساخت، و آبها جاری كرد، تا حد يكه مردم هند چون این طرحهای با اندام
و زیبای مدنی راندیده بودند، آن طرف جون را كه این عمارت ها در آن شده
بود «كابل» نام نهادند (۳). و بدین صورت مدنیت و كلتور كابل به آگره و

(۱) بابر نامه ۲۱۰ (۲) بابر نامه ۲۰۳

(۳) بابر نامه ۲۱۱

قلب هند انتقال یافت. وی نباتات و درختان خراسانی را هم به هند برد و حتی برای کاشتن خربوزه یک نفر پالیزوان بلخی را در آگره گماشت که پالیز خربوزه او بار داد، و در باغ هشت بهشت تا کهای انگور را پرورانید، و از جهت خربوزه و انگور شدن در هندستان بسیار خور شدند بود (۱).

وی میوه های هندی را هم به افغانستان انتقال داد، و کیله و نیشکر را از هند آورده در باغ وفا در آدینه پور کاشت (۲) و فعالیت تعمیری او در هند آنقدر سریع و وسیع است که در آگره هر روز ۶۸۰ نفر سنگ تراش و در سیکری Sikri و بیانه Biyana و دهل پور Dholpur و گوالیار Gwalior و کول Kiul یک هزار و چهل و صد و نود و یک سنگ تراش هر روز بکار تراشیدن سنگهای ابنیه با بری مشغول بودند. (۳)

آمدن بابر به هند بر جریان ادبی و علمی و هنری هم اثر افکند. بدین معنی که بسا از علما و شعرا و مورخان و هنرمندان خراسانی به هند آمدند، و ازین رو در کلتور هند و ادبیات و محیط علمی آنجا از نظر فکر و شبکه آثار جاویدی وارد کردند، که ما بعد ازین در عصر اخلاف بابر، نتایج بسیار روشن آنرا در تاسیس مکاتب هنری و فکری و ادبی عصر مغولیه در هند می بینیم.

در سنه ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م خواند میر مؤرخ و مولانا شهاب الدین معنائی و میر ابراهیم قانونی که یکی مؤرخ و عالم، و دیگری ادیب و شاعر و سومین هنرمند موسیقی نوازی بود از هرات بدربار با بر رسیدند (۴) و این خود انتقال مبادی کلتوری را از خراسان به هند ثابت میسازد.

از نتایج کلتوری فتح بابر بر هند اینست که وی و درباریان و اخلاف او

(۱) بابر نامه ۲۳۵

(۲) بابر نامه ۸۳

(۳) بابر نامه ۲۰۵

(۴) بابر نامه ۲۲۲

مبادی کلتوری ماورالنهر و افغانستان را با کلتور هند در آمیختند، و یک مجموعه زیبایی از کلتور مغولیه هند بوجود آوردند، که تا کنون هم در ادبیات اردو و ساحه های مختلف زندگانی مردم بر صغیر هند و پاکستان دیده میشود و ازین رو بابر را یک شخصیتی بمنزله حلقه وصل بین آسیای میانه و هند شمرده اند که در فاصله مابین دستهای غارتگر و امپراتوری واقع بود.

زبان بابر و اکثر درباریان اوازیکی بود و او از آسیای میانه بسا کلمات اوازیکی یا ترکی شرقی را با خود گرفته و به هند آورد، این اکثر به اسرار اداره و لشکر کشی و دربارتعلق داشت، و بنا برین علاوه بر کلمات ترکی که قبلاً در عصر سلاطین اسلامی با آمدن عناصر ترکی نژاد در هند رواج داشت، یک عده کلمات دیگر هم در ادبیات هند و زبان فارسی آنجا داخل گشت، مانند قورچی (سلاحدار) تونق (بیرق) بکاول (طباخ) ساجق (پیشکش) سوچی (آبدار) ملوی (حشمت) و چکی (اهل بزم و خلوت) گو کلتاش (دایه زاده) چا بقون (غارت) لنگ (مرغزار) اردو (لشکرگاه) و صدها لغت دیگر که آغاز استعمال آن در هند از بابر نامه است. رواج تجارت و بسا دله اموال تجارتنی و رفت و آمد کار و انهای بازرگانان نیز مؤید خلط کلتور هند با خراسان بود که با فتوح بابر این کار تسریع پذیرفت چنانچه بسا از مصنوعات هند به آسیای میانه و ایران صادر می گشت و مبادی های فرهنگی صوت می گرفت.

با فتوحات بابر در هند بسا عناصر مغولیه آسیای میانه و ازبک به هند راه یافتند و بمرور ایام دو انجا هندی شد و بنا برین کلتور و مدنیت هند که پیش از بابر دو عنصر قوی هند و اسلامی داشت اکنون در آن یک عنصر دیگر مغولی هم افزوده شد.

(۱) بابر نامه ۸۱

عنصر اول هندی از مواریث اسلاف هندوان و دین و فرهنگ قدیم هنداست. و عنصر دوم که ما اسلامی نامیدیم، بوسیله عرب از راه سند و باز بوسیله غزنویان و افغانان و رجال پرورده دربار غوریان بهند رسید بود، و بابر عنصر سوم مختلط مغولی و آسیای میانه را بران افزود. و ما می بینیم که از امتزاج این عناصر در هندوستان زبان اردو با ادبیات وسیع آن بوجود آمد، و در عالم سیاست هم در قرن بیستم مملکتی بنام پاکستان عرض وجود کرد که بر موارث فرهنگی همان سه عنصر قوی اتکاء دارد. فتح بابر در نصف اول قرن ۱۶ قوت و موجودیت سیاسی عناصر هند و را جنگان آنها را از بین برد، و بعد از آن در مدت سه قرن تسلط اخلاف بابر - مخصوصاً در سلطنت نیم قرنۀ اورنگزیب - بحیث یک نیروی مستقل سیاسی باقی نماندند، و اگر بعد از فوت اورنگزیب در هندوستان جنو بی بصورت جنبش مرهته ظهور کردند، باز هم قوۀ آنها مصروف جنگ عناصر اسلامی هندی و احمد شاه ابدالی گردید. بنا برین در آغاز قرن هژدهم وضع داخلی هندوستان از نظر عدم وجود یک نیروی متحد سیاسی خیلی آشفته بود. پادشاهان اخلاف بابر در دهلی آنقدر ضعیف بودند که برای دفاع خود از حمله های قوای مرهته، کمک احمد شاه ابدالی را از افغانستان خواستند (۱).

با این وضع در هندوستان «نیروی متحد داخلی» وجود نداشت، و از افغانستان و ماوراءالنهر هم اسدادی به پادشاهان با بری دهلی نمیرسید، و آنها در مدت سه قرن از منشاء خود یعنی ماوراءالنهر و افغانستان دور شده بودند. و نتیجۀ تمام این اوضاع همین بود که زمینه فتح انگلیس در هند فراهم آمد.

(۱) مکتوبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی ۵۲ خلیق احمد نظامی طبع

علی گره ۱۹۵۰ م و سیرا لمتا خرین ۹۱۳

اوضاع اجتماعی

در او آخر قرن پانزدهم اوضاع اجتماعی آسیای میانه و ایران و هندشبهه یکدیگر بوده درین منطقه جهانی، اقتصاد و زراعت و تجارت و اداره هنر و تمام مظاهر حیات اجتماعی به دوره نضج و پختگی فیودلزم یعنی تشکیل شاهنشاهی های متمرکز که دران شهزادگان و زمینداران و سرمایہ داران و روحانیون سهمی داشتند، رسیده بود.

در آسیای میانه یعنی ماوراءالنهر و خراسان شهزادگان تیموری در اوج اقتدار بودند، در ایران شاهان قبیله آق قویونلوی ترکمن حکم می راندند و در هند که شرقی ترین ممالک اسلامی بود، لودیان افغانی شاهنشاهی عظیمی تشکیل دادند.

درین وقت قدرت مرکزی فیودلزم از افغانستان آنوقت (سمراد سرزمین بین دریای سند و دریای هیرمند است) دور ماند، و مراکز قدرت غزنویان و غوریان در افغانستان از بین رفت.

چون این سرزمین در بین این امپراطوریهای بزرگ و قوی و سیله ارتباط اقتصادی و تجارتمی بود، بنابراین تنها شاهراههای تجارتی و بلاد وصل کنندۀ این راهها، در دست این حکومت های امپراطوری بوده و قبایل افغانی که در کوهساران و نشیب های آن بطور نیمه کوچی زندگانی داشتند، از تسلط حکومتها دور ماندند.

ایشان مطابق رسم و رواج خود در تحت اصول «جرگه» میزبستند و امور خود را بوسیله جرگه قبیله ای که عبارت از مجلس مشوره

شمران و ریش سفیدان ایشان بود، اداره میکردند و مجموعه تمام این رسوم و قواعد عبارت بود از «پشتواله» یعنی: اصول اداره ملی افغان و بنابراین فیودلیزم در بین قبایل افغانی با تائی و بطاقت پیش میرفت.

اما روابط اقتصادی و تمایل معنوی این قبایل با امپراطوری لودیان در هندوستان بیشتر بود، زیرا رفت و آمد کوچیان، هر سال در موسم سرما بطرف هند بود، و امپراطوران لودی دهای هم همواره ازین مردم دلیر و قوی، نیروی انسانی را به نفع خود برای سرکوبی مردم هندوستان جلب میکردند، و دسته های بزرگ این قبایل را در هندوستان بطور جاگیردار جلب و ساکن می ساختند. تا تکیه گاه ایشان باشند. چنانچه در دوره شاه لودیان بسیاری از کتله های قبایل سور و فر ملی و جلوانی و سروانی و کاکر و غیره را در هند بارجال نامی ایشان در دربارهای لودیان می بینیم.

درین اوقات، قبایل ابدالی در حوضه ترنگ و ارغنداب از کوچی گری و صحرانشینی به حیات زراعتی قدم گذاشتند، و روابط آنها با دربارهای تیموریان هرگاه و دربار لودیان هند پیش میرفت، و به مرحله آغاز اقتصاد فیودالی رسیده بودند، و در بین ایشان خانان و ملاکان بمیان آمدند، که از انجمله در دو دمان ابدالیان قندهار ملک بامی پوپلزائی از دربار سلطان سکندر لودی (۸۵۵ - ۱۵۹۰ ه. ق. - ۱۳۹۳ م.) بحیث مرزبان قندهار برسمیت شناخته شده بود. (۱)

(۱) را ورتی، در مقدمه گرامر پشتو به حواله تذکرة الملوك خطی

و بعد از آن ملک صالح از نواده های بامی با شهر شاه سوری چنین روابط داشت و ایلچیان خود را بدر بار او فرستاده بود. (۲)

در حوادث ۸۲۰ - ۱۳۱۷ ه. ق. عصر شاهرخ، بین قندهار و گرمسیر و آب سند و غزنی از پسر سیف قندهاری و ملک محمد و افغانان خرشوانی (۳) و سوری ذکر می رود (۴) و ازین برمی آید، که امپراطوری تیموریان هرگاه با قبایل افغانی که بزندگانی نیمه زراعتی آنها زکرده بودند، با استعمال سلاح و لشکر پیش آمده، و ایشانرا بدادن خراج مجبور و استعمار مینمودند.

این قبایل افغانی که نفوس آنها در تزايد بوده و مراتع و آبهای حاصلخیز و ارغنداب و ترنگ، کفایت ریه داری ایشا فرا نمیکرد، و از طرف دیگر در تحت فشار نظام قوی فیودالی تیموریان هرگاه بودند، در اواخر قرن چهاردهم به وادیهای مستعد و سرسبز دریای کابل هجرت و انتقال مکان مینمودند (۵)

در عصر حکومت الخ بیگ بن سلطان ابوسعید کورگان که مرکز حکومت او کابل بود (۸۱۲ - ۸۵۳ ه. ق. - ۱۴۰۹ - ۱۴۰۹ م.) عشایر کند و زمند افغان بنابر عوامل اقتصادی و کمی مراتع از وادی ارغمان قندهار

(۱) را ورتی به حواله تذکرة الملوك خطی

(۲) خرشوانی Kharaxavani از شعبه قبایل سره بن افغانست

که مؤرخان ما بعد آنرا خرشیون Kharaxbun نوشته اند و قبایل کند Kand و زمند Zamand و کاسی Kasi ازین عشیره است. (مخزن افغانی خطی) خرشوانی در پشتو بمعنی دارنده خوی نیکوست: چه (خوب) + رشه (خوی) + وان (دارنده)

(۳) مطلع سعدین ۲ ر ۳۵۶ پیوسته. (۴) پته خزانه ۳۱

کوچیده و به همراهی قبایل گومل در وادیهای دریای کابل وارد شدند. رئیسان این قبایل مداد و مد و و شیخ عثمان و ملک سلطان شاه بودند. میرزا الغ بیگ تمام این سرکردهگان قبایل را فراهم آورده و بکشت و تنها ملک احمد برادرزاده سلطان شاه یوسف را نجات یافت و با یوسفزائیان به طرف شرق حرکت کرده و وادی پشاور را تا سوات بگرفتند و قبایل دلا زک را از آنجا برانندند، و تمام زمینهای زراعتی وادی دریای کابل و سوات را تصاحب نمودند. (۱)

درینوقت است که این مردم، از حیات کوچی گری به حیات زراعتی قدم نهادند، و ملک احمد که بحیثیکسر کردهمرحله اولین فیو دالی ملک آنها بود، بعدد شیخ آدم معروف به شیخ ملی بن یوسف از عشیره سره بنی پشتون که مقام پیشوایی داشت، نظام اجتماعی دوتر را درین این قبایل آغاز نهاده و به حیات زراعتی ترقیبی داد.

شیخ ملی بحیثیک مسکن Law-Giver کتاب «دو تر شیخ ملی» را در قوانین اجتماعی درخود (۸۲۰-۱۳۱۷۵ م) بزبان پشتونوشت و چون این قبایل در وادی دریای کابل بین پشاور و سوات دریای سند بحیات ده نشینی و زراعت آغاز کرده بودند، شیخ ملی برای اصول تقسیم زمین و مسکن و چراگاه قوانینی را بر اساس عدالت و مساوات وضع کرد که در آن زمین زراعتی و آب و مراعات و دیهات افغان نشین بر عددنقوس خانوادها تقسیم میشد، ولی بعد از هر ده سال بر حسب افزایش یا کاهش افراد خانواده ها و نوعیت زمین زراعتی و سراب

(۱) برای شرح مهاجرتها ی قبایل افغانی رجوع کنید به تاریخ سر صبح - تذکرة الارواح - حیات افغانی - تواریخ حافظ رحمت خان فی و مخزن افغانی و غیره.

و پایان آب، این تقسیم تجدید میگشت. در این تقسیم تمام اراضی به شش تپه Tapa بخش گردید:

۱- یوسفزی (۲) محمدزی (۳) گگیانی (۴) داوودزی (۵) خلیل (۶) مهمند هر یکی از این تپه ها به دفتر و برخه و بیتی تقسیم می یافت که حصه هر فرد را در بیتی یعنی زمین زراعتی و نه Wand و در حصه چراگاه او رشو Ursho گفتندی که بوسیله هیسک Hisk یعنی قرعه در تحت نظر کلی جرگه داده میشد، و در هر برخه مقداری از زمین زراعتی را بنام سیری Seeray بیرون از ویش یعنی تقسیم میگذاشتند، و از محصولات این قطعه زمین برای امور عام المنفعه مانند مسجد و تعلیم اطفال و دم یعنی خانواده خدمتگاران و رعایه دیه از قبیل دهل زنی، اطلاع عامه و مطربی و دلاکی و طبخی و هم برای مصارف حجر • Hujra (سهما نخانه دیه) کار میکردند.

برای تقسیم مساکن و دیهات نیز در (دفتر شیخ ملی) چنین ترتیب بود که هر کلی (قریه) به محله ها تقسیم میشد که آنرا چم Cham گفتندی هر چم دارای حویلی های متعددی بنام «کنده» بود و هر کنده را طاقها بنام کوته Koota و صحنی بنام غولی Ghoolay داشت و در هر چم یک مسجد و یک هو جره و یک برج (برای نگرانی اوضاع و دفاع) بود، و هر کنده تا مدت ده سال در تصرف یک خانواده می ماند. حصه یک فرد را از زمین زراعتی بگری و نه Bagray-Wand و تمام مملوکات ده ساله او را که در ویش میگرفت موتی Moti می گفتند. بعد از ترتیب دفتر کاری که شیخ ملی در تاسیس سیستم زراعتی و رفارم اجتماعی انجام داد برخی از تپه های فرعی دیگر هم از قبایل دیگر افغانی تشکیل شدند و زمین هایی هم آباد و مزروع گردیدند که آنرا ((بانده)) Bandah

می‌نامیدند (۱) این وضع اجتماعی در عصر بابر هم در تمام قبایل افغانی موجود بود، و مردم آنرا دوتر Dawtar گویند، ولی با آمدن بابر و فتوحات لوکه از کانون فیودلیزم آسیای میانه برآمده بود، این نظام اجتماعی در اراضی نزدیک به شهرها و شهرها پیدا شدن نیمه فیودالان قبیله‌ای ضعیف گردید، و ما می‌بینیم که از قندهار تا سوات در بین این قبایل فیودالان سازش کار با قوای امپراتوری ای هرات و هند موجود آمدند که وسیله تحصیل مالیات و تحمیلات در با رومر بوطین آن از طبقات عامه و دهقانان و ربه داران بودند و القاب «سرزبان» و «سلطان» و «ملک» و «خان» و غیره را از دربار می‌گرفتند. چنانچه از بین همین قبایل یوسفزی ملک شاه منصور و طاوس خان پسران ملک سلیمان شاه بگفته خود بلبر در مقام «دولت خواهی» بودند، و بابر بجهت مصلحت‌الو س یوسفزی دختر شاه منصور را گرفت و او را با «مال یوسفزی» در صحبت شراب بحضور بابر آوردند. در حالیکه خود وی در همین اوقات برافغانان صحرا نشین یوسفزی و محمدزی که در سمه (همواری) یوسفزی در تحت قوانین دفتر شیخ ملی زندگانی ده نشینی دهقانی صلح آمیزی داشتند با ایلغار و چاقون می‌تاخت، و لشکریان بابر غله‌های آنها را تصاحب مینمود (۲). و بوسیله سلطان و سواتی که یکی از فیودالان سازش کار بود بر مردم ده کهراج چهار هزار خروار شالی تحمیل شد و بقول خود بابر چون مردم روستائی و کوهی این چنین تحمیلهای نکشیده بودند غله را نتوانستند داد و ویران شدند. (۳)

بدین طور مردم قبایل از مراحل ابتدائی اقتصادی: کوچی‌گری و ربه‌داری به حیات زراعتی قدم گذاشته بودند و پیدایش مدارج فیودالی در حالت انکشاف

(۱) تاریخ پشاور ۳۰۶-۳۳ و دپشتو ادبیا تو تاریخ ۲۳۵

(۲) بابر نامه ۱۳۹

(۳) بابر نامه ۱۳۸

بود و فتوحات بابر و رسم و رواج درباری او که با قوت و زور بر مردم عامه و دهقانان تحمیل میشد، در نواحی شهرها و شهرهای هندوستان به پرورش فیودالان مقتدر کمک کرد و در قبال یوسفزی مالکان بزرگ زمین‌ها را مانند گجوج خان رانی زی و طاووس خان و شاه منصور و سلطان و سواتی آفرید ولی در نواحی دور دست و کوهساران اصول دوتر بلقی ماند تا که در سنه ۸۶۹ م بعد از استعمار انگلیسی طرز جدید مالکیت زمین و مالیات آن بنام ((بندوست)) جای آنرا گرفت و زمینداران بزرگ و نوابان را برای اغراض استعماری خود بوجود آوردند.

یاد اصول اجتماعی دوتر شیخ ملی تاکنون هم در پیرامون آن کوهساران باجور و سوات و مهابین و غیره باقیست، ایشان از بین رقتن دوتر ابداء تاریخ خود قرار داده‌اند، مثلاً گویند: این واقعه... سال بعد از دوتر واقع شده است. چون وضع مالیات و تملیک اراضی، سناقی عنعنات قدیم افغانی و رسم دوتر بود بر مردم آنرا دنگش پهنون آنقدر گران و ناگوار افتاد که در باره این واقعه الیم مرثیه‌ها سرودند. و از انجمله «عزیز» ساکن باجاکلی تپه یوسفزی که شاعر پشتوبود، شعری سرود و در آن می‌گوید: «مردم عامه را تاراج میکنند و باج می‌گیرند. داد و فریاد کسی رانمی‌شنوند، و زمین داران بتنگ آمده‌اند. این ظالمان انگلیسی، استخوان مردم را می‌شکنند و بنام مالیات، خون مردم را می‌مکند و از ایشان بزور و ظلم پول می‌گیرند...»

این بود مرثیه آخرین نظام اجتماعی دوتر شیخ ملی.

اما در هندوستان:

وضع اجتماعی بر اساس دوره اقتصاد زراعتی کاملاً به حیات دیه نشینی منظم رسیده و اکثریت مردم در دیهات، با سوزراعتی اشتغال داشتند و از زمان مهاجرت قبایل آریائی بشمال هند یعنی عصر ویدی Vedic times گرامه Grama (روستا) اساس اجتماع آریائی بود. در عصر سلطنت دهلی که پادشاهان افغانی در مدت چند قرن بر هندوستان حکمرانند

سازمان‌های دیهاتی Valage Communities بطور منظم بوسیله پنچایت Panchayat System و نماینده آن چودهری و مقدم بادستگاه فیودالان جاکیر دارار تباط داشتند، و ایشان هم در تحت اثر مستقیم دربار شاهنشاهان بودند. بنا برین بوری و از می‌توسطه کاپیتالیزم ابتدائی پیش‌روی رفت و طبقه کشاورزان به صورت منظم سیستماتیک استثمار می‌شدند، و در جنگ‌هایی که همواره بین فیودالان مقتدر یا پادشاهان در می‌گرفت جان می‌دادند، و نظام جاکیرداری در «خالصات دولتی» در پیدایش سازمان فیودالی و نیمه بورژوازی مؤثر بود. بابر با اصطلاح خود این سرزمین را «قلمی» می‌خواند در حالیکه کنابل و افغانستان «سیفی» بود (۱) یعنی نظام فیودالی سیستماتیک در هند زیر اداره «دیوان و قلم» بود و مانند افغانستان به استعمال شمشیر اداره نمی‌شد، بنا برین بابر همواره در افغانستان، بقول خودش «دغدغه‌مند» در خاطر داشت و می‌خواست حکمرانان چنین مردم مطیع و منظم شده‌یسی در تحت فیودالی منظم باشد.

با آمدن بابر به هند، این سازمان فیودالی منظم قوی‌تر شد، و مخصوصاً هنگامیکه اخلاف او مانند اکبر و جهانگیر و شاه جهان و اورنگزیب در تمام هند، شاهنشاهی نیرومندی را در تحت نظام‌های مترقی تشکیل دادند، و از تجارب لودیان و شیرشاه سوری استفاده‌های شایانی نمودند. با فتح بابر در هندیک نوع حس‌اشرافیت مافوق بشری هم در طبقات بالاتر مربوط دربار و مبنی بر تقوی نژادی ایجاد شد، زیرا بابر ترکان ماوراءالنهری خود را بیشتر از زش می‌داد و به حکمرانان بیانه نظم‌خان، بر سبیل افتخار به نژاد ترکی خود نوشته بود:

با ترک ستیزه مکن ای مهریانه

چا لاک‌ی و مردانگی ترک عیان است. (۲)

(۱) بابرنامه ۹۲ (۲) بابرنامه ۲۰۹

و حتی وی بقول خودش به طرفداری اند جانان متهم بود (۱) ولی پادشاهان افغانی پیش از و مانند خلجیان و لودیان چون مدتها در هند زیسته و بخوی و بوی هندیان عادی بودند، افند، رویه بسیار دیموکراتانه و مدارای اجتماعی Toleration داشتند. مثلاً روزی سلطان سکندر لودی در مسجد دهللی نماز جمعه خواند، و ملاقادن خطیب بعد از خطبه گفت: سبحان الله! افغانان عجیب قوم‌ی‌اند، و شاید دجال از بین ایشان برآید، عجیب زبانی دارند ما در را «مور» و برادر را «ورور» و قریه را «هنور» و سیاه را «تور» و دیگر را «نور» گویند!! چون خطیب چنین سخن طعنه آمیز گفت، سلطان سکندر رومال خود را بر دهان گرفته خندید و گفت: «ملاقادن!! البته ما هم بندگان خدا ایم» (۲)

مگر رویه مغل در هند با هندوستانیان مانند با داروغلام بود، و بابر به ترک بودن خود افتخار میکرد، و مباحثات به ترک و مغل را با هم آمیخته بود، و تفوق و اشرافیت مغل در هند آنقدر بروز و ظهور یافت، که از آن کلمه تمغل Mughulization را ساختند، و اگر هندوستانی به تقلید، شیوه مغل را می‌گرفت، او را شایان آن مقام و تمغل نمی‌دانستند. میرزا عبدالقادر بیدل (متوفای ۱۱۳۳ هـ ۱۷۲۰) که خود از قوم بیرلاس مغل بود، هندوستانی را مالدون قوم مغل شمرده و تمغل هندیان را مورد دلخریه قرار میدهد و گوید: خنک ترز زاغ است تقلید کبک که هندوستانی تمغل کند. (۳)

(۱) بابرنامه

(۲) مرقع افغان ۳۱ به حواله تاریخ داؤدی خطی ۱۲ و طبقات

اکبری ۱۱۲۹

(۳) دیوان بیدل ۳۰۳ طبع کابل.

عصر شاهي ظهير الدين بابر و ساليان نخستين شاهي همايون در حقيقت زمان جنگ و اشغال عسکري Military-occupation بود بنا برين دار الضرب Mint مرتبي مانند اخلاف خود نداشتند . بابر و همايون مسکوکي سيمين بنام شاهرخي يا درهم داشته اند ، که به تقليد مسکوکات شهزادگان تیموری آسیای میانه صرف در زماني که ضرورتی اقتاد در آگره يا لاهور و دهلي و کابل ضرب شده است .

شاهرخي سکه سيمين يک مثقال نقره بود و منسوب به شاهرخ پسر امير تیمور که در تمام خراسان و ماوراءالنهر تا مجاری دریای سند رواج داشت يک شاهرخي مساوی بود با ده پيس انگلیسی و ۱۸ دام هندی و هر روپيه هندی دو نیم شهرخي ميشد (۱)

بريك مسکوک بابر «ضرب اردو» دیده ميشود که عبارت از دار الضرب لشکرگاه Camp Mint باشد و ازین برمی آید که وی در ایام لشکرکشی ها سکه های ضروری خود را در لشکرگاه های خود ضرب کرده است (۲)

بر این مسکوکات کلمه توحيد و نامهای خلقي اربعه اسلامی و سنه و نام القاب پادشاه و نام شهر يا جایکه در آن ضرب شده با خط نستعلیق يا نسخ نوشته ميشد . که بعد از آن در عصر اخلاف بابر از حیث زیبایی سکه و مقدار وزن و نام ، تنوع زیاد یافته و گاهی علائم خاصی Mint-marks از قبیل اشکال حیوانات (بروج آسمانی) و دیگر چیزها دارد .

(۱) ترجمه انگلیسی با برنامہ ۱ / ۳۳۳ ابو الفضل علامی گوید که روپيه در عصر شیرشاهی رواج یافت ، که بعد از مرگ بابر باشد .

(۲) The coins of India C.J. Brown Calcutta

از عصر سلطنت لوديان در هند مسکوکاتی رواج داشت که تا عصر بابر اخلاف او ادامه یافته است بدین طوری :

يک دام = ۲۵ جیتل

دام (پيسه يا فلو س مسی بوزن ۵ تا نک = ۵ / ۳۳۳ گرین هر ۵ دام مساوی = ۲۱ نه عصر انگلیسی بود ، که دام را بهولی هم گفتندی منسوب به سلطان بهلول لودی .

۳ دام = يک روپيه سيمين (۳) = ۲ شلنگ و سه پيس تمام حساب مالیات و بخشش ها و اقطاع بابر که درین کتاب آمده بحساب دام بهلولی بود . و بابر از مسکوک سرخ و سفید و سیاه ذکر کرده دارد (۴) که مراد سکه های طلا - نقره مساوی باشد . (۵)

(۱) آیین اکیری ۱ / ۱۸ واید و انسدهستری ۵۷۵

(۲) با برنامہ ۲۲۹

(۵) ترجمه بابرنامہ ۲ / ۳۵۸ . در هند از زمان قدیم سکه بی بنام دلی و ان Delhi Wol رواج داشت که مؤلف تاج المآثر از آن ذکر کرده دارد ، ولی بعد از آن در عصر سلطنت اسلامی جیتل بجای آن مستعمل شده است . و کلمه تنگه هم از زبان سنسکريت آمده و در مقابل درهم عربی رواج یافته که بر درهم هندی سلطان محمود ۴۱۸ هـ ۱۰۲۷ م دیده می شود ، و زن آن در آغاز صدرتی هندی = ۱۳۵ گرین نقره بود = ۶۳ جیتل مسی .

همد رین عصر يک هشتگانه مساوی هشت جیتل و هشت هشتگانه يک تنگه سيمين بود که جیتل بهلولی يک ربع تنگه ارزش داشت و بهای طلا در مقابل نقره ، در عصر شیرشاه يک مقابل نه و کسر چهار بود .

این بطوطه تنگه معمولی هندی را دینار گوید و بقول صاحب مسالک الا بصاریک تنگه طلائی سه مثقال وزن داشت و يک هشتگانه مساوی درهم مصری و شامی بود . (Some cultural aspects 221) و حاشیه

ترجمه اردوی سفرنامة این بطوطه ۲ / ۱۲ طبع لاهور ۱۸۹۸ م

اوزان:

در عصر بابر در هند اوزان ذیل مروج بود :

۸ رتی = ۱ ماشه

۳۲ ماشه = ۱ تانگ (رتی)

۵ ماشه = ۱ مثقال (۳۰ رتی)

۱۲ ماشه = ۱ توله (۹۶ رتی)

۳۱ توله = ۱ سیر (۱۱۲ رتی)

۳۰ سیر = ۱ من (۳۸۰ رتی)

۱۲ من = ۱ مانی (۵۳۷۶۰ رتی)

۱۰۰ مانی = ۱ میناسه (۵۳۷۶۰۰ رتی)

جو اهر و سرو ارید رابه مقدار تانگ وزن میکردند (۱) و سنگ معیاری وزن طلا

۵۰۰ مثقال مساوی یک سیر کابل بود، در حالیکه سنگ نقره دو صد و پنجاه

مثقال = نیم سیر کابل وزن داشت. (۲)

اعداد صهو دی :

در عصر بابر رواج اعداد در هند چنین بود، که با بر آنرا دلیل بسیاری مال

هندوستان میداند :

صد هزار - ۱ لک

صد لک - ۱ اکرو

صد کرو - ۱ ارب

صد ارب - ۱ کرب

صد کرب - ۱ نیل

صد نیل - ۱ پدم

صد پدم - ۱ سانگ (۳)

(۱) بابر نامه ۲۰۳

(۲) بابر نامه ۲۲۹

(۳) بابر نامه ۲۰۳

اوقات :

به قرار شرح خود بابر در هندوستان سه فصل بود. که به حساب مروج عصر او چنین است :

(۱) چهار مله تا بیستان چیت - بیسا که - جته، اساره = حوت - حمل - ثور - جوزا .

(۲) چهار ماه بر شکال ساون، بهادون، کوار، کاتک = سرطان - اسد - سنبله - میزان.

۳ - چهار ماه زمستان آگهن - پوس - ماگه - پهاگن = عقرب - قوس - جدی - دلو.

بیگ اعتبار دیگر از جمله ۲ ماه دو دو ماه را یک فصل می‌شمارند که جمله

۴ فصل باشد. روز هاماوند ملل دیگر هفت بوده و شبانه روز رابه (۶۰) قسمت کرده

اند هر قسمت را گهری Ghari (۱)

گویند. که عبارت از (۶۰) پل باشد، و یک شبانه روز سه هزار و شصت صد پل بود

که هر پل شصت چشم زدن حسات میشد، و بدین حسات یک شبانه روز

۲۱۶۰۰ چشم زدن بود. و نیز هر شب و روز را به چهار چهار حصه تقسیم

کنند، که هر یک را پهر Pahar (و بفارسی پاس) می‌نامند (۲) که هر

پهر عبارت از نیم گهری باشد (۳).

در تمام شهر های هندوستان یک طبق برنجی آویخته میباشد، بنام گریال

Gharial و مردی مقرر بود، او را گریالی میگفتند، وی طاسی داشت

که ته آن شکاف بود، و چون در آب میگذاشتند، در یک گهری پرمیشد

و آنکهی گریالی همان طبق برنجی (گهریال) رابه میخ کوبی بصدا می آورد

و در گهری اول یکبار و در دوم دو بار و همچنین بعد از هفتم هنگامیکه پهر

میگذشت زود زود می نواخت و پس ازان باز از یک آغاز میکرد.

چون درین ترتیب امتیاز عدد پهر نمی شد، و مخصوصاً کسانی که شبانه

(۱) هر گهری - ۶۰ دقیقه

(۲) بابر گوید که کلمه پاسبان فارسی ازان ریشه است.

(۳) پهر - ۳ ساعت

تشکولات عسکری:

از خصایص بسیار مفید اداره بابر، تنظیم عسکری او بود، که در اکثر جنگها وسیله پیروزی او بوده است. این گونه تنظیم لشکری از عصر تیمور در خانواده بابر باقی بود، و امیر تیمور در کتاب تزک خود آنرا شرح داده است، و بابر هم در همین تنظیمات، تجربه و سابقه پی داشت، و همواره در آنس این تنظیم، اسرای عسکری با تجربه و آزموده خود را می گماشت.

بابر لشکر یان خود را بر ده ده و پتجاه نفر تقسیم میکرد، که هر دسته سرداری داشت و در میدانهای جنگ مواقع خود را چنین میگرفتند:

۱- میمنه (برنفا ر) ۲- میسر (جرنفا ر)

۳- قلب (قول) که بر راست آن او ننگ قول و بر چپ سول قول بود. و در مرکز قول یک دسته خاص لشکر وجود داشت، که قسمت راست آنرا اوزنگ یان و چپ را سول یان میگفتند.

ولی باخود بابر هم در مرکز قول، جوانان خاصه بنام «تایین» می بودند، که یمن و یسار آنها را صرف بنام اوزنگ و سول نامیده بود. (۱)

بابر بدین ترتیب در جنگ قندهار ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م و جنگ پانی پت ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م عساکر خود را ترتیب و بمیدان جنگ حاضر کرده بود. (۲) و لشکر او عبارت از سه صنف پیاپی Infantry و سوار Cavalry و توپچی Artillery بود که در صنف توپچی ضرب زن- دیگفرنگی- ارا به و تفنگ شامل میگردد، و این صنف در صف اول محاربه قرار میگرفت، و آتش باز- رعد انداز- تفنگ انداز و فرنگی انداز کارکنان این دسته بودند.

در هر سه صنف، سپاهیان عادی در تحت قیادت «اسرا» بوده اند، و گاهی سپاهی عادی نظر به دلاوری و لیاقت خود به «تایین خاصه» می آمد، که این جماعت

(۱) بابر نامه ۱۳۲

(۲) بابر نامه ۱۳۳- ۲۱۱

از خواب بر می خاستند نمی دانستند که کدام پهل است؟ بنابراین بابر مقرر داشت که بعد از نواختن عدد گهری بفاصله کمتر عدد پهل را هم بنوازند، تا در نواختن گهریال عدد پهل و عدد گهری هر دو معلوم باشد. (۱)

فواصل:

در عصر بابر برای تعیین فواصل گروه Kroh (کوس Kos) مقیاس طول بود که در حدود دو میل کنونی باشد، و هر گروه را به دهه Dhawa تقسیم میکردند (۲) بابر بعد از فتح هند در ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م- طناب پیمایش را چنین تعیین کرد:

۹- شش- اگز

۳- گز- ۱- طناب

۱۰۰- طناب- ۱- گروه (میل آنوقت)

بابر در سه بیت ترکی این مقیاس طول را نظم کرده و گوید:

«چهار هزار گزم یک میل است، که مردم هندوستان آنرا گروه گویند، و هر گزم مساویست

بایکنیم کیوبت (کاری- ذراع) که هر کاری شش شش (توتام) Tutam

باشد، و هر شش هم بطول شش ایلک (ایلک) (انج) است که هر انج

درازی شش برنج دارد. (۳)»

بدینصورت در عصر بابر طول یک گروه ۱۰۰۰۰۰ ۱۲۹۶۰۰۰ برنج بود.



(۱) بابر نامه ۲۰۳

(2) Some aspects 224

(۳) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۳۵۷۲

را «نزدیکیان و ایچکیان» می نامیدند و از همین درجه به «سرتبه اسرائی» میرسیدند (۱) که عبارت از منصب دار Officer باشد.

در جنگ هائی که بابر رابه کنار های دریای گنگ با بنگالیان روی داد (۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م) علاوه بر استعمال صنوف ثلاثه لشکری، کشتی های زیادی در دسترس سپاهیان بابر بود، که آنرا بنامهای ذیل ذکر میکند:

- ۱- کشتی، گنجایش، پیشکش سلطان جلال الدین که دو طبقه داشت.
- ۲- کشتی آسایش، برای اباته و آرام که سابقاً کشتی بابری نام داشت.
- ۳- کشتی فرمایش، برای رسانیدن او و اطاعات و کارهای متفرق دیگر.
- ۴- کشتی آرایش، که بنام پیش کش کنند آن آرایش خان نامیده شده بود. این کشتی ها تا لار های کلانی داشت (۲)

در عصر بابر در هند وستان مطابق «قاعدۀ هر گنه» بر عدد نفوس یکصد هزاری صد سوار به عسکر می آمد که هر کرور راده هزار سوار شمار میکردند و بدین حساب در فرمان جما دی-الا خری ۹۳۳ هـ ۱۵۲۷ م عدد عساکر مخالف خود را دوصد و یک هزار سوار بقلم میدهد (۳) که متعلق به عدد نفوس ۲۰ کرور و ده لک باشد، در حالیکه تمام لشکریان بابر در جنگ هائی بت دوازده هزار بود (۴).

سنگ، ضرب، توپ، فرنگی، آفنگ:

در جمله آلات و اسباب جنگ که بابر بر شمرده یکی ضرب زن است (۵) که در تخریب ابنیه و قلاع دشمن ازان کار گرفته میشد. در جنگ خانواده ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م نادر العصر استاد علی قلی سنگهای عظیم را بجانب آن حصار انداخت

و باند اختن سنگ و ضرب زن و تفنگ بسیاری از ابنیه کفار را منهدم ساخت (۱) پس درینجا سلاح سرد و گرم هر دو استعمال شده و شاعری در آن باره گفت:

همه هند وان گشته خوار و ذلیل Yan بسنگ و تفنگ همچو صاحب فیل (۲)
این سنگ بوسیله دیگ انداخته میشد، و بابر در سنه ۹۳۳ هـ ۱۵۲۷ م این فن را تجربه کرد، و استاد علی قلی به دیگ کلان سنگ انداخت، اگر چه سنگ او دور رفت، اما دیگ باره باره شد هر باره او جمعی رازبر کرده و هشت کس بمرد (۳)
کلمه دیگ که در متن فارسی بابر نامه آمد «در ترجمۀ انگلیسی Yan یا battery است (۴) و شاید یکنوع توپ را در آن وقت دیگ میگفتند، که برارابه نصب میشد، زیرا بابر گوید: که برای آوردن آن راه ارا به روه مو را انتخاب شد (۵)
در بابر نامه در فن ضرب زنی و سنگ اندازی و توپچی، دو نفر مصطفی رومی و استاد علی قلی را می شناسیم، که هر دو در جنگ هائی بت ضرب زنی میگردیدند (۶)

در جنگ دریائی بالای رود گنگ ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م بابر اگر ا سلاحه گونا گونی که استعمال کرده چنین ذکرها دارد:

استاد علی قلی دیگ فرنگی و ضرب زن را گذاشته با تفنگ داران انگیز جنگ کند (ص ۲۳۸) استاد علی قلی و مصطفی به ضرب زن انداختن و دیگ ماندن امروشدند (ص ۲۳۹) استاد علی قلی و مصطفی به توپ و تفنگ و ضرب زن و فرنگی بجنگ مشغول شدند (ص ۲۳۹) من خود رفته فرنگی و ضرب زن انداختن استاد علی قلی را دیدم و استاد علی قلی بسنگ فرنگی دو کشتی زده غرق کرد، و دیگ کلان را

(۱) بابر نامه ۲۱۳

(۲) بابر نامه ۲۱۴

(۳) بابر نامه ۲۱۸ (۴) ترجمۀ انگلیسی بابر نامه ۳۲۳ و ۲

(۵) بابر نامه ۲۱۹ (۶) بابر نامه ۱۲۵

(۱) بابر نامه ۱۳۳

(۲) بابر نامه ۲۳۷ و ۲۴۰

(۳) بابر نامه ۲۱۰

(۴) بابر نامه ۱۷۸ (۵) بابر نامه ۲۲۸

بجای جنگ برد (ص ۲۳۹) استاد کس فرستاد که سنگ تیار شده است. فرمان شد که این سنگ را نهند از بند و باز یک سنگ دیگر تیار کنند. . . . استاد یک نوبت سنگ کلان انداخت، باز چند مرتبه فرهنگی انداخت (ص ۲۴۰) از این بیانات بابر معلوم میشود، که توپ و دیگر فرهنگی و ضرب زن و تفنگ هر یکی اسلحه جداگانه می بودند، که در جنگهای میدانی و قلعه گیری و جنگهای دریائی استعمال شده اند.

تیر اندازان:

تیر و کمان از اسلحه سرد عصر بابر است که از زمان قدیم مورد استعمال جنگاوران بود، خود بابر هم در تیر اندازی مهارتی داشت، و در حین فتح کابل در ۱۵۰۴ هـ ۹۱۰ م به تیر خودش چهار و پنج کس را زده بود (۱) در بابر نامه در شرح جنگها از استعمال تیر و کمان خبرهای زیادی موجود است (۲).

ارابه و تور:

با برد ر جمله آلات جنگی ارابه Carriage را با ضرب زن و تفنگ یکجا نام میبرد (۳) و این تا کتیک جنگی را تقلیدی از طرایق جنگی غازیان روم (ترکیه عثمانی) می شمارد، که بجهت پناه تفنگچیان و رعده اندازان که در پیش سپاه بودند، صفی از ارابه ترتیب نموده با یکدیگر بزنجیر اتصال می دادند (۴) در جنگ پانیپت ۱۵۲۵ هـ ۹۳۲ م بقیادت استاد علی قلی هفت صد را به ترتیب شد و بدستور روم ارابه را بجای زنجیر به خام گاو بافته Twisted bull hides با یکدیگر بستند و در میان هر دو ارابه به شش یا هفت توره Tura بود،

(۲) مثلاً ص ۱۲۷ و ۱۳۷

(۱) بابر نامه ۸۰

(۳) بابر نامه ۲۱۱

(۳) بابر نامه ۲۲۸

(۱۴۲)

که تفنگ اندازان در عقب این ارابه ها و توره ها ایستاده تفنگ می انداختند (۱).

بابر در اسباب قلعه گیری Besieging-inplements تور و شالت Scaling Ladder را ذکر میکند (۲) که این توره را به Testudos یعنی سپریا پرده یا Palisade ترجمه کرده اند (۳) و اکنون در افغانستان کلمه تور بضمه اول و او مجهول، بمعنی مشبک Reticulatus تا رهای نخي است و البته برای مقاصد دفاعی از حمله تیر و شمشیر سپری را از شاخه های درختان و نباتات مانند سبد می بافتند، و آنرا در دست می گرفتند، و یا پیش روی دشمن حایل می ساختند.

بقول بدوینی: در بین دو ارابه شش هفت توره پر خاك تعبیه می نمودند، تا تفنگ اندازان در پناه ارابه و توره پر خاك تفنگ اندازند، سواران از اطراف و جوانب بیرون تاخته به مدافعه و مجادله قیام نمایند، و وقت ضرورت باز بعقب ارابه معاودت کنند (۴).

تفنگ اندازان:

تفنگ (تفک) از اسلحه ناریه، همواره در لشکر بابر بوده و در جنگ با جور ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م استاد علی قلی و ولی خازن تفنگ اندازان ما هر لشکر بابر بودند و علی قلی کس را به تفنگ زده انداخت و بابر گوید که دیگر تفنگ اندازان هم در تفنگ اندازی جلالت بسپاری نموده و تاشام ۷-۸ نفر با جوری را بضرر تفنگ کشتند. درین

(۱) بابر نامه ۱۷۳

(۲) بابر نامه ۱۳۷

(۳) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۸۰۲ و ۱۸۲

(۴) منتخب التواریخ ۱۳۳۳

(۱۴۲)

مخاربه علی قلی دومرتبه فرهنگی هم انداخت . (۱) ازین سلاح بنام فرهنگی در بابرنامه مکررآ ذکر میشود و ظاهراً مراد تفنگ ساخت فرنگ (اروپا) باشد که با پاورت Gun-powder فیرمیشد و بنا برین بداونی مؤرخ ، استاد علی قلی را « آتش باز » گفته است (۲) . بابر در سنه (۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م) بعد از فتوح اراضی آن طرف گنگ ، دو محفل جشن و طوبی به تفنگ اندازان خاص خود پهلوان حاجی محمد و پهلوان بهلول و ولی یار و دو پسر استاد علی قلی يك يك خنجر Dagger انعام داد (۳) و ازین هم بدیدمی آید که صنف تفنگ اندازن جزو لشکرها با بر بوده اند و وتفنگ را از آلات خاص جنگی قرار میدهند (۴) . و تفنگچیان در جبهه نخستین میدان جنگ پیش سپاه مقام میگرفتند (۵) .

رعد اندازان :

در فتح نامه جنگ خانوه که در جمادی الاخری ۹۳۳ هـ ۱۵۲۷ م صدور یافته با تفنگچیان ، کلمه رعد اندازان هم ذکر شده (۶) که پیش از سپاه بودند . این کلمه را برق انداز هم آورده اند که در هندوستان برای Matchlock-man استعمال میشد و معنی رعد انداز Thandr-darter باشد که به Gunner هم آنرا ترجمه کرده اند (۷) و باید رعد انداز غیر از تفنگچی یا تفنگ انداز باشد ، که بگمان من همان ضرب زن و توپچی است که سنگهای کلان را بوسیله توپ بر دشمن میزد و مانند ما عقب و رعد میبود .

(۱) بابرنامه ۱۲۸ و ۱۷۱

(۲) منتخب التواریخ ۳۳۳

(۳) بابرنامه ۲۲۹ (۴) بابرنامه ۲۲۸ (۵) بابرنامه ۲۱۱

(۶) بابرنامه ۲۱۱ (۷) ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲۹۶ و ۲۹۷

فیل :

در جنگهای هند ، را جگان و اسرای آنجا فیل را هم در لشکر کشی های خود در مقابل بابر استعمال میکردند و گاهی این فیلهای درجمله اسوار غنیمت بدست لشکریان فاتح بابر می افتاد ، و بنا برین جزوی از لشکر بابر بود . در جنگ پانی پتلشکر سلطان ابراهیم هزارفیل داشت (۱) و در جنگی که همایون با حمید خان در حدود انباله کرد هفت و هشت فیل رابه غنیمت آورد (۲) و در سنه (۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م) بابر به پسر خود عسکری درجمله انعامات دیگر ده فیل هم بخشید (۳) .

چاپقونچی :

یکی از عملیات خطرناک جنگی در طول زنده گانی عسکری بابر رسم « چاپقون » است که معنی آن شبخون و حمله ناگهانی و چاپیدن اسوار و غارت مواشی دیگران باشد . و این کار همواره داخل تاکتیک حربی نبود ، بلکه برای بدست آوردن خوراک و مواشی و اموالیست که به لشکریان در اوقات لازمه داده میشد .

بابر همواره چه در افغانستان و چه در هندوستان ، دسته های « چاپقونچی » داشت که ناگهانی بر سر قبایل افغانی و یا در هند بر مردم می تاختند ، و در اکثر این تاخت و تاز ، خود بابر هم حصه میگرفت .

در بابرنامه با چاپقونهاى متعدد بابر بر قبایل افغانی غلجی و در کورم و بنو و غیره بر میخوردیم که در هر چاپقون به هزاران عدد مواشی و حیوانات باربر دار را بغارت و در بین لشکریان خود تقسیم کرده است (۴) .

(۱) بابرنامه ۱۷۴

(۲) بابرنامه ۱۷۱

(۳) بابرنامه ۲۲۸

(۴) بابرنامه ۲۳۹

جای تعجب است که این رسم چاقون در هندوستان که بابر در ایجادارای خزاین وافر وحشم وطمطراق شاهانه است نیز تعقیب میگرد و ازان جمله چاقو نهایی است که در هندچندماه پیش از جنگ پانی پت بعمل آورده است (۱) رسم چاقون درقبایل آسیای سیانه واز یکرواج داشت وبابر آنرا از انجا باخود انتقال داده بود. که علاوه بر بدست آوردن اسوال و آذوقه وسیله ترس و تعجیز خصم هم بود.

فتح نامه ها :

بابر بعد از فتح جنگهای گرم، بکارهای تبلیغی نیز می پرداخت واطلاعات فتوحات خود را به اطراف کشور خود می فرستاد، واین یک نوع جنگ سردی بود که در مقابل رقیبان و مخالفان خود انجام میگرد، و هم طرفداران و حکمرانان خود را در نواحی دور دست کشور دلداری میداد. در سنه (۱۵۲۵ هـ ۹۳۲ م) بعد از فتح همایون برحمیدخان، از شاه آباد حصار فیر و زه فتح نام خود را بوسیله رحمت پیاده به کابل فرستاد (۲) و در سنه (۱۵۲۶ هـ ۹۳۳ م) بعد از فتح پانی پت و دیگر بلاد هند، فتح نامه بی راهه انشای شیخ زین نورداد، و دران از فتح نامه های سابق هم ذکر می داد (۳). این فتح نامه با انشای متکلف و مزین مستند به آیات قران و مقوله های عربی، مشتمل بر شرح جنگها و فتوحات نوشته و و انمود میشد که این همه فتوح و پیروزیه ها، نتیجه الطاف خدا و ندی بوده و در طنزهای آن بانام بابر لقب «غازی» هم نوشته شد (۴).

(۱) بابر نامه ۱۷.

(۲) بابر نامه ۲۱۵، ۱۷، ۱۳۸

(۳) بابر نامه ۲۰۹

(۴) بابر نامه ۲۱۳

کنگاش :

این کلمه ترکی بمعنی مجلس مشورت است و بابر همواره در امور جنگی و تاکتیک آن با امراء و لشکر داران خود کنگاش میکند. چون زندگانی بابر تا آخر عمر در کابل و هند به جنگها و فتوحات گذشته، در امور مسلکی کمتر کنگاش داشته، ولی در ترتیب نقشه های جنگی و تفوق برد شمن همواره از کنگاش کار گرفته و از کسانی که دران جنگها با او بوده اند «یک مجلس مشوره حربی» تشکیل میداد. است. وی گوید: که پیش از جنگ پانی پت و ترتیب لوازم جنگی «تمام امرا و جوانانی که سخن میدانستند به کنگاش طلبیده کنگاش عام کرده و نظر به ترتیب و وضع جنگی شهر پانی پت را بیا قرار گرفت (۱). و همچنین در جنگ (۱۵۲۸ هـ ۹۳۵ م) جو نپور اسرای ترک و هندو را بمشورت طلبیده در باب گذشتن آب کنگاش کرده شد (۲) و هم در جنگ رانا سانگاپیش از آغاز جنگ، کنگاش کرده و با بر خلاف رایج اسرا اقدام بجنگ کرد و فتح نمود و هم درین مجلس نطقی ایراد داشت که رجال دربار راه اقدام جنگ تشجیع و قانع نمود (۳) در قصرهای شاهیه بنائیه نام «خلوت خانه» برای مجلس مشوره و کنگاش وجود داشت (۴) که در ارگه بالا حصار کابل و اگر ازین بناها خبری داریم.

مصارف عسکری :

بابر اکثر عواید سلطنت خود را در امور عسکر و لشکر کشی صرف میکرد، وی علاوه بر مالیات هند که در حدود ۵۲ کرو ورتنگه بود خزاین دهلی و آگره را که سلاطین لودی افغانی فراهم آوردند

(۱) بابر نامه ۱۷۳

(۲) بابر نامه ۱۳۸، ۲۳۸ (۳) منتخب التواریخ ۳۳۹ و اکبر نامه ۲۵۲

(۴) بابر نامه ۲۳۰ و ۲۳۱

بودند درد ست داشت، ولی در سال ۱۵۳۸ هـ ۱۵۳۶ م تمام آنرا صرف کرد و فرمان داد، که در فیصد، سی را بر مالیات گذشته اضافه کنند (۱) وی گوید:

در همین فرصت‌ها خزانه‌های دهلی و آگره اسکندر و ابراهیم تمام شده، بجهت یراق لشکر و بجهت دارو و ماهیانه توپ و تفنگچی روز پنجشنبه هشتم صفر، از وجه جمع وجه داران فرمان شد که صدوسی بدیوان فرود آورده، با این اسباب وآلات صرف و خرج کنند. (۲)



تجارت

افغانستان از زمان قدیم بر سر چهارراه تجارتی هند و چین با ممالک غربی آسیائی واقع بود، راه‌های معروف تجارتی ابریشم Silkroad و راه عقاقیر Spice Road هر دو از هند درین کشور می‌گذشت. و امتعه تجارتی هندبو سیله کاروان‌های بزرگ انتقال و مبادله می‌یافت.

این مبادلات تجارتی از وقتی که بر صغیر هندبو سیله غزنو یان و غوریان مفتوح گردید با افغانستان و از راه افغانستان به ممالک شمال و غرب آن جریان داشت و عموماً از سه شهره کاروان رویارزگانی صورت میگرفت:

اول: از وادی پنجاب و دریای سند علیاً از گذر نیلاب و وادی پشاور به کابل.

دوم: از وادی دریای سند و وسطی و بنگش بر راه‌های کاروان و وادی گومل و کورم و کوتل پیوار به گردیز و غزنه و ولایت جنوبی کابل.

سوم: از وادی ملتان و سند و بندرهای بحری آن بر راه دره بولان یا ولری ژوب به قندهار و هرات.

از جمله این راه‌ها شهره شمالی پنجاب به کابل بعد از فتح این شهر بدست بابر در تصرف او بوده و کابل یک مرکز مهم تجارتی بین هند و ماوراءالنهر بود و بقول خودش از قرغانه و ترکستان و سمرقند و بخارا و بلخ و حصار و بدخشان کاروان‌های تجارتی بکابل می‌آمد و سوداخانه خوبی بود، که هر سال هفت و هشت هزار اسپ بکابل می‌آمد از جانب هندوستان هم پانزده و بیست هزار خانه و ارکاروان بکابل وارد میگشت و متاع هندوستان از راه کابل به ممالک دیگر برد میشد و از هند رخت سفید و قند و نبات و شکر و عقاقیر می‌آوردند.

معاملات تجارتی کابل چنین پرنفع بود که سوداگران برده تاسی و چهل نایده می‌ستدند و در کابل از انواع کالای تجارتی خراسان و عراق (ایران کنونی) و روم (ترکیه عثمانی) و چین یافت میشد (۱).

واردات مهم تجارتي هند ازین راهها طلا و نقره، ابریشم، اسپ، فلزات، عاج، مرجان Coral، عنبر Amber، اجبارنفسه، بخل velvet، چکن Brocade البسه، عطریات، ظرف چینی، غلامان افريقی نباتات طبي Drugs و صادرات آن انواع منسوجات و کاغذ و نیل و ایون و عقاقیر و اموال گوناگون دیگر بود. (۱) طوری که بابر گوید: از هندوستان در حدود ۲۰ هزار خانوار کاروان بکابل می آمدند که مراد از آن مردم پونده (کوچی) باشند، این مردم از افغانستان کوفتند و روغن، اسپ شتر و برخی عقاقیر کوهی مانند هنگه، و مومیائی و انواع منسوجات ابریشمین هرات و ماوراءالنهر را بهند می بردند و از انجاشال و بتوی کشمیری و انواع منسوجات و لپای پوش ملتانی و پشاور را انتقال میدادند.

این راههای تجارتي هند اکثر در مناطق افغان نشین بین کابل و غزنی و قندهار و دریای سند میگذشتند و کاروانیان در تحت بد رقه این قبایل افغانی در مقابل ادای حقوق خاص گمرکی (باج راه) عبور و مرور میکردند، و گاهی بابر برای تصفیه راه کاروانهای تجارتي بر این قبایل تاخت و تازی مینمود. (۲) تا کاروانها با سلامت به شهرها و مراکز تجارتي برسند.



(۱) ایدوانسد هستري ۵۷۵

(۲) بابر نامه ۱۵۲

خاتمه

عائله و فرزندان بابر

بابر زنان منکوحه ذیل داشت:

۱- عایشه سلطان بیگم دختر سوم سلطان احمد میرزا پادشاه سمرقند عم بابر که در سن ۵ سالگی با او نامزد شد، بود و او را بعد از لشکر کشی اول بر سمرقند عروسی کرد و بیگم دختر داشت که در خور دی بمرد.

روا بط بابر با این زن خوب نبود و بالاخر او را خواهر کلاش را به سلطان بیگم بفریفت و از خانه برآمد.

بابر درین باره مینویسد: «عایشه سلطان بیگم نام دختر سلطان احمد میرزا را که در زمان حیات پدر و عم بمن نامزد کرده بودند، در خجند آمده بود، در ماه شعبان (۵۹۰۵ هـ مارچ ۱۵۰۰ م) او را گرفتم در اوائل کدخدائی اگر چه مهر من بدنبود، ولی اول کدخدائی از جهت حیا و حجاب در هرده روز و پانزده روز و بیست روز یک مرتبه می رفتم آخر آن خود مهر هم نماد ولی حجاب هنوز بیشتر شد در یک ماه و چهل روز ما در من خانم بحصلتها سرزنش کرده به تشویشها میفرستاد» (۱)

ازین برمی آید که بابر بحیات جنسی بسیار ولسوغ نبود زیرا در همین حالی که اولین ازدواج او بود، از ملاقات با زن نو جوان خود گریزان گشت، و حتی دل به اسرد بازاری (بابری) نام هم بست، و بقول خودش در عشق او آشفته و سر و پا برهنه ببقرا و وی اختیار میگشت (۲) پس در چنین حالت عایشه بیگم که کفو همسر و دختر کا کای او بود حق داشت خانه را پدر و دگوبید و از زنا شوئی با چنین مرد بگذرد.

(۱) بابر نامه ۴۸

(۲) بابر نامه ۴۹

۲- زن دوم بابر زینب سلطان بیگم نامد اشته که بعد از فتح کابل به نکاح او آمده و عمزاده او بود دختر پنجم سلطان محمود میرزا پادشاه حصار. این زن را بابر به خواش ما در خود گرفته بود که بعد از دوسه سال به مرض چیچک در گذشت.

۳- زن سومش معصومه سلطان بیگم خواهر زن اولین عایشه سلطان بیگم و دختر پنجم سلطان احمد میرزا بود که در هرات بابر را دید ویر او عاشقی شد و در کابل بعقد زنی او آمد و یک دختر بنام معصومه داشت که حین زایش او در گذشت و معصومه در هند با پدر پیوست و در انجا بمرد.

۴- زن چهارمش دختر شاه منصور با جوری بنام بی بی مبارکه از قوم یوسف زنی افغان بود که گلبدن بیگم در همایون نامه او را «افغانی اغاچه» مینامد و هم وی نعش بابر را در عصر شیر شاه سوری بکابل آورده و دفن کرده بود وی در هند تا عصر اکبر زندگی داشت ولی بابر را از او فرزندی نبود و گویند که برادرش میر جمال از طرف بابر منصب ممتازی داشت و هر دو با او بهند رفتند و در عصر اکبری در انجا بمردند.

با بر در احوال سال (۹۲۵ هـ) درین باره چنین می نویسد:
«از افغانان یوسف زنی ملک شاه منصور پسر ملک سلیمان شاه آمده در مقام دولتخواهی بود، بجهت مصلحت اولوس یوسف زانی دختر او را طلبیده شد درین منزل (ماندیش) خبر رسید که دختر شاه منصور را با مال یوسف زنی می آرند، در نماز شام صحبت شراب شد» (بابر نامه ۲۳۹) از روی این نوشته خود بابر شب زفاف این زن را شام روز جمعه ۲۶ ماه محرم (۹۲۵ هـ) ۲۸ - جنوری (۱۵۱۶ م) تعیین کرده میتوانیم.

۵ - زن محبوبش ماهم بیگم از خاندان سلطان حسین باقرا بوده که مادر شهزاده همایون باشد، نکاح او (۹۱۲ هـ) و وفاتش (۹۴۰ هـ) است یک فرزند دیگرش فاروق در خور دی فوت شد.

۶- دلدار بیگم مادر هندال میرزا و الور (در خور دی مرده) و سه دختر گلرنگ گلچهره، گلبدن.

۷- گلرخ بیگم مادر شهزاده کامران و عسکری میرزا.
۸- زایقه بیگم.

حین وفات بابر هفت اولاد زنده داشت:

چهار پسر: همایون، کامران، هندال، عسکری.

سه دختر: گلرنگ بیگم، گلچهره بیگم، گلبدن بیگم (مولفه همایون نامه) (۱)
بعد از مرگ بابر هنگامیکه نصرالدین محمد همایون پسر بزرگش بر تخت شاهی آگره نشست، وی علاوه بر حکمرانی کابل و قندهار حکومت پنجاب را هم به برادرش کامران سپرد. و به هندال میرزا که نواز بدخشان رسیده بود، حکمرانی سیوات داد، و به عسکری میرزا ولایت سنبل داده شد (۲).



(۱) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ (جواشی) ۲۳۵ پیوسته.

(۲) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۳۲۸ و ۳۲۹.

مرض و آرامگاه بابر

به تصریح گلبند بیگم: بابر همایون را از همه اولاد خود دوست تر داشت و چون او در اوائل سال ۹۳۷ هـ ۱۵۳۰ م بیمار شد، بابر سخت پریشان گردید و بر دروازه بسترش گشتی و گفتی: خدایا! اگر جان مراد ریدل جان همایون



پند یری جان مرا بگر! بعد ازین همایون آفاقه یافت، ولی خود را بر به یما ری صاحب سوره ش گشت و چون طبیبان او را دیدند گفتند که این مرض اثر همان زهر است که ما در سلطان ابراهیم لودی بوسیله احمد چاشنی گیر بدو خورانده بود.

بابر در اواخر عمرش میگفت که: من پادشاهی به همایون میگذارم و میخواهم در باغ زرافشان گوشه گیری کنم. چون تندرستی خود را بکلی از دست داده بود، بنابراین همایون را رسماً به جانشینی خود برگزید و چنانچه گذشت بتاريخ دوشنبه ۵ جمادی الاولی (۹۳۷ هـ) در همان چهار باغ زرافشان کنار جنتا (رام باغ) درگذشت و در همانجا دفن گردید، که از طرف باز ماندگان اوبلاغ پنج لک درآمدیانه و سیگری وقف مزار او بود، وقاریان و حافظان قرآن همواره برین مزار قرآن می خواندند و پنج وقت نماز جماعت برپا میساختند. و محمد علی عس (۹) متولی این مزار بود. (۱)

نعلش بابر تا سال ۹۳۷ هـ ۱۵۳۰ م که همایون در هند پادشاه بود در همین جا مدفون بود، چون در رجب همین سال همایون از شیر شاه کست خور و دیه امر کوت سندر سید و بعد از آن به ایران رفت، همان بی بی مبارکه یوسف زئی زن بابر (بقول گلبند بیگم: افغانی آغا چه) بقایای عصام و هیکل او را به کابل انتقال داد (۲) و در قسمت علیای باغی که بنام او شهرت دارد مدفون ساخت و محمد قاسم

(۱) همایون فامه ۲۳

(۲) دکتر رام پرشاد تریپاتی در کتاب عروج و سقوط امپراتور مغل بوسیله

عهد مغولیه در نظر مؤرخان از سید صباح الدین ۳۸۲ طبع اعظم گره هند ۱۹۶۷ م

فرشته گوید: که این باغ بقدم گاه حضرت رسول (صلعم) مشهور بود. (۱)
چون بعد از بابر تافتخ نادر شاه افشار مدت زیاد از یک قرن، کابل در دست
اخلاف او بابر یان دهلی بود، این آرامگاه و باغ در کمال طراوت و آبا دانی بود،
ولی به تصریح عبد الحمید لاهوری بموجب وصیت با بر بنائش بر سر قد
اوساخته نشد. (۲)

بقول همین مورخ باغ بابر شاه، ۵۰۰ گز طول و پانزده مرتبه داشت که ارتفاع
هر مرتبه از دیگری سی گز بود، و بحکم جهانگیر در مرتبه پانزده هم این باغ بر
قبر رقیه سلطان بیگم بنت هندال میرزا چو تره خردی از سنگ بر سر نصب
شد (در حدود ۱۶۰۱ تا ۱۶۰۷ م).

(در عصر شاه جهان) این باغ رونق افزونتری گرفت و یک مرتبه ۱۵ هزار روپیه
و بار دیگر هم در سال نهم جلوس خویش (۱۰۵۶ تا ۱۰۶۴ م) د ولک
و پنجاه هزار روپیه بروضه بابر و دیگر باغهای کابل صرف کرد (۳).
که ازان جمله مسجدی کوچک از سنگ بر سر در مرتبه پایان قبر بابر در مدت
دو سال بمصرف مبلغ چهل هزار روپیه باتمام رسانیده و دوازده آبشار باغ را
باحوض های آن از سنگ بر سر کابل بساختند (۴) اکنون در باغ بابر نوشته
های ذیل بالای قبور و ابنیه موجود است:

۱ - قبر بابر شاه

بریک روی لوح مزار بابر شاه که یک و نیم متر ارتفاع و نیم متر عرض دارد
و از بر سر سفید است بخط بسیار خوب نستعلیق درشت و زیبا نوشته اند:

(۱) آرامگاه بابر از خلیلی افغان ۲۶ طبع کابل ۱۳۷۳ ق

(۲) پادشاه نامه ۵۸۹ ر ۳

(۳) عمل صالح ۵۶۳ از محمد صالح لاهوری طبع کلکته ۱۹۳۹ م

بطرف اندرون :

(۳) پادشاه نامه ۵۸۹۳

سطر (۱) یاسبحان یلملک یاتح باعدل یاقدر وس

(۲) الله اکبر

(۳) لا اله الا الله محمد رسول الله

(۴) پادشاهی کز جبینش تافتی نورالله

(۵) آن ظهیر الدین محمد بود بابر پادشاه

(۶) باشکوه و دولت و اقبال و عدل و داد و دین

(۷) داشت از توفیق و فیض و فتح و فیروزی سپاه

(۸) عالم اجسام را برگرفت و شد روشن روان

(۹) بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه

(۱۰) و شد چو فردوسش مکان رضوان زین تاربخ جست

(۱۱) گفتمش : «فردوس دایم جای بابر پادشاه» ۹۳۷ هـ

بطرف بیرون :

(۱) یا الله یا نور یا فیاض یا غفار یا رحیم

(۲) یا ارحم الراحمین

(۳) از فیض عنایت بیغایت الهی

(۴) وقتی که بز یارت روضه منوره

(۵) حضرت فردوس مکانی

(۶) ظهیر الدین محمد بابر پادشاه

(۷) غازی ابوالمظفر نور الدین محمد

(۸) جها نگیز پادشاه ابن حضرت

(۹) عرش آشیانی جلال الدین محمد

(۱۰) اکبر پادشاه غازی کامجو گردیدند

(۱۱) این لوح فرمودند سنه ۲ جلوس

(۱۲) جها نگیزی مطابق ۱۰۱۶ هجری

۲- قیر محمد حکیم بن هما یونی بن بابر

(تولد از بطن مادر چو چک یکم ۱۵ جمادی الاولی ۹۶۰ هـ و قاتل

محمد اول شعبان ۹۹۳ هـ) بهلولی ذراست قبر بابر :

۱ - الله اکبر

۲ - بفرموده ابوالمظفر نور الدین

۳ - محمد جها نگیز پادشاه غازی ابن حضرت جلالی

۴ - الدین محمد اکبر پادشاه غازی لوح مرقد میرزا

۵ - محمد حکیم ابن جنت آشیانی هما یونی پاد

۶ - شاه غازی صورت اتملم پذیرفت سنه ۲ جلوس

۷ - جها نگیزی مطابق سنه ۱۰۱۶ هجری

۳- قیر محمد ندال بن بابر

(تولد از بطن دلداری یکم ۹۲۳ هـ قتل ۲۱ ذی قعد ۹۵۸ هـ در چیرهاو)

بر کنار چپ قبر بابر :

۱ - لا اله الا الله محمد رسول الله

۲ - از فیض عنایت الهی

۳ - وقتی که بز یارت روضه حضرت

۴ - ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی

۵ - ابوالمظفر نور الدین محمد

۶ - جها نگیز پادشاه غازی کامجو گردیدند

۷ - لوح مرقد میرزا ندال ابن ظهیر الدین محمد

۸ - بابر پادشاه غازی را فرمودند سنه ۲ جلوس

۹ - جها نگیزی مطابق ۱۰۱۶ هجری

۴- قبر رقیه سلطان بیگم :

دختر میرزا هندال زوجه جلال الدین محمد اکبر (وفاتش ۱۰۳۵ هـ در اکبر آباد هند) که نعش او را بکابل آورده و در مرتبه پانزدهم باغ بابر دفن شده که با مرصع سنگ مرمر را بران ساخته بودند و شاه جهان محجر سنگ مرمر را بر تفاع سه گز بر آن نصب کرد. (۱)
برین قبر بخط بسیار خوب ثلث آیت الکرسی و نام مغفرت مآب خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم بنت میرزا هندال در سن ۱۰۳۵ هـ نوشته شده است .



۵- مسجد سنگ مرمر :

این مسجد کوچک از سنگ مرمر سفید بنا یافته دیوارها و سقف و سطح آن از یک نوع سنگ سیاه شد . در باره بنای این مسجد عبدالحمید لاهوری مینویسد : که بامر شاه جهان در مرتبه پایین قبر بابر مختصر مسجدی از سنگ مرمر در آخر سال هجدهم (جلوس) اساس گذاشته شد و در آخر سال نوزدهم بعد از فتح بلخ و بدخشان در مدت دو سال بصرف می هزار و پیه در کمال لطافت انجام پذیرفت . (۲)

بر پیشانی طاق های این مسجد کتیبه ای از عصر شاه جهان بخط جلی نستعلیق زیبا باقی است که عین آن در اینجا نقل میشود :

« این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدوسیان است و جلوه گاه کرویهان . بفرمان ادب معالی اعلی در نظرگاه عالم بالا ، یعنی روضه منوره پادشاه غفران پناه رضوان دستگاه ، حضرت فردوس مکانی ظهور الدین محمد بابر شاه غازی که جز آن عمارتی نتوان ساخت ، بفرموده

(۱) پادشاه نامه ۲

(۲) پادشاه نامه ۳ ر ۵۸۹ در کتیبه اصل مسجد این عدد چهل هزار و پیه



نمایی از مسجد بابر که در چند قدمی مقبره و در باغ واقع است و کاملاً از سنگ مرمر ساخته شده

این نیازمند تمام شکر سراسر ستایش درگاه الهی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه غازی بعد فتح بلخ و بدخشان و فرار ندر محمد خان از بلخ و شیرخان و تعاقب فریبی از کارطلبان سرداری او در آن سرزمین به آن گروه فیروزی و هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه در آن میدان، که به محض کرم کارساز حقیقی نصیب این نیازمند و دولت خواهان این بنده شرمندۀ احسان حضرت یزدان گشته .

آخر سال نو زد هم جلوس میمنت ما نو من موافق یکپهزار و پنجاه و شش در عرصه دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت . « (۱)
این مسجد تا حدود سال ۱۳۷۰ هـ ۱۹۵۰ م بر حالت سابق خود بود ، ولی شکستی در بنیان آن راه یافت و برای اینکه از بین نرود ، یوسیلۀ مهندسان آثار عتیقه ایتالوی ، مورد ترمیم قرار گرفت . درین ترمیم جدید همان سبک سابق آنرا بهمان سنگهای قدیم مراعات کرده اند ولی لطافت معماری آن از بین رفته است :

در حین ترمیم این مسجد دیده شد ، که مغزدیوار گلی است ، و چون در آن بکار نرفته و پدید آمد که سنگهای آن همه از الواح مزار هائیکه یک روی آنرا صاف و امس نمود و مسجد را از آن ساخته اند و بر روی دیگر سنگها همان گل کاریهای قدیم باقیست و تنها کتیبه آنرا ترشیده اند (۲)

(۱) تاس و لیم بیل - مفتاح التواریخ ۱۳۹ طبع کابل ۱۳۸۸ م

(۲) خلیلی آرامگاه بابریه طبع کابل ۱۳۷۳ ق .

فهرست مضامین

بخش اول

۱	ص	دودمان و اسلاف بابر
۷	ص	تخت نشینی بابر و حوادث ماوراءالنهر
۱۰	ص	بابر در افغانستان
۱۳	ص	درکابل
۱۴	ص	فتح قندهار
۱۵	ص	دسیسه درکابل و قتل عبدالرزاق میرزا
۱۷	ص	زیررای
۱۷	ص	کشته شدن شیپان خان
۱۸	ص	سفر ماوراءالنهر
۲۰	ص	لشکرکشی های بابر بر هند

۲۴	ص	لشکرکشی اول
۲۴	ص	لشکرکشی دوم
۲۶	ص	لشکرکشی سوم
۲۷	ص	لشکرکشی چهارم
۲۹	ص	لشکرکشی پنجم و فتح دهلی
۳۵	ص	از فتح دهلی تا مرگ بابر

بخش دوم

۴۲	ص	شخصیت علمی و ادبی بابر
۴۵	ص	تالیفات (۱) بابرنامه
۵۲	ص	نواقص بابرنامه و ترجمه های آن

ترجمه های بابر نامه

تجلی شخصیت بابر در بابر نامه

نظر بابر به خودش

(۲) رساله عروض

(۳) دیوان بابر

(۴) مبین

(۵) نظم رساله والدیه

کتابهای گم شده بابر

خط بابر

شخص بابر

عیاشی های بابر

بخش سوم

شخصیت سیاسی و اداری بابر

تشکیلات مالکیه

راجدهای ما تحت امپراتوری بابر و روابط او با دربارهای دیگر

مقدار درآمد و نظام مالیات

مدارس و تعلیم

ذات چوکی

تعمیرات بابر

باغ صفا و باغ وفا

چهل زینه و ابنیه قندهار

چهارباغ قندهار

بناهای عصر بابر در هند

نتایج فتح بابر در هند

اوضاع اجتماعی

در پهنو نخوا

در هندوستان

مسکوکات، اوزان، فواصل، اوقات

مسکوکات

اوزان

اعداد

اوقات

فواصل

تشکیلات عسکری

سنگ ضرب، توپ، فرنگی، تفنگ

تیراندازان

ارابه و تور

تفنگ اندازان

رعداندازان

فیل

چاپقوچی

فتح نامه ها

کنگاش

مصارف عسکری

تجارت خاتمہ: عابدہ و فرزند ان باہر

مرض و آرامگاہ باہر

قبر باہر شاہ

قبر محمد حکیم

قبر ہندال

قبر رقیہ سلطان بیگم

مسجد سنگ مرمر



۱۴۹ ص

۱۵۱ ص

۱۵۳ ص

۱۵۵ ص

۱۵۷ ص

۱۵۷ ص

۱۵۸ ص

۱۵۸ ص